

ستاره

شماره ۱۲۷، ماهیون، بهمنماه ۱۳۱۱
مخبره ۱۳۱۱، سال چهارم، شماره مسلسل ۴۵
۱۳۱۱



۴۶



ستاره
ملیونانی
هنر در کتاب

گروه هنرمندان

سینما
در شهرهای ایران
استقلال

Ketabton.com



سپاروون

آدوس : مکرودیون سوم بلاک
(۱۰۶)مقابل تعمیر مطبعه دولتی

شماره دوم ماه ثور ۱۳۷۰ سال چهارم شماره مسلسل ۱۵



... خداوند کار فرمود در عالم
یک چیز هست که آن تراوش کردنی
نست ... پس آدمی درین عالم
برای کاری آمده است و مقصود -
انست همین آن نمیکزاردی هیچ
نکرده باشند ...

۶ خداوند فرمود [ولقد کریمنا بن آدم
نکت " ولقد کریمنا السما والارض " پس
از آدمی ان کار میاید که نه از اسما -
نه میاید و نه از زمینها میاید و نه
از کوهها چون ان کار بکنند ظلمتی
و جهولی از وقتی شو اکثر تو گویی که
اگر ان کار نمیکند چندین کار از من
میاید . آدمی را برای ان کارهای
دیگر نهافرید ه اند .

تو بقیست و رای دو جهانسی
چنگم قدر خود نمید انسی
مفروشه خویش از ان که تو بیس -
گران بهایسی

از فیه مافیه
اثر معروف مولانا جلال الدین بلخی

اداره مجله درویرایس مطالب
دست باز دارد
عقاید و نظریات در مضامین به
نویسنده گان متعلق است

ایڈیشن
مستشرقین و مفسرین
فون بیست
رسم و عیادت
دستخط خدمت
تحت سوال قرار
گرفتار است

در آفریقا
در برخی مناطق آفریقا
مشترکاً ۲۰ فیصد
ایران
پستولند داستان
۵۲

رهبری

مقاله دلچسپ از مجله نیوز و یک چاپ امریکا



باجا سفر ۱۸ صفحہ

چاپانہ

سرزمین اعجاب تبہن بروید

PROPERTY OF
ACKU
 5803

صفو ۵۷

چامی سبہ
 چامی سیاہ

صنعتی آئیڈیو کلب ایکٹو کلبش



مصاحبه اختصاصی محمد سجاد وون با نجیب اللہ برادر استاد فیلیہ

صفو ۳۸

خداوادیہ
 ہوا قلب صحت خود و اطفال
 تان باشیہ . محضرتنا
 در مورد حفظ الخوخراکی
 مکن ا ایکرم ہ شہر خط کتاب

در شماره ۴ ماه جولائی

- اسرار ایک پرمی در شہر کابل
- مصاحبه اختصاصی با وجیہ و فریدریشکا
- تربیت بزرگوار پدروا شناسی بر اساس سال تولد
- آخرین مصاحبتا مشکو آواز خوان مدہ ما

برادر لریم

نشر یہ اتحادیہ ژورنالیستان
 مدیرمسول: دوکتور ظاہر ظہیرین
 تلفون : ۲۴۵۱۰
 معاون : محمد آصف معروف
 تلفون : ۶۲۷۰۲
 سکرترمسول : ضیا عبادی
 خطاطی : کبیر امیر محمد نعیم نیکزاد

گرافیک: نور محمد و رضیہ
 عکاس : شمین گل
 آمرچاپ : عبداللہ
 لیتو تایپ : محمد عارف
 چاپ مطبعہ دولتی

تصحیح سروری تا
 نشر علم صفحہ (۵۱)

شماره (۱) نایب سالار محمد الرحیم خان
 شماره (۲) استاد خلیل شماره (۳) و (۴)
 برادران استاد انجیب اللہ خان و عثمان خان
 لطفہ نورات ذہل را پتہ اوقافندہن تصنیف
 تالیف از صفحہ (۱۲) بقوہ درس ۱۲ بجای ۵
 از صفحہ ۲۳ بقوہ درس ۲۱ بجای ۲۱
 از صفحہ ۳ بقوہ درس ۵۱ بجای ۱۸۴ این ۱۹
 بقوہ درس ۵۱ بجای ۲۴
 حجتان در صفحہ (۴۱) در محوس
 حجب (تو اوقاف) حجب (بغای مطالعہ
 فریاد





انطباق در بسیاری

از مکاتب چاکوسی

را به خود سری ها

وی پروای ها

نخالی کرده است



در فرهنگ مکتب

بعضی مکاتب ریاضی، علوم دینی و هنر در زبان و بیست و نهم

مکتب دو مین خانه فرزندمان ما ست که امید خانواده و جامعه به آن دوخته شده است. از قرن ها به اینسو مکتب و معلم، محیط و شخصیت مورد احترام در جامعه بشری به شمار می آید.

طی بیش از ده سال اخیر رابطه معلم، شاگرد و خانواده در مکاتب کشور ما نیز دستخوش دو پدیده های مختلف فرهنگی و غیر فرهنگی گردیده است. اساسی ترین عنصر تا مین را بطه تعلیم و تربیت یعنی انطباق در بسیاری از مکاتب چاکوسی را به خود سری ها، بی پر وای ها، تغییر حاکمیت ها و ارتقای اتو ماتیک خالصی کرده است. برای تعداد از شاگردان در صفوف بالاتر پرو پلم سبوری نمودن جهت مسکری انگیزه دیگری جهت رعایت نکردن نظم استند رد مکاتب می باشد. بنا بر فضای نامساعد آموزشی که همه جهات کار وادار کشور احتوا نموده، تغییر در تقرر و تعزل، فراد و دور مانده ن شان از مکتب، کار که درسی را نیز در مکاتب اکثر احوار و زار ساخته

است. با لایز از این ها، تقلید بی جا در تغییر سیستم تد ریس لطفه دیگری به حیثیت مکاتب ما وارد آورد. چه بسا خانواد ه های که نمی دانند فرزندان را در ریاضی و مضامین دیگر سنا یس چه گونه کمک نمایند و چه بسا معلمانی که آنان نیز با این سیستم تد ریس آشنا می تا کافی داشته و در نتیجه شاگردان کم سواد و دور فهم فارغ داده اند. امروز در بسیاری از عرصه های حیات اجتماعی سطح پایین سواد فارغان مکاتب و بالاکر فارغان مراکز تحصیلات عالی و متاسفانه گاه تحصیل یافته های خارج از کشور چپو نسان می سازند. جای امید فراوان است که رهبری جدید وزارت تعلیم و تربیه بنا بر توصیه جدید مقامات دولتی و حکومتهای اصل های تجربیه شده گذشته مرا چه کرده اند و قرار است سیستم قبلی به

غنا ی بیشتر در محیط تعلیمی ما باری از نو تصمیم یا بند اما این که سر نوشت فارغان فعلی چه می شود نیز از مسایلی است که به آن عطف توجه گردد.

خبر نگاران مجله سپاهون بنابر اهمیت موضوع در رابطه آن با خانواده ها به بررسی از مکاتب سر زنده تاسیساتی از پرو پلم های مکاتب رادر صفحات سیاه و سفید مجسم سازند.

در یک نگاه و قتی به مکاتب میروی متوجه می شوی که اکثر شاگردان نه به خاطر آن می آیند که چیزی بیاموزند و بعضی از معلمان وقتی از ایشان می پرسی هدف آموزش راد است تو. صبح کرده نمیتوانند، فکر می کنی که مجبور رینی است که شاگرد و معلم را درین محیط جمع می آورد.

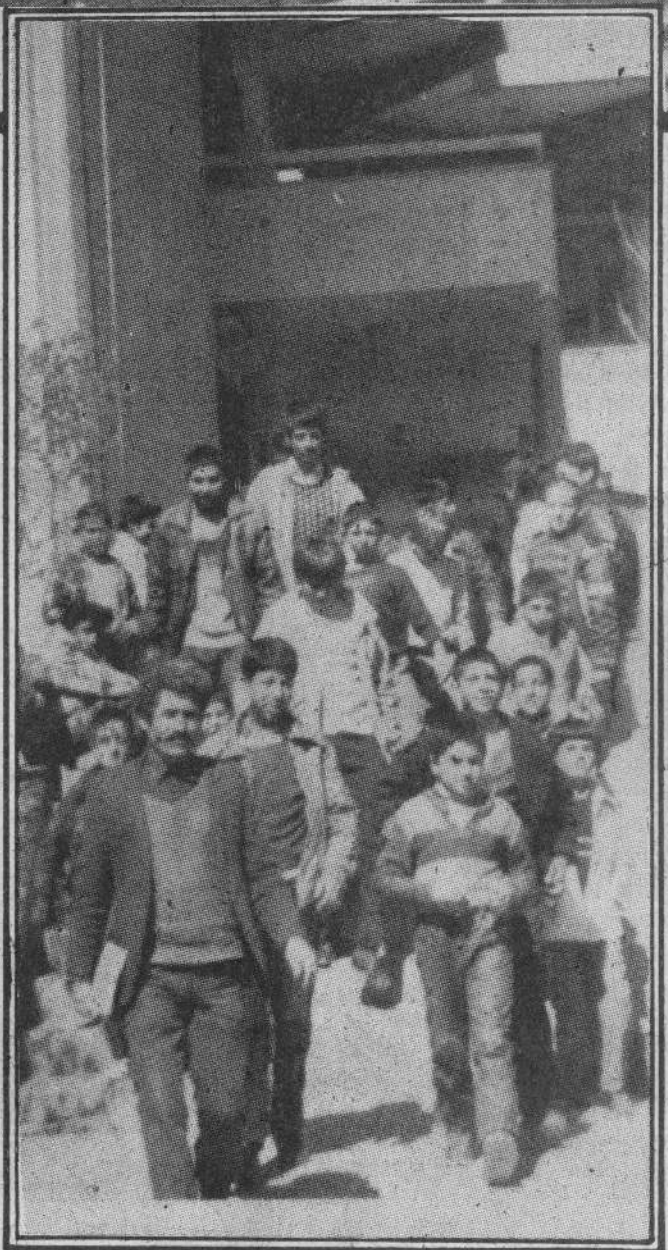
این ها را که نادیده بگیریم بنا بر شناخت های شخصی، ملاحظات سیاسی

آموزش ملی چی

قدرت ریس می نمایند

و برخی عوامل دیگر بسیار. ری از معلمان خلاف رشته های مربوطه و حتی پایا. نتر از صلاحیت تحصیلی خویش تد ریس می نمایند. یک معلم مکتب گفت ((بعضی از معلمان با استعداد حتمی اگر صنف دوازدهم را خوانند. با شنیدن ممکن است معلم خوب برای مضامین خیاطی، سیودت علوم دینی، تاریخ، جغرافیه، و... شوند. اما برای آنها مشکل خواهد بود که زبان انگلیسی، دری، پشتو، و یا هندسه، ریاضی فزیک، راندریس نمایند.))

خبر نگاران ما در جریان دیدن از مکاتب متوجه شدند که در یکی از مکاتب فارغ رشته ریاضی بوختون کابل به حیث معلم علوم دینی و بعضا زبان پشتو-طیف شده بود. مد پر لیسه را به بلخی اظهار نمود که ((وی طرفدار تد ریس معلم خلاف رشته اش نمی باشد. او گفت به هیچ معلمی خلاف



رشته اش مضمون نداده ام و همچنان طرفدار فارغان دوازدهم به حیث معلم نمی باشم اما وی این حقیقت را برجسته ساخت که برخی از معلمین فارغین صنف دوازدهم نیز استند که دارای تجربه کافی و دارای صلاحیت کامل تد ریس می باشند.)) پرو پلم دیگری را که متوجه شدیم از تقا بعضی از مکاتب ابتدائیه به صفوف بالاتر است در حالیکه بنا بر ملاحظات بست و سابقه کاری معلمانا در تقای سو به معلم یا تقرر معلمان با سو به تحصیلات عالی در نظر گرفته شده است مثلا در مکتب که معلم صنف هشتم و نهم راندریس می کرد با نیست صنف نهم را تد ریس نماید.

در باره سیستم جدید که در مجموع هم وزارت تعلیم و تربیه و سایر نهاد های علمی زبان های آنرا متوجه بقوه در صفحه (۷۲)

تدریس خلاف رشته در مکاتب

اصول تد ریس را می بینند



کتابخانه
جمهوری
ایران

های معمولی تاس نمیگرفت. از جرمان
مسابحه ها پیش به اساس وقت پول میخواست
نوشته ها پیش آقای رامین با سوچان
تعبیه و تنظیم میکرد...

♦ ♦ ♦
د پگران روزها برای همیشه سپری گردیدند
که خواننده گان رساله های فلسی در نامه
هایشان با اصرار زیاد میخواستند تا تصویب
خندان امتیاز به چاپ رسانیده شود
به خاطر اینکه اصلاً در هیچ محفلی (چه
فلسی و چه شخصی) لبان امت از خنده به
هم نمی آمد! او که بجز در رول های مثبت
جدی ظاهر نمیشد، دیگر از اجرای هیچ
رولی روگردان نبود.

وین، کمدین، کرکتهای معمول
هر سوزناز فری...
وسرانجام با تخیرات تازه تیزنده گس
اوتام و نشان های د پگی نیز کامی کرد
از برابر کرده های پرد، علم برداری تا
بخت ما بگروین روی ستیز از خوانندگی،
وازان جا پیشروی مردم در کارترین و کرس
پارلمان. نه این ترتیب من اورا در سه
چهره مختلف دیدم: ستاره سینما - آوازخوان
و سیاستمدار روزی به خاطر تعبیه یک گفت
و شنود اختصاصی با شتر و گمن ستها (پس)
از گرفتن لقب سوپرستار (در جریان شوته
لطفاً صفحه برگردانید)

تقریباً ناسکناست که صفحات مجله ها
و نشریه های فلسی هندی مطلبی در باره
امتیاز بچن ندا شتمیاشند. در جای اورا
تا سرحد یک فرشته توصیف میکنند. اما جایی
دیگر با تمام قوا کپیده میشود کسی به او تعمت
میدند و کسی اورا افتضا میزند. در کسی
از صفحات ویژه نامه امتیاز میخوانم:

وقتی برای نخستین بار امتیاز بچن را
دیدم. اورا مرد محبوب و کم حرف و صمیمی
یافتم. به دقت سوالاتم را گوش میکرد و تلاش
مینمود تا به الفاظ و کلمات بسیار ادبی پاسخ
ها را برایم بگوید. آن وقت ها او سکرتر
ندا داشت. وضع اقتصادی اش نیز زیاد خوب
نیسود. مرا به منزلش دعوت کرده بود.

♦ ♦ ♦

در بین پارلاقات ما پس از چند سال
هنرمایی او در نظم ها اتفاق افتاد امتیاز
بچن در کارکرد های هنری اش شکست میخورد
هیچ نشانه ای از فرور و خود خواهی در وجودش
پیدا نمیشد. این دوره، دوره نا امیدها
و ناکامی های او بود. هنوز صمیمیت و کسروی
او به حال خودش بود.

♦ ♦ ♦

امانگهان همه چیز دگرگون شد او به یکبار
گی پله های شهرت را به سرعت پیچود و لقب
سوپرستار را حاصل کرد. با زور ناله است



ستاره
ملیونی

هند در کابل

گروپ هنرمندان

سینمای هند

در شهرهای اقصای هند استقبال شد

سن سن کمالیا

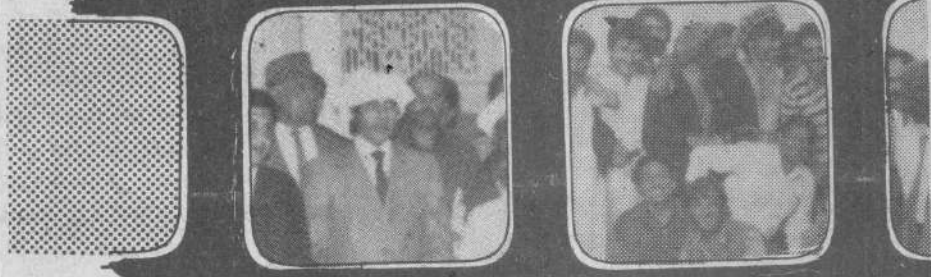


دینار

اسرار

د (پوهنه او ژوند) له مجلې څخه: دشری شاه رشاد زیاره

دکتاب دویله یوه کسه کی راغلی چی د څیړندوی په مهور شریک هامر په یه خولی بوری موندنی وینتارو څخه دخولی دڅارنده خانکر نسی څرگندولی . خو اوسنی کیه . فیزیک او بیولوژی دا توان لاس ته راوړی چی دشری لیک څرگندولی کاله خوا ترنجرمی خورا زیات ممنوعات دخو وینتارو څخه لاس تراوړی . که دای سره ستاسی وینتارو یانه شی دوی بر شی . مخصوص له خوا ددی وینتارو له مخی ستاسی به باب زیات معلومات ترلاسه کوی چی به هغو به دسی هم یوه نیاست . هر څل دسر دینه اودنای سره ستاسی دوینتارو بریښبول داسی معنی لری لکه تاسی چی دخپلو خانکونو . عادتونو او شجرو به باب یادداست نای ته بریښی . ستاسی دسر سمیدو او بریښی څرپلو څخه وروسته یاسه وینتارو کولی شی ستاسی به باب شهادت ورکړی چی تاسی به مخدره موادو اخته یاست او که به ؟ یا دیو معنای به شیان ؟



هواخواهان هنر امتیابہ بچن پس از دیدار های رو پاروی با او تهره میکنند که امت در کابل نیز دو حالت تفاوت - داشت . گاهی بهار متواضع و صمیمی میبود و زمانی هم مغرور و خودخواه میبود . امتیابہ بچن پس از مسافرت های پریشانه هر کشور چشمه دید و خاطرات خوش پیش را به نشر می رساند مثلا او سه ماه قبل وقتی پس از اجرای برنامه آواز خوانی خود از قاره افریقا برگشت نوشت که یک تعداد عادات افریقایی ها برایم خوش آیند نبود . آن ها بلند بلند حرف میزدند و زمانیکه من برای شان آواز میخواندم ه آن ها پس هم صحبت میکردند و به من توجه چندانی نداشتند .

از بر سر ها راحتاً زمین ببرد و آن را به دست نشینمبارد .

وجودیت امتیابہ ، شخصیت و شهرت تمام گروه هنری رانحت الشعاع قرار داده بود . و وجود این آنها هرگز احساس ناراحتی نداشتند (شاید به خاطر اینکه همواره در هر جای چینین بوده است .)

لحظات برگشت امتیابہ بچن قدم به قدم تاد روزه هواپیما از طریق تلویزیون نشان داده شد . ولی در مورد رفتن گروه هنری (که چند روزی آن صورت گرفت) حتی خبر ساده ای نشر نگردید .

امتیابہ بچن در مدت اقامتش بیستمه از همان نوازی و خوش برخوردی های مردم افغانستان با قدرانی فراوان یاد میکرد . او میگفت : من نمبه هنر علاقه دارم و نمبه به شهرت و ثروت . بگانه علاقمندی من به محبت بیکران مردم است .



بچه در صحنه (۸۴)



به خاطر تکمیل فلم خداگواه به کابل آمدند که به گونه بی سابقه و استثنایی استقبال گردیدند . شاید به همین جهت بسوه که امت حالت احساس خود را در برابر علاقمندان چنین شرح کرد :

با آمدن در افغانستان قدم کوتاه تر و وزن بیشتر شد . زیرا افغانها ما را بهر ثقل احسان و همان نوازی های خود کوچک ساختند . اما برعکس اقتدر بر ایسم غذا دادند که فکر میکنم زیاد چاق شده باشم . از آنچه امت گفته است میگردم . و لکن این نیز یک حقیقت سید است که برخی ها در تقدیم شخصیت روی به گونه نابخشودنی و غیر قابل تحلیلی زیاده روی نموده (شاید در آن لحظه تعدد پ و فرهنگ افغانی - فراموشی بعضی ها شده بود)

فلم (وشنو) به دیاستد پرفتم . او سرد عجیبی است . د یگران در باره اش میگویند او شوت گن سنا است (یعنی تنگ شکاری) . . . شتر و گن سنا به من گفت : ایمن چه سوالات است که از هنرمندان میپرسید ؟ اگر من به جای شما زورنالیست هامی بودم ، (اشاره به سوی امتیابہ نموده علاوه کرد) مثلا از امتیابہ بچن میپرسیدم : تو چرا نتوانستی یک پدر خوب برای فرزندانت شوهر خوب برای جیابهار روی ، عاشقی خوب برای ریکها ویا لآخره یک سیاستدار خوب برای جامعه باشی ؟ تنه صوری خوب بودن همه چیز نیست .

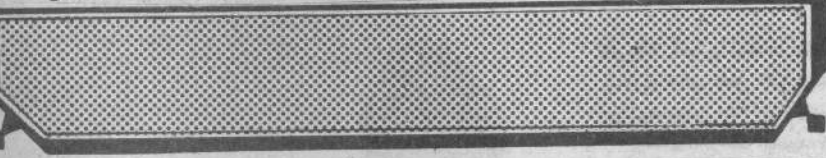
فکر کردم که امتیابہ باشیدن ایمن حرف برانروخته خواهد شد . اما او خنده - بی کرد و گفت : سردم راست میگویند او شتر و گن نه بلکه همان شوت گن است و من در دم به حوصله برده پاری امتیاب افرین گفتم .

امتیابہ بچن رویای نیم قاره و سلطان ملیونها قلب است . کتر هنرمندی میتواند شهرت خود را با اوقایه کند او دارای تحصیلات عالی و شایسته گی هنری است . این مرد بانیم قرن عمرش هنوز در نقاشی جوان بیست و پنج ساله هنرنمایی میکند هزاران عاشق پاکجاخته دارد . بدون استثناء تمام میبودن ها نقش داشتن در برابر امتیاب را برای خود افتخار و مایه شهرت فراوان تر میدانند .

امروز او شیخ طبع ، بر حرف و بیوقیب است . و آوازه شهرتش مرز قاره هارا در هم ریخته است .

بازی سال گذشته آوازه آمدن امتیابہ بچن به افغانستان در تمام جاها بخش شد اما به زودی خاموش گردید .

اوایل ماه نور یارد پگر شایعه آمد آمد امتیابہ گرم گرفت . هواخواهان امتیاب د سته د سته تمام روز شان را در میدان هوایی کابل در حالت انتظار سیری میکردند اما از (معلمان و همکارانش) خبری نبود ویا لآخره یکشنبه هشتم نور گروپ هنری معلمان شامل امتیابہ بچن ، دنیس دینس ونگها ، رمیش شراما وکل آمدند و دیگران



امتیابہ بچن بانیم
قرن عشر سنوز در
نقش جو زنب ۲۵ ساله
روزی و حسین
ظلم میشوود



گراهام گرین مشهور

گراهام گرین دنري ستر کيسه ليکوني خوموده دمخه د اته شپيتو کلو په عمر له جهان سترگي پټي کړي. دده وينه به مرض اخته شوي وه اودسويس په يوه روغتون کې بستري وو. گراهام گرین دخپل ژوند ورسني کلونه په فرانسه کې تيرول. ده په کيسه ليکلو کې خورا استعداد درلود. خودده دروحيانيت به لور ډيره توجه وه. په ۱۹۸۸ کال کې دنيو يا رک تايمز يوه تن کره کتونکي وليکل چې گراهام گرین دخورا استعداد لرونکی دی. خوروحې برابلمونو پرده، بېرته غورولې وه او ده هغه امريکايي دوه مخي گڼل. ده دخپلو ليکنو به لږ کسي هغه څه چې ده ورته سرگرمي ويله - ځای ورکړي وو. په ده ياندي ديوه رومن کاتولیک چاپ لگيدلي وو او دا هغه خبره وه چې دې ترسپېرهوروستلې وو. دې پوايي چې:

((پوازي زمايو خو کتابونه مذهبي ناکيدات لري ما خپل ځان کاتولیک ليکوال نه دی بللی خوداسي يو ليکوال ښم چې له کاتولیکي افکار و سره می عادت کړی وی.)) دگرين دژوند پس منظر د هغه له سر گردانه ژوند څخه ښه څرگندېږي. دې وايي چې دا زما عادت شوي دي چې له کشمکش څخه ډک ځايونه ووينم گرین برسيدلي خبره اوسترگي درلودی. مهربان اوله شرم څخه ډک پوسري وو. دې د ۱۹۵۶ کال

داکتور به دوه نېټه ښه انگلستان کې وزيريد. وروسته له دې چې ښوونځي او کالج يې دی ته ورسول - کورني يې دی داصحابو دخرابي له امله لندن ته واستاوه ترڅو روح پوهان يې معاینه کړي. گرین وايي چې دی اروا بيزندسکو معاینه کړ او وروسته له هغه نه يې له خپل مشر ورور سر رولت (يو ډول لوبه) بيل کړه. وروسته بيا دلا پيريا په لور ولاړ او دجنگ به وخت کې يې ملایا - کينيا او هندو چين ته سفر وکړ. له اکفورد څخه باندي. کله چې دلندي ژودي لپاره دکمو - نيست گوند غړی وو. له ۱۹۲۶-۱۹۳۰ کاله پوري يې د لندن دتايمز ورځپاڼې داديتور په توگه ډنده سرته ورسوله او په ۱۹۲۷ کال کې يې واده وکړ چې يوزوی او يوه لور يې هم درلوده خو په کال ۱۹۶۰ کې له خپلې ښځې څخه جلاشو. گرین خپل لومړني دوه ناولونه هغه وخت وليکل کله چې دتايمز له ورځپاڼې سره يې کارکاوه او په همدې ډول پوره لس کاله يې دسينما په هکله انتقادي کينلي کولې.

راټوليدل دژمي په فصل پوري اړه نيسي کله چې يوازي خواپه کيان دی. په وروستيو کلو کې تاريخارا بله څپه نه هم کړې هغه داچې په وينستانو کې دعناصروویش ښځې.

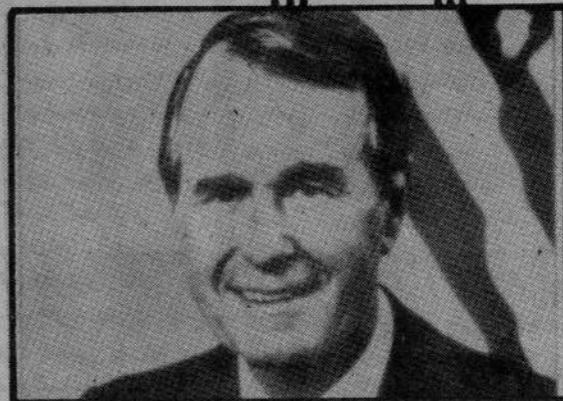
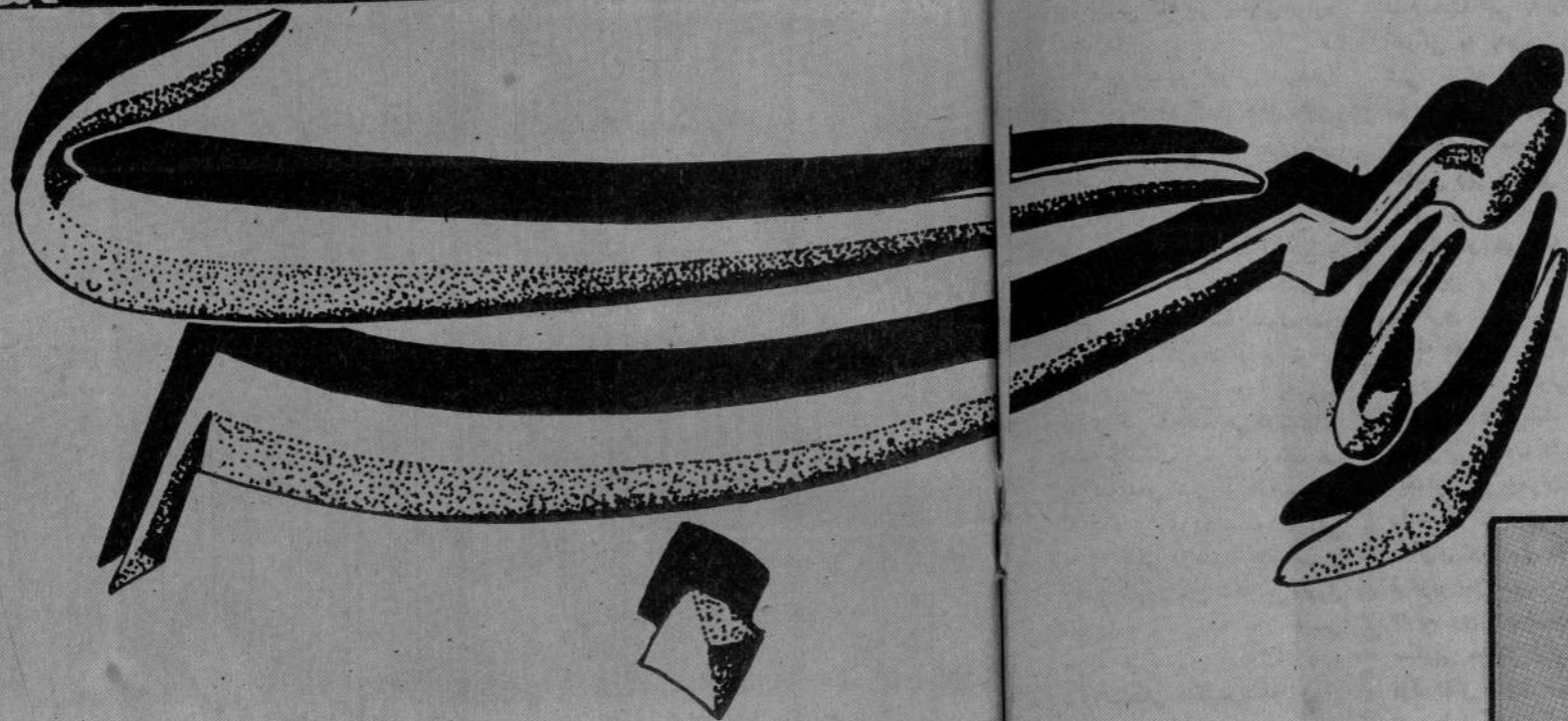
دالکولو په معتادينو کې کله چې دوی بندېغانو ته لوپړي د جست اندازه لږېږي اوداخپږنه ښځې چې معتاد کله الکول بس کړي دی. دوينستانو پر ټولو څپرو سر بيره خورا په زړه پوري څپه نه داده چې دوينستانو څخه دانسان ازني معلومات هم څرگندېدای شي. ددې څپې له باره يوازي دوينسته تنه کافی نه ده بلکې دوينسته پياز هم خورا ضرور دی ځکه چې داډول معلومات ترسې په پياز کې خورا څرگندوي. ددې له باره د ((جينتيکي دانکيلرسکو پي)) ميتود څخه کار اخيستل کېږي او ددې ميتود په مرسته دهر خانگري انسان له باره پرته له غيرگولو څخه دهغه نسبي اړيکي څرگندوي. جينتيکي دانکيلو - سکويي دگوجينيانو دپلار ټاکنې له باره، دټپي شويو مېرو (چې دپېژندلو وړ نه وي) لپاره، دمجرمينو د نسبي پېژند گلوې له باره او داسې نورو ورتسه مرخوله باره کارول کېږي. او سايجل څرگندوي چې د وړک شويو يا غلاشويو کو چنيا نو ډټاکنې له باره هم دا ميتود غوره گڼل کېږي. سر بيره پر ټولو ښيگنو دا ميتود اوس هم نه شي کولی چې دوينسته دخاوند ظاهري ښه وهشي يعنې داميتود، نه شي کولی چې د انسان دسترگو رنگ وښځي دهغه دناروغي په



دبنديانو وينستان وڅيرل شول او د سايجل له قوله له سلو څخه څلويښت تر پنځو سو پوري د مخدره موادو معتادين دي، دوينستانو تجزيه نورمسائل هم ښځې کله چې د ۱۸۲۱ کال ددې په مياشت کې داپلينا په ټاپو کې ناپليون بناپارت مرسو نودهغه نای دناپليون د چوتې څخه خو وينستان پري کړل او دکورني غرونه يې ورکړل. په ۱۹۰۰ کال کې ددې وينستانو تجزيه يې وښوول چې په وينستانو کې دمورک وژني درمل شته او داسې نظريه منځ ته راغله چې ناپليون دخپلو نژديو خلکو له خوا دمورک وژني په درملو سره وژل شوی دی. خود اتباعو کلو تجزيه وښوول چې په وينستانو کې دمورک وژني درمل مقدار دومره نه و چې انسان دی په وژل شي. د امپراتور په وينستانو کې د زهر د مقدار دکوتو د ديوالي کاغذو څخه رسيدلي و. د هغه په کوټه کې زرغون کاغذ خونړو په وجه هوا کې د کاغذ زهرنه تجزيه کوي خوکه به

دا څيرني دلاس انجنس د کفورنيا دپوهنتون په روغتيايي پوهنځي کې دفورمو کولو - جينستانو رونالد سايجل - ويزجين هيل او کيميا پوه ويزنو باومگارتنر له خوا زمویل شوی دی. دا ميتود دراديو - ايسونولوجي په نامه يادېږي ځينې مشخصات يې دادی: يو سوی ته يو ټاکلی ډوز دمخدره موادو لگوي په نتيجه کې دويني به سيروم کې البوميني ماليکيو - لونه منځ ته راځي چې دمخدره موادو ماليکولو سره اړيکي لري. وروسته دمخدره موادو ماليکول ته راديو اکټوي اټوم نښاسي اوراديو اکټوي مخدره مواد لاس ته راوړي پسله دی څخه به ټيوپ کې دالبوميني مادي يا محلول سره راديو اکټوي مخدره مواد او دوينستانو شيره گڼوي. که په شيره کې دمخدره موادو ماليکولونه خوراهم لږ گڼ شي نوهغوی دالبوميني مادي سره دگڼېلو له باره دراديو اکټوي ماليکولونو سره به سيالي کې لويږي. په نتيجه کې دالبوميني مادي يا محلول راديو اکټوي خاصيت لږېږي او کولی شوو شمير و چې البوميني ماليکولونو دوينستانو څخه خومره غير راديو اکټوي مخدره مواد جنب کړي دی. نونه يوازي د هغو مقدار ثابتېږي بلکې د هغو شمير هم ټاکلی کيدای شي. دکفورنيا په پوهنتون کې ددې تجربې دلابراختيا او دقت له باره يې دانگلستان دسترو اونامتو شاعرانو بايرون اوکتر وينستان تجربه کړل. دبايرون په وينستانو کې دمخدره موادو هېڅ ډول آثار نه ليدل کيدل. خودکتر په وينستانو کې د مورفين آثار په خورا څرگنده ډول او په زياته کچه ليدل کيدل. څنگه چې څرگنده ده کنزروند په وروستيو کلو کې دتوبرکلوز په ویرجني ناروغي اخته شو او افیون يا ترياک يې دمستگنوا درملو په ډول استعمالول چې همدغه افیون په وينستانو کې

دوينستانو اسرار



رهبری موتری از کارافتیده بی رامانند است که درجاده بی بزرگدرد به حرکت آوردن آن تلاش میشود، بدینگونه که انجن رانمتوان رو شن کرد، زیرا بطری از کارافتیده واز آنجا نیکه انجن رو شن نمیشود، بطری نیز چارچ نمیکردد. چنین بود که آقای جیمز میکر یگورپرنز بحران رهبری ایالات متحده امریکا را در سال ۱۹۸۴ در کتاب خود به نام ((قدرت - رهبری)) توضیح کرد.

او مینویسد که تغییرات ضروری برای حل برابلمها نمیتواند بدون رهبری تازه ایجاد شود، اما ایجاد رهبری تازه بدون تغییرات عمده ناممکن به نظر میرسد. مگر استماره انجس و بطری آقای برنز نسبت به شنس سال قبل هنگامیکه ریگن بر سر قدرت بود اکنون مناسبتتر به نظر میرسد. امسال امریکا بیجا در رهرو رداینده به گونه بی عجیبی فکر میکنند. سیمای جنگ عقب نشینی و تغییرات بزرگ همه و همه زمینه را برای تجدید تقاضای

کهن به خاطر ایجاد رهبری وی به میان می آورد. هنگامیکه جورج بوش بین مردم محبوبیت یافت، حتی هوا دارانش اورا به مثابه یک رهبری که ملت را برای قرن بهیست و یکم آماده میسازد فکر نمیکردند.

اعضای کانگرس بدون مقاومت باردیگر انتخاب شدند و در دفتر رهبری سالهای ۱۹۹۰ مانند سالهای ۱۹۷۰ اوضاع در هم و برهم احساس گردید. البته این حرفهای زشت و ناسزا نیست. ای کاش واقعاً رهبری ما نند ماشین میبود. جیمی کارتر و مایکل دو کاکیز استثنای چنین

فکر میکردند. بوش در سال ۱۹۸۸ هو سبای دعو کراتها را به رقابت محض مورد استهزا قرار داد، اما اوباعین کوتاه نگری حکومت میکند. کارهای آقای بوش همانند کازتر معکوس رونالد ریگن است. او آدم زیرک است، مگر توانایی آنرا ندارد تا به معجزه بی بناه برسد که برای رهبری ضروری است. در جبهه بندینهای ریگن هیچ گاه می او را در صدر جدول روسای جمهور مردمی قرار نداد. و به این ترتیب ریاست او تا میل داشت تا کشور را

به عقب ببرد، اما با آنهم حداقل توانست آن را تاجایی رهبری کند. مگر تاسف هنوز هم بیشتر میشود. رئیس جمهور که مقابلش را میتواند ببیند، چرا تصمیمش را نمیگیرد؟ پاسخ چنین است که رهبری واقعی ریاست جمهوری ندرتاً در هر ربع قرن ویا کمتر از آن ظاهر میشود. نسلی که در سال ۱۹۶۵ مرگ ابراهام لنکلن را تعقیب کرد از آن محروم شد، چنانچه بیشترین زمان نیست و پنج سال بین تیودورو فرانکلین روزولت

از همین گونه بود. ازجا ن- کنیدی به این طرف هیچ رئیس جمهوری توانمند یهای اداری و معجزه بی رانداشت. لیندن جانسن و ریچارد نکسن کارهای زیادی را انجام دادند، مگر بی اعتمادی آنها را عا جز ساختن با اطمینان باید گفت که در هر وقت عین رهبری موجود نبوده است. خانم مارگریت تاجر رهبر درستی برای بریتانیا نیای کبیر به خاطر این نبود که نتوانست آن را با اروپا یکجا سازد. حوادث در اتحاد شوروی بیانگران است که میخائیل

گرباچف وسیله خوبی برای از بین بردن ستالینیزم و جنگ سرد است. مگر شاید آدم درستی برای نجات اقتصاد ملتش نباشد. هنوز وقت است فهمیده شود که لیخ والیسا رهبر درخشان اتحادیه های کارگری به ریاست جمهوری غیرکمو نیستی بولند قابل انتقال باشد. هر کس میتواند رهبری کند. رهبران باید با قدرت شان چیزی را انجام دهند، نه اینکه فقط قدرت داشته باشند. مگر آقای جورج بوش چی می خواهد انجام دهد؟ در مسایل داخلی - از امور

ساختمانی گرفته تا صحت عامه مشکل است که سخن به میان آید و گفته شود. رئیس ستاد او آقای جان سوتونو در این اواخر به گروهی از محافظه کاران گفت که ((کدام قانونی ویا لایحه وجود ندارد که در دو سال ضرورت به تصویب آن باشد)). آقای بوش با چند هدف به مقام ریاست جمهوری رسید. رئیس جمهور که خود را تحصیل کرده میگوید قبلاً از خود جرات نشان نداده بود که کمپاین کند. در داخل قصر سپید

تغییرات ضروری در
طرز و ایلیم نامستوانه
به روز رهنه تازه
ایجاد شود،
اما ایجاد رهبری تازه...

بقیه در صفحه ۵۱

دانشگاه خورشید



زمانی که تولد کردید خیلی
کوتاهتر از امروز بود.

مادر کلانهایه و اسپکان
سکایه نمودند.

خانم انگلیسی کویزین خیلی ثروتمند بود و این ثروتند بودش برای وی اجازه میداد تا زنده و گسی خود را به شکل افسانوی درآورد و بخود خیلی تسلی را اجازه دهد. در یک روز که هیچ تفاوتی از روزهای دیگر سال ۱۹۶۲ نداشت مادام کویزین مصروف بالش پارکت د هلیز خود بود وی به صورت ناخود آگاه پلیس پاتک ای (مشابه به دامن ولی خیلی کوتاه و کوچک بود در این هنگام همین دوست دختر او خواهر خوانده اش میهدی کوانت بد اخل د هلیز منزل وی کردید و مادام (کو) فریاد زد: (آخ کوی) عزیزم قدر زنهاش لفریب است واقعا مالیت ۰۰۰)

بزودی در فروشگاه میری کوانت (کاننسی ستویت) بدل کاملاً جد بد البسه جهت فروش آماده کردید. تهیه این لباس و عرضه آن به بازار در آن زمان شماست زیاد می طلبید. در اولین سالهای پیدایش خود همین ژوب تقریباً در هر ماه چند سانی متر کوتاه تر می کردید. دست اندرکاران مود در اروپا، همین ژوب باگرمی خاص استقبال می نمودند. با وجود آنکه در آغاز کار جنجالهای زیادی در این رابطه در اروپا

وجود اند. اما بالاخره انگلستان با مود جدید بد خوش فالپ گردید. بهار سال ۱۹۶۵ بود. میری کوانت با کلسیون

جد بد دامن های مینی ژوب خوش به آمدن برانمودن (غوا) عازن قاره آمریکا گردید. اولین نمایش در نیویارک به استقبال چشمگیری مواجه گردید. علاقه مندان زیاد راه نما پیشگاه جمع نموده عصر روز بعد از ختم نمایش مانکن های زیبای انگلیسی با دامنهای مینی ژوب خود به گردش شهر درآمدند. مابین بادید تا این زمان رویان ناخود آگاه در جای خود میخکوب میگردد بد بعد مترجه شدند که یک چیز فیرعادی در آنها وجود دارد. در رنگ مترجه دامن های کوتاه و (جداب) آنها گردیدند و از تعجب بادهان باز برای چند لحظه دگر در جای خود بی حرکت باقی ماندند. در این روز تعداد حادثات ترافیکی در محلاتیکه این زیبا رویان انگلیسی در گشت و گذار مصروف بودند به نقطه اعلی خود رسید. کارکنان موشگاف تلویزیون عاجل از صالها خبر شدند و بدون تأمل از جریمات فیر طبیعی شهرشان تصاویر زنده را برای تماشاچیان به نمایش گذاشتند. سرانجام امریکادر همان روز اول بدین کدام مقاومتی تسلیم مینی ژوب گردید.

مهدی در مسافرت اروپای خوش به موفقیتهای بیشتر دست یافت. به این ترتیب مینی ژوب نتولده یافته در جهان پیروز مندانه گام میگذاشت مینی ژوب در سالهای ۶۰ یکی از مده ترین تولیدات فابریکات لباس سازی جهان فریب را تشکیل میدهد. اندرین کویزین و پروگاردین فرانسوی را به مثابه پیشگامان مود مینی ژوب میدانند. نام این دو بانوی اروپای بهتر و جناب تر در این مود به سر زنها قرار گرفت. هیچ مودی در جهان به اندازه مینی ژوب اداسه نیافت. در حدود هفت سال مینی ژوب بدین

رقیب مود سال بشمار میرفت. در این ایام عمو زبان و دختران (مدرن) بدون در نظر داشت سن، زیبای لاقری و با هم جاقسی از مینی ژوب استفاده می نمودند. خیلی زود پیروانین های شب، بالابوشها، پوستین ها کوتاه گردیدند. سوفیالوون، بریت بارود، الیزابت تا پلور حتی میگردند. کمکه انگلستان بدین کدام رفته در این مدت از مینی ژوب استفاده می نمودند.

در یکی از روزنامه های فرانسه چنین مطالبی در رابطه نشر گردید: بود: (ما خواهران روحانی مقدس در باره مود جدید مینی ژوب اظهار نگرانی می کنیم. ما میخواهیم که مدل سازان لباس بالاخره در باره ما هم فکر کنند. در بخش دیگر چنین میخوانیم: ۰۰۰ خواهران روحانی انگلیسی گلنیری نیویارک پیروان های جدید راه صورت عده در یکی از خیاطخانه های شهر فرمایش دادند. این پیروان های جدید خود - هران مقدس نسبتاً کوتاه تر از حالت معمولی بودند. ۰۰۰ مابین در افغانه صورت طبیعی محمود بدین سالی های زیبای خانها میگردد بدند بعد ها مترجه گردیدند که زنان و دختران زنها در جاده ها خیلی زیاد به نظرم خوردند، فهمیدند که این مطلب نیز با همیان آمدن مینی ژوب ارتباط مستقیم دارد. مینی ژوب خانها را مجبور می ساخت تا به همه کبودی های زیبای خود برسند آنها چاره دیگر نداشتند به جز از اینکه اندام خود را متناسب و زیبا بسازند. زیرا مینی ژوب هیچگاهی کبودی های آنها را پنهان نمی کرد به این دلیل همه خانها در آن زمان تلاش می نمودند تا خود را لاقری بسازند. مینیوهای نواز جنس لطیف با نرم قدانی تا پلوت های خصوصی و ورزشی به انواع مختلف میخواستند تا به

بقیه در صفحه ۷۴

زخم معده مرض ساریست

بوسه هم بوجود می آید یا نه؟ دا کتر بر یگورف می نویسد که درباره خطر سراسریت مرض در یکی از کنفرانس ها اطلاع داده شده و مشا عده گردیدند، شوهری که به زخم معده مبتلا است به مرور زمان سراسریتش نیز به این مرض مهاجم می گردد.

تشخیص دادند و لسی هیچکس زخم معده را با آنها ارتباط نداد. این کار را در آغاز سالهای ۱۹۸۰ ماسال و اورین دا - نشانده ان استرالیا می انجام دادند. ماسال به خاطر اینکه این مکروب را خوب بشناسد خود آنرا خورده که باعث افزایش تیزاب معده اش گردید و به زخم معده مبتلا شد. همچنان به این گونه بعضی دانشمندان یک تعداد از شادی ها را به زخم معده مبتلا ساختند. به قول دا کتر بر یگورف بعد از نخستین اطلاعات از استرالیا این مکروب مطالعه شده و سازی بودن مرض زخم معده از فرضیه به ثبوت مبدل شد. اما اینکه این مرض از ابتداء

به اثبات رسیده که زخم معده مرض ساری بوده و از طریق بوسه کردن هم قابل سراسریت است. بر یگورف آمر د پیار - نمند گاسترو انترولوژی انستیتوت طب مسکوپرفه تفوی این مرض را چنین پیشنهاد مینماید: ((هیتوان مکروب ایسن مرض را نشان بدهم)) اودز عکسهای که به کمک مکروب سکو ب الکترو نیکی گرفته است نشان میدهد که این مکروب در غشای مخاطی زنده گی و در معده با عمت افزایش تیزاب میشود. این مکروب ها را در ابر - کانیزم انسان در آغاز قرن

جایان «جهان» را اشغال خواهد کرد

در سالهای پس از جنگ دوم جهانی که امریکا و شوروی ابر قدرت شدن را به سمت جنگی متوسط می دانستند جایان راه دیگر را انتخاب کرد و در کوتاه مدت به ابر قدرت اقتصادی مبدل شد. جایان امروز توجه زیادی را نسبت

به خود معطوف داشته است افزون بر اینکه و سایل - جانی بازارهای جهان را اشغال کرده - توجه به فرهنگ این کشور و از جمله زبان جایانی افزایش یافته است. در از - بکستان شوروی جایانی که قبل از باز سازی دیوار های ضخیم تمصب آن را احاطه کرده بود - فا کولته شرق شناسی انستیتوت شرق شناسی ارتقا یافته و در این انستیتوت برای نخستین بار لسان جایانی نیز تدریس می گردد. شوروی در سالهای اخیر خواها نه بهبود و توسعه مناسبیات با جایان است. سفر گر با جف به جایان یک اقدام مهم برای نزدیکی دو کشور بود.

قرآن به فضا برده شد

افشا گردید ما دست که برای عیسی مناروف فضا - نورد شوروی که پیش از یک سال را در فضا سپری نموده و مصروف تحقیقات کیهانی است. قرآن کریم انتقال داده شده است. عیسی مناروف از مسلمانان شوروی است. اما برای اولین بار توسط محمد الا حد مو مند فضا نورد افغانی قرآن مجید به فضا برده شد.

ستایش اتومی با قدرت کام

اتحادیه علمی، تولیدی بنام (انرژی) در این او اخر ستایش اتومی کم قدرتی را مطرح ریزی نموده اند که در نوع خود در جهان بی نظیر است. دستگاه مذکور به اندازه بی کوچک است - که میتوان آن را توسط مو تریا یک حلیکو پتر به محل مورد نظر انتقال داد. ستایش در هر گونه شرایط در قطب شمالی یا دو منطلق گر - مسیر برای انسانها انرژی لازمه را تولید می کند. بر تری اساسی ایسن ستایش عبارت از مستقل بودن مطلق آنست. دستگاه مذکور به پرسونل خود ما تسی ضرورت ندارد و سیستم اتومات آن کار بدو ناعراضه را تضمین می کند. ستایش، بعد از مو تاز و به کار افتاد ختن و عیلساختن پارامترهای آن، در طول بیست و پنج سال به طور اتوماتیک کار می کند. به اساس اطلاع آژانس نو دستی این ستایش تحت رهتایی دانشمندان انرژی اتومی شوروی به نام کورچا تف طرح ریزی گردیده است.

از زمین و از جهان تعبیه و تنظیم (ناظم)

در ایران محدودیتها کاهش می یابد

حکومت ایران محدودیت در مورد بیرون بردن محصولات صنایع دستی و صنایع مانی را منفسی قرار داده است. در گذشته هر مسافر حق داشت که به قیمت مجبور - عی اسی هزار ریال (واحد پولی ایران) که مطابق نرخ رسمی حدود ۴۲ - دالسر امریکایی میشود. محصول صنایع دستی را با خود از کشور خارج سازد. در جهان مینا تورهای ایرانی، قلم زنی، شیکه - کاری به روی چوب محصور - لات شیشه ای، چرم نظروف و محصولات زرگری ایران از شهرت زیادی برخوردار است. پیشبینی میشود که در بلان پنجاهه ۱۹۹۰ - محصولات صنایع دستی چهار میلیارد را تشکیل دهد. انکشاف صنایع دستی در ایران برای پنج میلیون نفر زمینه ساز راه - مسافه - میسر است. این تصمیم حکومت ایران - از یکسو متوجه تقویت اقتصاد آن کشور است و از جانب دیگر با این عمل جلوسا زمان هدیکه در این کشور فعال اند، گرفته میشود.

تجهیزات فسیوال

قرار است در ماه آگست سال روان عیسوی در استانبول فسیوال جهانی موسمی مردمان ترک دایر شود. این فسیوال به اساس پروگرام یونسکو تحت عنوان (راه بزرگ) بر رشم - راه دیا لوک) تدویر می یابد. قرار است در فسیوال مردم مان ترکی زبان بلغاریا، بوکو سلوون، قبرس، ایران، شریکت ورزند و موسیقی شانرا به نمایش بگذرانند. اما تا هنوز معلوم نیست که ترکی زبانهای افغانستان در این فسیوال اشراک خواهند ورزید یا نه.

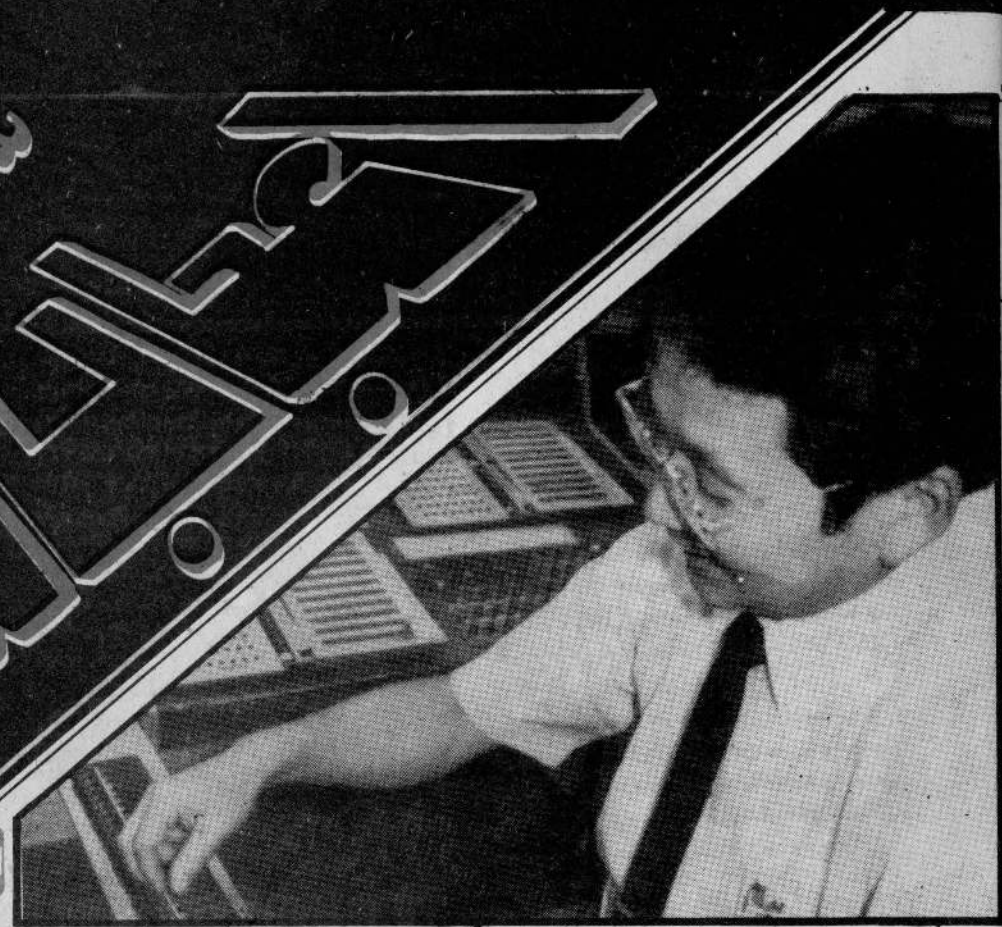
پتر و گراد، پتر بورك یا لینگراد

به تاریخ ۱۲ جون سال روان عیسوی در روسیه انتخاباتی بر پا میشود. در این انتخابات بر علاوه انتخاب رئیس جمهور و شانراول مسکو، باشند مهای لینگراد باید به این سوال نیز رای دهند که نام این شهر به پتر و گراد یا پتر بورك - تفویض شود و یا این که همچنان لینگراد باقی بماند. در تاریخ روسیه، لسنگراد کنونی شهر بر حادته بود و همین ها، سبب شده تا سه بار نام شهر تغییر یابد. پسر از اکتوبر ۱۹۱۷ که انقلاب روسیه پیروز شد، شهر لینگراد لقب یافت. بدین گونه اطرافیان لینش که در روس انقلاب قرار داشت، خواستند او را تقدیس کنند. اما بعد از باز سازی گریبایف سرو صدها مای بالا گرفت و محافلین اکتوبر در لینگراد مدعی شدند که نام شهر شانرا دو باره به پتر بورك

سرزمین جایان

جایانی‌ها مردمان با فرهنگ اماکورت گیرانند

جایانی‌ها تدریجاً می‌شوند تا البوم فرهنگی تمام عیار خود را حفظ کنند



داد ورود: تجار و دسته های مختلف غربی به این کشور بود. اینبار عکس العمل جاپانی ها در ارتباط با خارجی های تازه وارد به شیوه ای دیگر بود. به طوری که تمامی آنان مجبور به ترک سواحل جاپان شدند و در آن دوران تحت رهبری های (توکوگاوا) کشور جاپان شکلی کلاسیک را به خود گرفت که عاقبت آن عزلت آنان وصلی به مدت دو صد سال بود. ولی جاپان بالاخره مجبور شد تا سواحل خود را بر روی تجارت و مهمانوازی بگشاید و آن زمانی بود که کشتیهای جنگی امریکا تحت فرماندهی (کومودومی. پری) وارد آبهای آن کشور شدند که سر - انجا مش موافقت تا مه سال ۱۸۵۴ بود. اما در سال ۱۸۶۸ که به اصطلاح اصلاحات جدید صورت گرفت و استواری مجدد امپراتوری شکل می گرفت جاپان وارد سومین فاز تاریخی خود شد و شروع آن تغییر مرکز حکومتی از کیوتو به رادو ((تو کیو امروزی)) بود و نتیجه نیز همانند صنعتی شدن آن کشور بود. حال زمانی بود که جاپانی های بایستی متوجه شوند که همسایگان آسیایی آنها به رتق وفتوق چه اموری می بردازند و بقیه در صفحه (۷۸)

باشند او در بررسی مبهم کشور خود را اینگونه زیر سوال می برد. (آیا جاپانی ها بازم بدون جا باز جاپانی خواهند ماند؟ و در جایی دیگر از زبان یکی از شخصیت های داستان اینطور می نویسد: ((بگذارید تا آنها خود را نسبت به دیگر مردم دنیا استننا فرض کنند شاید اینطور بهتر باشد. آنها خواهند توانست روزی بعنوان مردمی بالغ با فرهنگ و عاداتی ویژه جایی در میان دیگر ملل دنیا برای خود باز کنند... اما در صورتی که آنان بخاطر همین عادات سوگواری راپیشه خود سازند دیگر امیدی به عظمت باقی نخواهد ماند.))

مردم بزرگ اما گوشه گیر:
کشور و مردم جاپان رویهم رفته از چار دوره تاریخی مهم عبور کرده اند که اولین آن درگیری با چین در قرن پنجم میلادی می باشد بعد از آن واقعه ارتباطاتی بسیار گسترده بین آنان حکمفرما شد از جمله اینکه مردم جاپان خط روش آشنیسی و بسنیازی از سیستمهای اجزایی در حکومت چین را وارد کشور خود کردند همچنان که قدرت چین روبه زوال می گذشت سیطره جاپان در آسیا گسترده می شد!

واقعه بعدی در قرن ۱۶ میلادی روی

ها محسوب می شود به قولی در قلب فرهنگ آنان جای دارد. مفهومی که مانند چسب این مردم با ادب را به یکدیگر پیوند می دهد و آنان را مجاز ساخته تا جامعه ای متحد داشته باشند و با احترام به مالکیت های خصوصی خود را نهایت در خدمت اجتماع بدانند.

می رسمیم به تحلیل آقای هیروتو امپراطور جاپان که در این ارتباط می گوید: از دست دادن ظاهر در جاپان به معنی از دست دادن همه چیز است اما از دست دادن همه چیز الزاماً به معنوم از دست دادن ظاهر نمی باشد.

یک نقش مشکل:
یک بررسی کنجکاوانه این واقعیت را به اثبات می رساند که جاپانی ها تحت هیچ عنوان تمایلی به قاطعی شدن یا خارجی ها ندارند آنان ترجیح می دهند تا البوم فرهنگی تمام عیار خود را حفظ کنند. چه تاریخ و فرهنگ، جاپانی ها این مهم را به اثبات رسانده که آنان هرگز در صدد نبوده اند تا بعنوان یک ابر قدرت واحد خود را حاکم قلبها و های دیگر ملل بدانند و به نو رهبری دنیا را به انحصار خود در آورند.

جاپان امروزی علیرغم ترقی و توسعه اش هرگز جای مناسبی برای افراد خارجی بشمار نمی آید و بطور کلی این کشور ماورای مطلوب برای جویندهگان کار محسوب نمی گردد و مهاجرین چندان شوقی به سکسی گزین در آنجا ندارند

از طرفی پذیرش مسایل اخلاقی دیگر کشورها برای جاپانی ها سنتی رادیکال را مجسم می سازد ولی بسیاری در این کشور جدا مخالف این طرز تفکر به اصطلاح جزیره ای هستند نویسنده معروف آقبای ((کوماتسو)) در کتاب پر فروش خود علت این مساله را در داستانی تجمعی چنین می داند که کشور جاپان بواسطه آتشفشانها و زلزله های سیبب در زیر آقیانوس خود را پنهان کرده و بسیاری از مردم بر این باور اند که این جزیره دچار یک لاکت و بدبختی همیشگی است و نسته از دست اندر کاران امور کشوری بی وقفه در جستجوی مکانی مناسب برای مردم خویش هستند اما پاپان سناریوی آقای ((کوماتسو)) به آن جا منتهی می شود که روزی مردم جاپان مجبور خواهند شد تا واقعیت های دنیای فعلی را بپذیرا



شناس در این کشور جاپانی هانامی بدیده های موجود را از دو دریچه جدا از هم نگاه می کنند و به اصطلاح معتقدند که هر شی، خارجی اعم از مادی یا غیر مادی دارای ظاهر و باطن می باشد و این تفکر اساساً بر می گردد به یک بدیده فرهنگی در جاپان. یعنی مقایسه دو واژه اموتو (omoto) و اورا (ura)!

کلمه ((اموتو)) در فرهنگ نا ما آنان به معنی جلو و یا صورت خارج است و مورد استعمال آن اصولاً در ارتباط با ظاهر می باشد اما وا دیگر یعنی ((اورا)) به معنی پشت پاداخل می باشد و استعمال آن در مواقعی است که منظور ماهیت یک چیز باشد.

اصولاً دو واژه ((اموتو)) و ((اورا)) از کلماتی بسیار آشنا برای جاپانی

جاپان - مملکت تناقض ها و سر - زمینی است که مردمش از یک سو خود را در برابر عادات و رفتار دنیای غرب می بینند و از سوی دیگر در حفظ رسوم و عادات متسی خود می کوشند بی شک چیزی که جاپانی ها را به حالت کنونی در آورده، جاپانی بودن آنهاست! نیرویی که جاپان امروزی را تبدیل به قدرت اقتصادی قرن بیستم کرده تا جایی که باتکیه بر همان نیرو می روند تا مقامسی ویژه در دنیا برای خود کسب کنند همانا تکیه بر فرهنگ ملی می باشد. با تلفیق اراده قوی و پشتکار بی پایان اساس قدرت آنان را تشکیل داده است.

روابط اجتماعی جاپان:
به گفته یکی از منتقدین جاپان

اوج در فریاد

در فلم های ندامت ه گکشته و آلباس سها ه نقش های یافته است به قول خود شوا و برای بار نخست در استدیو شفق فلم کار را آغاز کرده در کورس هنر سینما در شفق فلم مصروف فرا گیری دانش های اکادمیک گردید و پس از مدت زمانی وارد نقش هاشد وی در رابطه با نقش های جدید خود افزود :

در فلم های هنری سینمای گکشته هند است نقش های چندان برآزنده نیست اما در فلم هنری برای جوانان به نام فرهاد که به زودی به نمایش گذاشته خواهد شد نقش نسبتاً قابل دیدنی دارم .

دوین سال ها تعدادی زیاد از چهره های نو و تازه اهم از بچه ها و دختر ها به هنر سینما روی آورده اند و چه بسا که عد ه بی از آنها محیط کار هنر پیشه کی را بسرای هنر پیشه گان پیشین نیز تنگ ساخته اند این که این هنر پیشه های نو کام چقدر استعداد و توانایی هنر پیشه کی را دارند ، چقدر تحصیلات اکادمیک در رشته سینما دارند ، و چقدر در طبیعتی بودن نقش های خود موفق خواهند بود ، میگذایم به آینده و قضاوت بهینده ها و پشنگار خودشان .

یکی از این هنر پیشه های تازه کام اوج الدین در ویشاست که در همین گذشته ها

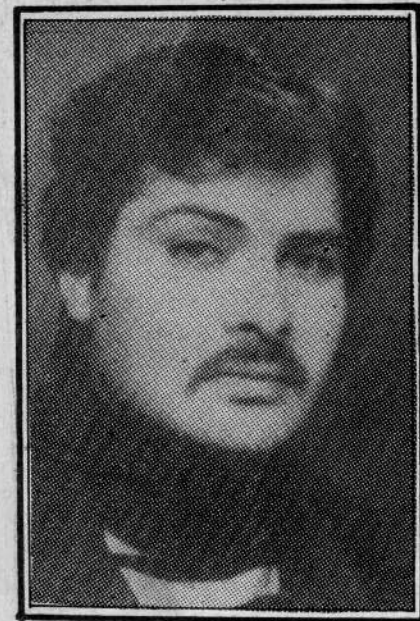
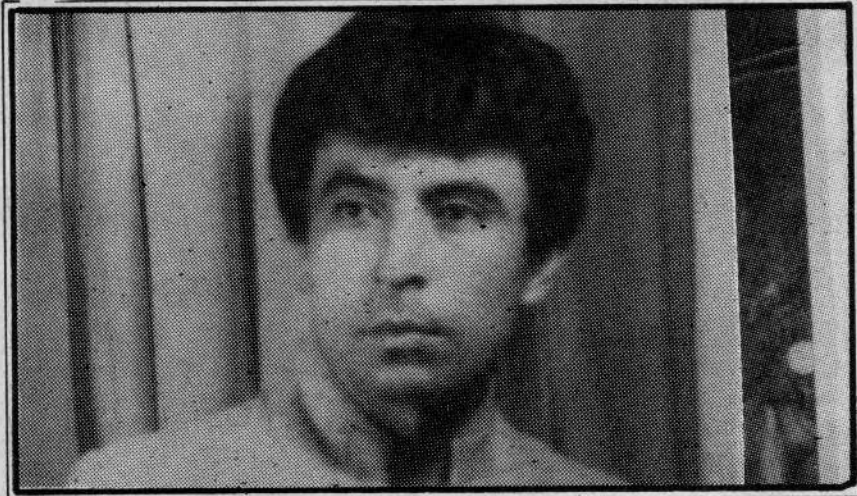


زیب الله انیل

خوشحال دی ...

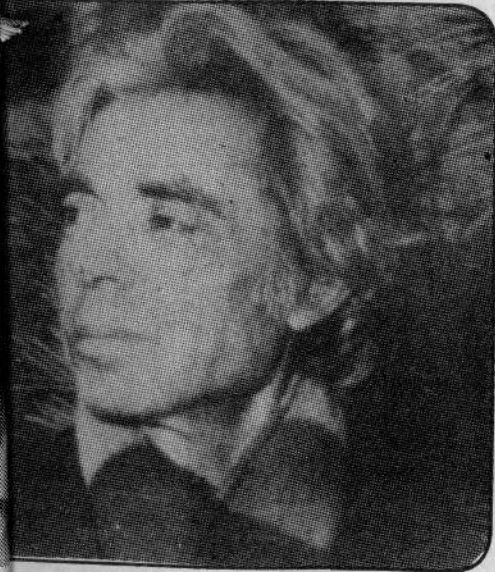
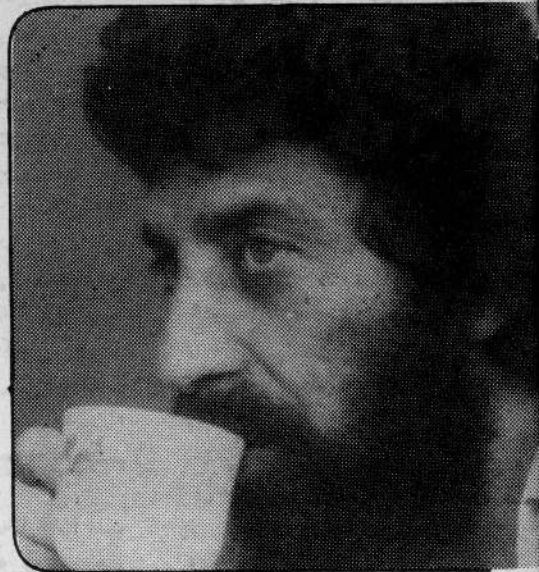
راد یوازلون یون کی در تمثیل له لوانسو خیمو خخه یوهم زیب الله انیل دی چی در ی کاله مخکی بی لوبری لعل به یوه راد یو بی ننداره کی خیل استعداد وازمویه زیب الله انیل اوسر به خورا زباتوراد یو اوتلون یون یو یار چوکی بنگاره کنه یما و خیل نقش به بریالی توکه اجرا کوی . زیب الله انیل اوه ویسنت کلن دی به تخکی پیوند نیسی کی به سلکی توکه کار کوی امام سینما به برخه کی بی هم در شفق فلم سلکی کورس اورد محترم واحد نظری در سونه تعقیب کوی دی اوله هسه له روسته بی دلوبری لعل لیا ره دگوند زوی به تلویزیون سریال کی خیل محسان وازمویه .

ده ته سینمای فلمونه ، که خه هم تراوسه بی پکی کارندی کوی ، به زره بوری دی به هنری کارونکی دینه نوم گیلونویشونکی دی اوردنه راز خوشحال دی چی خیلی کوچنیوالی هیلی ته در سید و به حال کی دی .



سیریز با آهنگ مار جسدیر

محترم عزیز اوارخوان جوان و محبوب که چندی قبل شاهد کسرت زیبای از اورد بودم تلویزیون ن بودیم ، اینت برای تیت اهنگ های تازه امامه کی دارد اوسه هگ جدید تیت سوار راد یو نموده و تصمص تلویزیون ساختن برا نیش دارد . وی میخواد برای عبد فریان با زهم اهنگ های تازه تقدیم دوستداران آواز خود نماید .



سلام سنگی آتش بازی می کنند.

این سال ها عساری از دستداران هنر سینمای افغانی ما شاهد تهیه فلم های افغانی بوده اند که کارگردان ها ، بهیتر سوزه سناریوی فلم خود را روی مواد گکشته ه مخدومه و بزه هروین تهیه کرده اند .

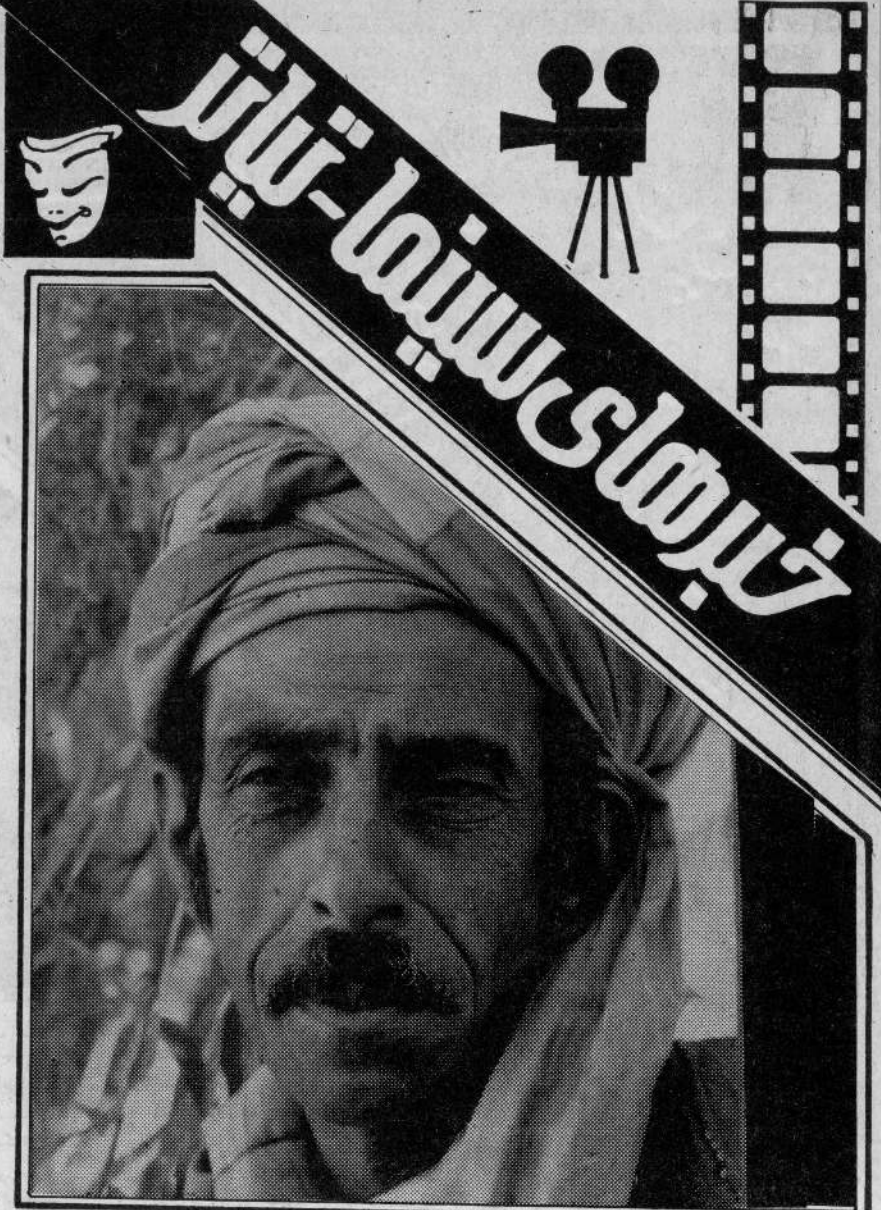
این بار باز هم عباس شهبان با توانندی کارگردانی فلم سینمای رایبه عهد ه خواهد داشت زهر نام " بازی با آتش " .

داستان این فلم سینمای روی مسموما ه مخدومه به بزه قاچاق هروین مچرخد که در همه افراد در اطراف و مناطق دوردست و مرزی کشور زرع و به داخل شهرهای کشور ما فرستاده میشود و بین جوانان به طور جدائی رواج میابد .

سناریوی این فلم را عباس شهبان نوشته که به زودی کار فلمبرداری آن آغاز میشود .

عباس شهبان در مورد این که چی کسی راد نقش مرکزی انتخاب خواهد کرد میگوید :

به نظر من سلام سنگی از عهد ه این نقش خوب بدر آمده میتواند که در صورت توافق نامبرده را به نقش مرکزی دعوت خواهم کرد .



خبرهای بسیار تایتل

هدف چی هدف دارد

عزیز الله هدف تصمص دارد در سال ۲۰۰۰ به ولایت بلخ سفر نماید . وی به ارتباط چی گونه کی سفرش افزود :

در ماه گذشته همراه با هنرمندان هندی که به افغانستان آمده بودند به خاطر دیدن کار فلمبرداری و شو تنگه فلم خدا گواه به ولایت مزار شریف رفته بودم . آن جا علاوه بر آن یک حمله نمایشات هنری تئاتری نیز داشتیم که طرف توجه علا فیندان و هنر دوستان تئاتر قرار گرفت و

عده بی از جوانان با استعداد تقاضای ایجاد کورس هنر تئاتر را از ما کردند که برایشان ایجاد چنین کورس را پذیرفته بی نزد یک وعده کردیم . فعلاً مقدمات سفر آماده است تا بموعده خود وفا نمایم و کورسی به ارتباط آموزش هنر تئاتر را در مزار شریف ایجاد نمایم که امید وایم مقام ولایتی و ولایت مزار شریف هم در زمینه ایجاد چنین کورسی ما را کمک رساند .

خبر نو څخه ستاسو په موردي کي صدق وکړي نوډاکتر به ډير ژر ستاسو دمروند ناخواله تشخيص کړي.

د تداوي لاري چاري :

که ستاسو ناخواله د ناروغي له کبله وي لومړني گام د تداوي په خاطر دهغو فعالينو څښتونو لاري چاري دي کوم چي درد زياتوي - ځيني وخت امکان لري د همدغو فعالينو څښتونو څښتنول به ډير لږ وخت کي موثر واقع شي. سربيره پردي نوري لاري چاري دي هم ددغه درد د له منځه وړلو په خاطر موجود دي، چي موږ وس وړنه اشاره کوو.

د درمي پکارول

د پوي بلاستيکي سپک وزه ډډې په واسطه چي د لاس د مروند سره برابره وي او کولاي شي مروند وساتي دهغه درد هم له منځه ځي که ډاکتر د انصميم ونيسي نولاس په عادي حالت او يا هم تربخلسو درجو زياتي ددو اوډريو اونيو په شاوخوا کي به همدغه ډبه کي ساتي.

ځيني ډاکتران ددې هميشني استفادي ته ترجيح ورکوي ځيني نور توصيه کوي خو يوازي د شپي له خوا ورڅخه استفاده وشي.

- دکورتيزون (دسترونيډ) تطبيقول :

د کورتيزون په ډول د پوه ډول دارو طبق کول دمروند په اوږدو کي ليدني وړ خو محدودې نتيجي له خانه سره لري.

د استرونيډي دارو :

دغه ډول داروگان چي سپرين اوډيوپروفن هم دهغو له ډلي څخه دي په ځيني کسانو کي کولاي شي التهاب او برسيدنه دومره لږه کړي چي درد له منځه يوسي.

جراحي :

د جراحي عمل ددې چي دمروند د وړي د جلا کولو په اثر مروند هډوکي او وړي نور په منځني عصب فشار نه راوړي پاتي په (۷۴) مخک.

ډاکتر بنايي د څخه وغواړي چي خپله څنگه دميز په سر کيږدي به داسي حال کي چي مټ اولاس موسم او عمو دي نيولي وي، خپل مروند د پوي دقيقې په شاوخوا کي کوزونيسي که دغه حالت ستاسو د مروند د درد سبب شونو معنو ميري چي په دغه ناخواله اخته ياست.

۲- د تانيل نښه :

ډاکتر بنايسي ډير ورو ستاسو دمروند په منځني عصب ضربو وي، که دغه ورو ضربې ستاسو په گوټو کي سوزيدنه رامنځته کړه علت يي کيداي شي دمروند ناخواله وي.

۳- د الکتروډياگنوز ازمائښت :

د ډياگنوز په ازمائښتونو کي د برښنا له جريان نه د ناروغي دوروستني تشخيص لپاره زياتي کتوري دي د عصبي لپږدوني د سرعت مطالسي، د الکتريکي تحريکونو د لپږدولو د پاره د عصب قابليت معلوموي. ددغو ازمائښتونو سرته



پلاستيکي سپک وزه دمروند د ناخوالو لومړني درمان رسول شايي لږ نا آرامي ډبه برخه کړي څو که يوله د غسو

په ځينو وختونو کي به وژه کي د پوه کسيت شته وائي يو بدوډي يا يوه برسيدنه لکه روماتيزمي برسيدنه دمروند د کانل په منځني عصب فشار راوړي دمروند، ناخواله که هم په نورو دليلونو لکه د ترونيډ لږکار کول، دشکر ناروغي ماتيدنه، مکروب يا ډاکرومگالي په نامه يوه بله نادره ناروغي هم د بدوډي هيوپوفيز هم ځان ښکاره کړي، اما اصلي علت يي په ورځينو فعاليتونو کي دمروند کوزنيول دزيات وخت لپاره دي، هغه کارونه چي کيداي شي دغه ناروغي رامنځته کړي تکراري کارونه دي، ددغو کارونو له ډلي څخه، ليکل، تايپ کول، انځور کړي، فوټر-چلول د مالياري د وسايو څخه استفاده (بيل وهډ) کالي مينځل، پيانو غږول، او بډل او گڼ-بډل (دي).

په مروند بيديدل داسي چي مروند کوزياتي شي هم ددغي ناخوالي دمنځته راتگ باعث گرځي، ډيري ښځي د حاملگي په دوران او يا هم د حاملگي ضد نابلتيونو د استفادي په وخت په دغه ناخواله اخته کيږي.

تشخيص :

که دمروند په ناخواله اخته ياست يوه يادوه نښي ياست ازمائښتونه بنايي به تشخيص کي درسره مرسته وکړي.

۱- د تانيل نښه :

که تاسو دا ډول ناخوالسي لري بنايي ځيني کارونه لکه، دشپي له خوا د لاسونو غږول له کت څخه، د لاسونو موبيل او څښول او يا هم په لاسونو د تودو اوسرو او يو توپول په موقت ډول ورسره مرسته وکړي.

تيريزي تر فشار لاندې راځي، منځني عصب حواس انتقالوي او دغتي گوتي ځيني حرکتونه کنترولوي په دغه عصب باندې

فشار امکان لري د لاسو نسو دستني، ستني کيدلو، گرځتي، سوزيدني يادرد سبب وگرځي په زړيو هډوکو کي دمروند ناخواله په غني گوتي د شهادت پر گوتي، منځني او د خلورمي گوتي په نيمايي اثر واچوي. سوزيدنه، درد يا گرځتي کولاي شي ځيني وخت بوخته خواته هم وځفي او نه حتي اوږي ته هم ورسيږي.

دغه ناخواله اخته کسيان زياتره وايي چي ددوي ناخواله دشپي اوسپار له خوا زياته ده اوځيني وخت د عضلاتو د ضعف يا ستيدو او وچيدو هم اخته کيږي.

که تاسو دا ډول ناخوالسي لري بنايي ځيني کارونه لکه، دشپي له خوا د لاسونو غږول له کت څخه، د لاسونو موبيل او څښول او يا هم په لاسونو د تودو اوسرو او يو توپول په موقت ډول ورسره مرسته وکړي.



د ځينو کي دمروند شوي کله چي فايبري ناروغي راوړي دمروند ناخواله او سوزني سره يوځای په لاس او کوزي منځ ته راځي.

نو څخه اوسي چي دمروند له رنځ څخه ناآرامه دي. ښځي دوه تربخه څخه ترنارينه زيات په دغه ناخواله چي زياتره په ښي لاس (هغه لاس چي ډير ورباندې کار کيږي) او د خلويستو نه تر شپيتو کالو عمر کي منځ ته راځي، اخته دي. دغه ناروغي په استثنائي حالاتو کي کيداي شي د عصبي او عضلاتي هميشنو ضايعاتو دمنځ ته راتگ باعث وگرځي اما که نښي نښاني يي ډيري سختي هم وي د بيخي ښه کيدو امکان يي ډير زيات دي!

ددغه ناخوالي علت څه ښي دي؟

دمروند په ناخواله کي د لاس د منځني عصب هغه ټکي چي د نورو په وخت کي د هډوکي او دمروند له مفصل څخه جوړ شوي

ددغي ناخوالي بيل په Carpal tunnel Syndrome (C.T.S)

شهرت لري او بنايي يوه يا دواړه لاسونه له بي حسي او گرځتي ايا سوزيدني سره يوځای وي، اما د وخت په تيريده سره امکان لري درد هم رامنځ ته شي او اخته ناروغ ونشي کولاي ستاده کارونه چي په گوټو اولاسو اجرا کيږي، سرته ورسوي، او په پای کي امکان لري د ډرکيا د لاسو سوزيدنه ناروغ دشپي له خوږه هم باځوي.

که تاسو په دغه ناروغي اخته ياست بنايي يوله هغو زرهاو

ناخوالو سبب شي. ښځي دوه تر پنځه څله تر نارينه زيات په دغه ناخواله چي زياتره په ښي لاس کي وي اود خلويستو کلو عمر وروسته منځ ته راځي.

تکراري کارونه لکه ليکل، تايپ کول، انځور کړي، موټر چلول، د مالياري دوسايو نه استفاده، دکالو مينځل د پيانو غږول، او بډل، گڼل او دستنو گڼل کيداي شي دمروند د

صالح

قوم نمود گوش از بند حسايش بریستند و دل در حجاب نخوت و کبر داشتند و چشم از مشاهده آثار صدق و حق فرو پوشیدند. نبوت صالح را انکار کردند و دعوتش را استهزا نمودند و گفتند: این دعوت از حق دور و از راستی منحرف است آنگاه بسر زنش و ملامتش بر داخند. و چنان دعوتی را از عقل صائب و روانی نایب او بید شمرند و گفتند: بیش از این، آثار خیر و صلاح در سیمای بدید بود، و ما تاسر از ذخایر ملی خود می‌بناشتیم و امیدوار بودیم که هنگام هجوم مشکلات و سر

طلم و ریاست و مقامی چشم نمیدارم و بر رسالت خود مزدی منظور ندارم بلکه مزد خود را از خدای خود میگیرم که پروردگار جهانیانست. گروهی از خردمندان و بی‌غرضان با او گرویدند و دعوتش را پذیرفتند ولی سران قوم، کبر ورزیدند و بر انکار و عناد و طغیان خود بیفزودند و در بیت برستی با فشاری کردند و گفتند: ای صالح! همانا که توازن فکر و انتظام عقل از کف داده ای و بیگمان یکی از ارواح شریزه بر تو چیره شده، یا سحری در باره ات کارگر افتاده، از این رو نستجیده سخن میگوی

بخشد؟ همانا که شما جز مردمی مغتری نیستید. حاران و سرکشان چون دیدند که صالح در آئین خود راسخ و بیسوس حق خود متمسک است ترسیدند که اتباع و اعوانش آتیوه شوند؛ و برای ایشان بسیار دشوار بود که صالح بمقام ارشاد و پیشوایی و مرجعیت و راهنمایی قوم نایل شود، و خلق از خود وحشتزده ساخت. پس به مستضعفین قوم که نور ایشان در شستستان دلپایشان تافته و خاطرشان را بحاجت صالح متوجه ساخته بودند گفتند: آیا شما صالح را فرستاده پروردگار میدانید؟

ناقه صالح مدتی بجز مشغول بود و یکرور به آبخشور میرفت و رو ذ دیگر را نداشت آن دیگر میگذاشت و رفتار عجیب آن شتر بسیاری ارقام را بصالح متوجه ساخت زیرا از این راه صدق رسالتش را دریافتند و بحقانیت دعوتش یقین کردند. این ماجرا سران قوم و گردنکشان ایشارا بوحشت انداخت و بر ریاست و بولت خود وحشتزده ساخت. پس به مستضعفین قوم که نور ایشان در شستستان دلپایشان تافته و خاطرشان را بحاجت صالح متوجه ساخته بودند گفتند: آیا شما صالح را فرستاده پروردگار میدانید؟

مرحله خطرناک گامی بیش نمینهند. از دست شدت بیم و هراس گسام و ایش میگذشتند. تا سر انعام یغنی و دلال و ناز و دلبری زنان متوسل شدند و بیادست که زن را با چون خواهشی کند مردان را ای ب آو دن خواهشش سر و جان میبازند. عاشقان دلده که بامید نگاه می ناله و آهی داشتند منظره ای بهت انگیز و حیرت آور دیدند! از یکطرف ((مصدق بن مبرج)) دیده که معشوقه صاحب جاه و مال و لطف و جمال بود اکنون خویش را بر او عرضه میکند. و از طرفی ((قدار بن سالم)) مشاهده کرد که ((عنیزه دختر غنیم)) که بیز زنی کافر و بداندیش بود او را بخانه خود میخواند و یکی از دختران ماه طلعت خود را و ایگان نامزد او میبازد و تنها تقاضای آن عروسان زریبا اینست که این شتر را که خیا لشان را ناراحت میدارد و نوبت آب را از اشتراک قوم باز میگیرد و چهار پایان قبیله دارم میدهد. بی کنند. جوانان عشق از ایسن فرصت استفاده کردند و آتش غریزه جفت جویی در دلپایان شعله کشید و شور عشق نیرو هاشان را مضاعف ساخت. و جرات و جسارت تشان را بیفزود، تا در مقام تهیه وسایل کار بصالح مخزونی یا بنفوعان و انصارش برآمدند و هفت تن دیگر نیز از جوانان قبیله به ایشان بیوستند. و در وقت وساعت معین در کعبه ناچه صالح نشستند تا چون از آبخشور باز آمد ((مصدق)) از کینگاه تیری بنشان ساق پایش زها کرد که اسخووان زار در هم شکست. شتر بر زمین افتاد پایش تیره بر سینه اش فرو رفت و آن را بکشت بدینگونه ناچه صالح وای کردند و از فرمان پروردگار شان رخ برتافتند و گفتند: ای صالح، اگر راست میگوی و از بیغمیرانی عذاب موعود را بسوی ما بیاور!

صالح گفت: من شما را از آزار ناچه بر حذر ساختم ولی شما دست نگاه بیالودید، و بر جرات و جسارت خود افزودید. اکنون سه روز در خانه های تان بمانید تا پس از آن عذاب بر شما درآید و در جنگال عذاب گرفتار شوید. این وعده ای است که دروغ در آن متصور نیست.

بقیه در صفحه ۱۳

ز قرآن بسیار بود راه صواب

گفتند: آری ما برسالتش ایمان داریم. پس ایشان کفر خود را اعلام کردند و از سر معارضه گفتند: ما آنچه شما بآن ایمان آورده اید کافریم. یکرور ناچه صالح که بیکری سبتر و شکلی مخصوص داشت چهار پایان قوم را دم داده و شترانشان را ترسانند بود. از اینجهت وجود آن شتر را که گامی هنگام احتیاج بسای از استفاده باز شان میبخت تا پسند داشتند. و بر آن خشم گرفتند، و از طرفی چون وجود آن شتر حجتی آشکار بر صحت دعوی صالح بود و توجه قوم را باو روز افزون میساخت. اندیشه شدند که ما را ازین راه، مومنین بر اوضاع مسلط شوند و ازین رو باوجود سابقه تهدید و انذار صالح بر بی گردن گشتن شتر تصمیم گرفتند. ولی باز در اجرای آن تصمیم دچار تردید شدند و بر جان خود ترسیدند و از فکر نزول ناب وحشتزده شدند و همچنان روزگاری بتردید بسر بردند و هر وقت بر اس

ناتوانی صالح از او بر صدق دعویس معجز و نشانی طلبیدند. صالح شتری را بر انگیخت گفت: آیت و علامت صدق دعوی من این شتر است که یکرور آب میاشامد و روز دیگر آبخشور را بسرای شما میگذرد. پس او را در استفاده از آب و مرتع آزاد گذارید. صالح از طرفی دید که جاه طلبان و متکبران قوم بر کفر خود اصرار دارند و در پیروی باطل یا فشاری میکنند و از طرفی این نکته را هم در نظر داشت که منکر از ظهور حجت خصم خود بریشان میشود و از آشکار شدن برهان او بیسناک میگردد؛ بلکه کینه نهانش از قیام شاهد و فوت برهان بجیش میآید، پس ترسید که میباید منکران بکشتن آن شتر بر خیزند. از اینرو ایشان را از قیام با آن کار بر حذر ساخت و گفت: بیاد دست بآوردن آن ناچه بگشایید که اگر چنین کنید بزودی عذاب در شما نازل خواهد شد.

ای قومی! چرا بدین شکر ایستادید؟

شب دیجور حوادث از نور عقلت روشنی طلبیم و با سر انگشت تجربه روایت از کار های فرو بسته خود گره بگشاییم ولی افسوس که آرزو های مانقش بر آب شد. و تو هدیرن گفتن را آغاز کردی و شیوه ای ناپسند پیش گرفتی. این چه آئین است که ما را آن میخوانی؟ آیامارا از پرستش خدایان پدرانمان منع میکنی، از صورتکه ما با این عقیده بار آمده و با این کیش بزرگ شده ایم ما در کار دعوت تو دچار شک و تردیدیم و بسختن اطمینان نداریم و بصدق مدعایت و افاق نیستیم و هرگز راه و رسم نیاکان خود را بسوی تیر ترک نخواهیم کرد. صالح قوم را تهدید کرد و رسالتش را در میان ایشان اعلام فرمود. و نعمتهای خدارا با ایشان یلا آوری نمود. و از خشم و انتقام الهی بیشان داد. و برای دفع هرگونه شبهه ای که بخاطر شان آید گفت: من از دعوت خود نفی نمیجویم، و غیبتی نسو

تو خود فردی از افراد ما بشر نیستی، نه از جهت نسب بر ما برتری و نه از جهت حساب از ما فزونی و نه از جا و جلال بر سایرین مزیتی داری در ما کسانی هستند که از تو، به پیغمبری شایسته تر و بر رسالت سزوار ترند و تنها چیزی که ترا با این راه داشته جاه طلبی و مقام پرستی توانست! قوم با این منطق ضعیف و بیان سخیف میخواستند صالح را از دین خود باز دارند و از دعوت خسو پیش منصرف سازند. و با او چنین وانمود کردند که اگر از او پیروی کنی راه راست منحرف خواهند شد. صالح از بهتانشان رخ بنافست و بسختن بیسوده ایشان اعتناء نکرد گفت: ای قوم! هرگاه من با آنکه از جانب پروردگار خود حجتی آشکار دارم و از رحمت او برخوردارم راه و رسم شما را پیش گیرم و با آئین شما بگردم پروردگار خود را عصیان کنم. پس کلام کس مرا از عذاب او باز میدارد یا از عقابش امان می

سره لاس
اوگريوان
دی

تشت اولیوالی

زموڼر
فرهنگی
محیطیو
ډول



خومره گټه اخېستی شی
زه هم - چې د هیواد د فرهنگي بالیسی
د تدوین او تیارولو په دري کسيزه کمیسیون
کې د فسر پتوب ویاړ لوم . نزدی د دغه
فرهنگی بالیسی د تدوین او تیارولو چارلسی
پنځمې شپې دي . په دغه معتبر سند
کې چې له دوستیو مراجلو وروسته په خپل اعتبار
ترلاسه کړي د افغانستان د فرهنگ او فرهنگي
شتمنیو ټولې خواړی یې زبدل کېږي او هم
په ملي او اسلامي بنسټونو سره د فرهنگي

محمد اکبر کرکړ چې هند او سره افغانستان
د لیکوالو په انجمن کې د مرستیال دنده
پرمخ بیایي ، د هیواد د پښتو ادب تکړه
اوپیاوړی لیکوال دی ، چې پښتانه گوران
لوستونکي دده له نیم اوده له اثارو سره
اشنادي .
اکبر کرکړ تراوسه خپلی خلپور اترونه
خپاره کړي دي .
- سینده څه سینده بهنډه د لاندو
کيسو مجموعه .
- شپې د لاندو کيسو مجموعه .
- خيواد پي يادونيسې د تحقيقي مقالو مجموعه
- په خانانامه کې د پانيزد روښان عرفانسی
اوفلسفې څيړنه د نوي تحقيقي اثر ، موزيڼ
د فرهنگي نړيوالې لښيرې په اړوند اوده هیواد
پښتو ادب بياتونو په خاصه توگه پښتو
نقد په باب دوي سره مرکي کړي دي چې



باید فرهنگي مسایلو
سره جنگي، خشن او
د غضب له مخې چلنده ونشي

مودي او پرمختګ او فرهنگي جذب او هضم
لاري چاري نېدل کېږي .
له دې چې تيرښود افغانستان د فرهنگي
حالت او دراتلونکو فرهنگي لاس ته راوړنو
په باب باید ووايو چې دغه چاره په نسبي
توگه د هیواد دوران توليښ - سياسي حالت
پورې اړه لري . سوال په دې کې دي چې
ایا جنگ ترکوم وخته دوام کوي زما په نظر
زموڼر د ټولني اوسني فرهنگي حالت د خوراکی
موادو د نړوځو څخه په تردی ، پورتنیو
حالت لري . سره له دې چې زياتی هڅی

دادي څېړنيزي
- د هیواد د فرهنگي حالت د په نظر کې نیو-
لو سره ایا کولای شي ، په هیواد کې
د فرهنگي لښيرې لاس ته راوړنو اټکل وکړي
هغه څه چې د فرهنگي لښيرې د اعلام سره
اړه لري پېل، او زموڼر د هیواد فرهنگي حالت
پل څه دي دغه دوره د مغربونو سره توپير
لري په دې مانا چې فرهنگي لښيرې د پوښکو
د نړيوال سازمان له خوا په نړيواله سطحه
کې اعلام شوي . اوله دغه اعلام څخه نزدی
درې کاله تيريزي چې خوځوڼې نوي پېل کسري
چې په دې باب پيلېځ او توضيحات ورکړي دغه
لښيرې د نړيوال له پاره هم اعلان شوي و .
د منگوليا له پاره هم اود افغانستان له پاره هم
خود وروسته پاتې هیواد ونود فرهنگي تيولنو
اوسانلو پورې اړه لري چې څومره کولسی
شي د دغه ډول ضابطونو څخه د کسان
او خپلي ټولني او هیواد د فرهنگ په گټه

روای دي زيات کويښونه کېږي . خوبه
مجموع کې (جنگي حالت) زموڼر په تن اروان
کې د ويره زوږي رښی اغلولی دي چې
موزي روحا عاجزه کړي یوازې اړونده کړي یو
پوډېل سره د خبرو کولو حوصله نه لرو ، پو
د پل د خبرې اوريد وژمنه نه لرو ، یوله بله
د پوښتنې زڼم نه لرو ، په یوه ډول غچ اخېستو
پوخت یو . د اخیستو فرهنگي حالت نه
دي .
زموڼر اوسنی فرهنگي حالت له دې امله
هم وچاړ او گوډوي چې په دې غوښيرو
کلونو کې چې د پوره جدي اړه وه خپل فرهنگي
اوتیرتاریخ ته مریاید مراجعه کړي وای .
اوله همومزده کړه کړي وای له هغو
سره په هولحاظ پردی شو . هراولسریه
نسی توگه دغه ډول فرهنگي پردی یو الښ
زغلی شي خو زموڼر له پاره دانانور د نسخه وړ
موز په خپل تاریخي او فرهنگي ارزښتونو کې
په پرداسی څه لرو چې هغه په بیا بیا فکر
کولو اړوي . خو زموڼر له سره وروسته متوجه شوي
پوډا پېښ باید پري نه نیول شي . باید
د فرهنگي مسایلو سره جنگي ، خشن او د
غضب له مخې چلنده ونشي .
له بلی خوا هرڅه اوهره پدې وپایډ
د فرهنگ په نیم ارزایی نه شي ، باید د سطحی
گروښ لمخای دقت ، تاامل او ځواک افروز فکر
ونیسی . (باید د خومړیو اړولمل وگوهرا
توپر وشی ، له پده مرغه د هر چا زړه چې څه
وځوښتل هماغه لیکي . چاپوړي او خپروړي یو
باید مسولانه چلند وشی .
د جنگ دوام ورکونکی قوتونه ترکوم
حد پیل کوي . دوام کوي . اودولتی فرهنگي
مؤسسات اود هغو مسولین څه ډول فکر
کوي . ایاد فرهنگي مسایلو سره فرهنگي
پرخوړد کوي اوک جنگي - له اوسنی چومړي
څخه دراتلونکی فرهنگي حالت اټکل مناسب
نه ، بکلی یی مړود وځوښتی و . ځکه په
کم ستیو چې موز ولاړ یو هغه خوځوڼي او
ر قیږي او فرهنگي بنسټ نه لري .
- نن . د پرخلك په دې نظر دي چې زموڼر
په هیواد کې د نقد او کره کسې په مخ کوم
پدې د موجود دده . هرڅه . څه لیکل

د افغانستان د لیکوالو د انجمن په رامینځ
په کیدلو لوسره ، نقد ته د پېښرتیا وپرمختګ
لاړه اواره شوه شعر او داستان په برخه کې ولی
زیات اثار د نقد په برخه کې . ایچاد شواو د
کار د مختلف عکرمعلو نوسره مخامخ شو
مثلا ، یوشمیر بیادري نقادان وچې هغوي
د شعر په برخه کې دکلیشه یی . شعار ډوله
یې مضمونه یی محتوي اثارو باندې خپل
نقدونه ولکلی . همدانسان د داستان په



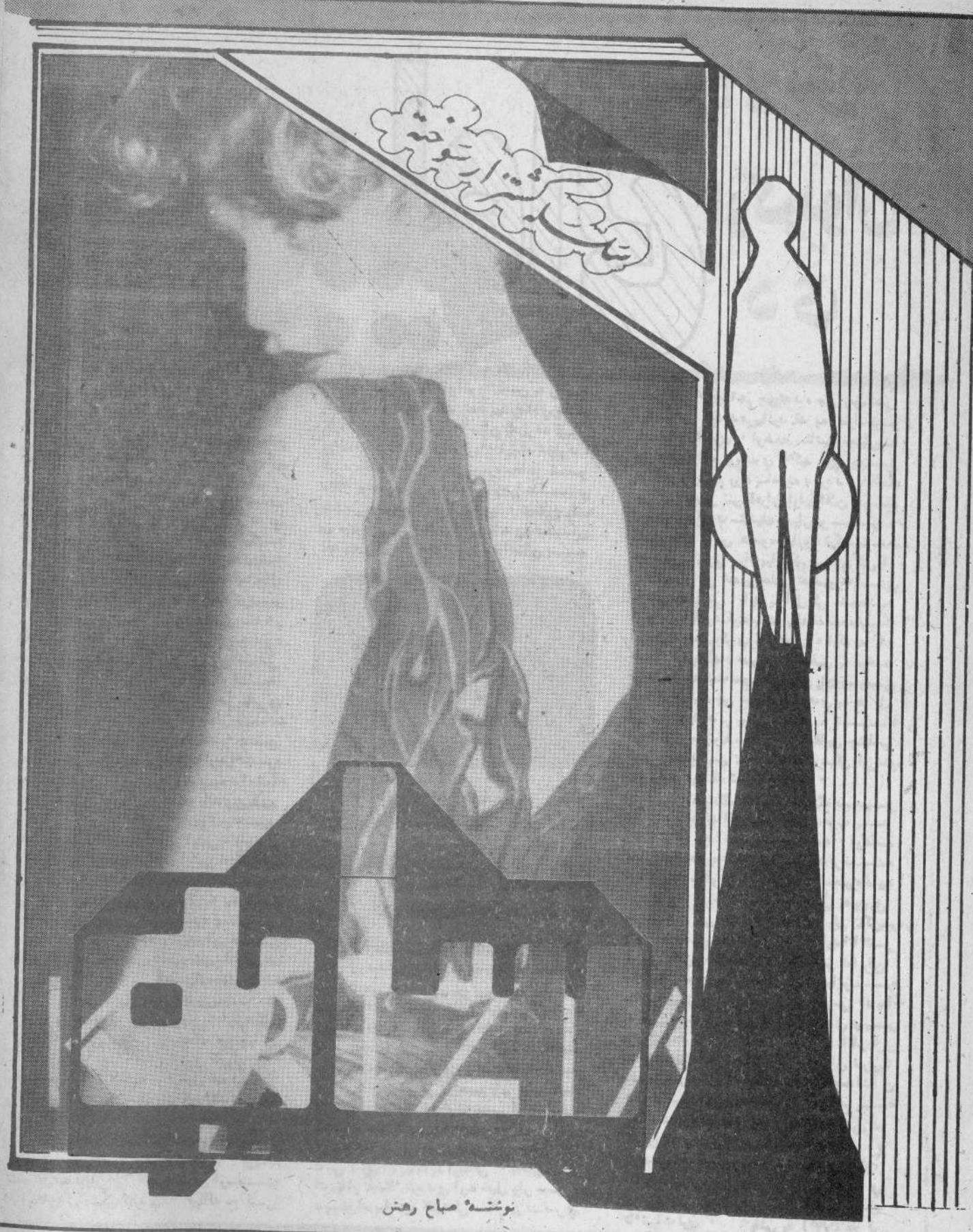
محمد اکبر کرکړ چې د افغانستان د لیکوالو
په انجمن کې د مرستیال دنده پرمخ
بیایي د هیواد د پښتو ادب تکړه
اوپیاوړی لیکوال دی

برخه کې د عمونو زوږیایستیک ډول اثارو
باندې چې د داستان نیم وړیاندې اېښود
شوي و . د پوښتنو په خیاره شول خود نقدونه
ټول د پد عکرمعلی سره مخامخ شول . یعنی
د دې پرمخای چې شاعر ، لیکوال دغه نقد په
سره سینه باندې واوړي او همان ته متوجه
شي اوده خپل اثر کې د تفسیر راوړلو په لټه
کې شي . ورته هېڅ پام نه نیسی اود اټکل
لمبلونه موزيڼ په پوښتیا لولکې لیدلې دي
ترکومهای پورې چې پوهنډیز موزيڼ او
ناسی درې ادبیات په اوله کې . د فارسی
ادبیاتو نه هغه تړه دي اوده خپل وار سره
د پښتو ادبیات په کلیت کې د فارسی - دري

ادبیاتونه ، اوداهم جوړته ده چې زموڼر
اوتاسوښتی نقد د مرپانود نقد په اصولو
باندې اټکا لري . اوهغه ستاتیک معیارونه
چې د غرب نقد وړیاندې تاکید کوي زموڼر
په نقد وژنکې هم ورته پاملرنه د پوره ده . څنگه
چې گوند زموڼر نټی شاعران اولیکوالان هېڅ
اوپاهم د پوښتنو د ستاتیک معیارونو سره
اشنادي . تاسی هغو معیارونه ترکوم
حده پورې زموڼر پراډ بياتونو کې پرمخای گټي ؟
- داسوال لږ څه یوتحلیل ته ضرورت لري
په دې مانا چې باید په اول کې مشخصه
کړو چې ایا فرهنگونه باید یوله بله بڼه مثبت
ارزښتونه جذب کړي ؟ واخلي : اړکه نه ؟
طبعاً د فرهنگ د مخپړني او تحقیق په برخه
کې داپوښتنه ثبت دي . په دې مانا چې
هغه فرهنگونه چې درشد اودوډي په حال
کې دي باید د نړيوالې فرهنگ نه بڼه
اود پښتو ارزښتونو مسائل . اوحقایق جذب
کړي . مگر داسی نه چې خپل فرهنگي ارزښتونه
نقل پردی فرهنگ ته قربان کړي .

موزيڼ هېڅکله د نړيوال فرهنگ د پھیر
نه کوښه پاته کیدلای نشو . نن د غرب په
ادبیاتو کې یوه اسطوره موجوده ده . اوهغه
د سرعت اسطوره ده . د غرب د نقد برخه
اود شعر د ښکلو په برخه کې دغه اسطوره د پوره
جوړته ده . (موزيڼ شرفیان یوه ډول نه پوډول
سره له دې چې خپل فرهنگ لرو ولی ناگړه
باید له هغوي نه متاثره شو . اود اتا نهر
پدې پورې ناگړه ده په دې شکل موزيڼ د ایران
د ادبیاتو نه . یعنی د فارسی ادبیاتو نه
متاثره کېږو . سره له دې چې فارسی ادبیات
په خپل وخت کې د غرب ادبیاتو باندې د پسر
موتو . د مثال په توگه (د گوتی) اثار او
په خاصه توگه دده بختاروکی (د یوان شرقی)
دغه مشخص تاثير له همان سره لري همدانسان
دغه تاثير د غرب په فلسفې اثارو کې هم په
وضاحت سره لیدلای شو . په مقابل ډول د
ایران ادبیاتو د فارسی ادبیات په مجموع
کې د غرب د ادبیاتو نه متاثره کېږي . او
د طبیعی ده چې ادبی او فرهنگي پدې
نن روغ په سرعت سره په یوه بل باندې خپل
تاثيرات لري . پاتې په (۷۴) مخ کې

او يك سروداست ، سرودی که ای کاش نمیشدیم حسرت نشنفتن آغازش را خودم ، او با ز هم يك چرا ، است ، چرای جواب نیا فتمسرا غشس در در يك روز با را نی سال ۱۳۶۹ در زندان نزنها گرفتیم او را دعوت به مهاجرتی کردیم و با همان خا موشی بیا نذر کرد ، لحظه بی نگلخته بود که افسری وارد اتاق شد و گفت: (شو هر نادیه را پیدا کردی ام میخواهد با نادیه ببیند ، دخترش را هم آورده است)) در يك لحظه کوتاه دو بسازه به چشمهای گرد و غزالی اش نگر یستم ، انتظار داشتیم که در چشمهای ملولش برق شادی بدرخشد ، با خودم گفتم چه سعادت بیشتر از این میتواند به زندانی روی آورد که همسر و دخترش را بعد از یکسال ، در زندان دریابد و اما او را همچنان با همان ((چرا)) خا موش یا فتم ، همان گونه که دعوت مرا رد کرده بود با کلمات بریده بریده و بی تعارف از زندان نیا خواهش کرد ، که همسر و فرزندش را اجازه ملاقات با او ندهند . من نیز مانند زندانیان تعجب کردم و افسری که فکر کرده بود تا آوردن همسر و دختر نادیه او را دلشاد میسازد ، بی اختیار نادیه را تنبیه کرد و از دروازه سرش را بسته دهلیز کشیده به بیرون فریاد کشید: ((بسه)) (نوروز)) اجازه بنین که بیاید)) نادیه همچنان در وسط اتاق ایستاده بود که مرد پنجاه ساله بی یک خانم شانزده ساله که همسایه خود مزمزمی اش کرده بود و با طفلک دو نیم ساله نادیه داخل شده ، مرد خاموش بود و در سایه یک شرم خنک میخورد ، نادیه نیز خا موش بود و با نگاههای پر از ((چرا)) به مرد دشنام میداد ، خانم شانزده ساله هم خا موش بود و درو حشمت



نوشته: صباح رهش

يك ترس به دیگران مینگر - یستم ، زندان نیز خاموش بود چشمان او در انگشتان به هم گره خورده نادیه که مبین هیج و احساسات خود نی اش بود چرای دیگری را میخواست . من هم خا موش بودم و اما بنوشه کودکی نادیه خا موش نبود او عاقلانه بود نش را در به هم ریزی آن سکوت همه چرا ها تا بت کرد غمغم و بنگ بنگ میکرد . صدای دو ستم که استاد فلسفه است و در آن شب و روز برای الپها مات لایمی در کتا بیکه در باب زیبا می شناسی مینوشت با من سرگردان زندان بود صدای های کودکی را هنوز می شنیدم و به نادیه گفتم: ((آخر تو چه قسم مادر استی)) (آقلا) دخترت را خو ...)) و از دهان نادیه پس از آن کوتاه شنیدیم که: ((من دخترمه میخواهم نه با پیشه مه تباه شدم . مره تباه گفتم ، د که میخواهم تو ی اینپاره ببینم)) خا موش شد نادیه زمین را مخاطب نگاه هایش ساخته بود ، انگار از نگاه های همسرش و حشمتی داشت که توانایی دیدن به روش را نداشت . نوروز مرد پنجاه ساله و نادیه یک زن پانزده ساله بود . اما هر دو مناسبت بسترش یکی نیز داشتند . افسر کودک را به آغوش گرفت و به جبر به آغوش نادیه داد ، نادیه چون نومی که بخار گرفته باشد آب شده چشمهایش را پرده شفا فی از اشک بر کرد منتهایش با گریمه اش عجین گشت ، انگشتان سرد و گرم خورده اش لرزیدن گرفت ، چنبد بوسه بر آب و قاب را فشار گونه های بنوشه کرد و در لحظه بی از این لذت نگاهش به تارهای ریشی نوروز افتاد یکبار دیگر تنفر با فحش ، دشنام و ترس خمیر شدند

و از نگاه های نادیه به چشمهای به و حشمت افتاده نوروز خوردند مرد خود را کنار کشید و خواست باسرفه دروغین به خودش امکان یک دعوا را بدهد اما نشد نادیه به افسر گفت که ((به ای ریش و کلاه زری مرد کس بازی نخورین ای مره تباه کده و حال هم آرام نیسانیمه از شما میخواهم که طفل مره بنین و طلاق مره از ی جلالد بگیرین ...)) افسر رو به نوروز کرد و باز او پرسید که حاضر به طلاق است؟ نوروز با قاطعیت و شله گی زد کرد . ملاقات ختم شد و نوروز آخرین گپها را در دهلیز طوری به نادیه گفت که ما نشنیدیم و نادیه دو باره به داخل صحن زندان رفت و من با عطش زده گی و نیا ز به شنیدن گپهای نادیه راه دروازه خرو جی را در پیش گرفتم چهار روز بعد در حالیکه فکر میکردم دلایل تازه می برای شنیدن سرگذشت نادیه دارم روانه زندان شدم به مشکل حاضر شده که به دفتر زندان بیایم . گفتم : نادیه جان باز آمدی که سرگذشتت را بشنوم ، گفتن سرگذشتت بسیار مشکل نیست . گفت : گفتن سرگذشتت ... مگر شنیدنش بسیار بسیار مشکل است از کجا شروع کنم؟ خودم را در مشکل بسی جوانی یافته و با آنده گی تا مل گفتم از آنوقتها که عروسی کردی ، و او چنین گل قصه را شگفتانده . در آن سالها من هنوز طفل بودم ، برادرم خوزرت از من بسود و پدر و مادرم دروغ می زدند ، گی داشتند را ستمی نداشتن بچه جوان هم در خانه های تر و تمند آن نهی است و هم در خانه فقیران تر -

تمند ن در نداشتن پسر نج بی میراث خوار داشتن را متحمل میشو ند و فقرا رنج بی میراث آوردن را ، بدزم آشنیز بود آشنیز یکه هر روز با دستها یشرد یگهای بزرگ غذا های رنگ رنگ تلو بالا میشد و در خانه اش نان و چای غذای فاملیش بود . من هنوز زهفت سال داشتم که به عقد نکاح نوروز در آمدیم او قبل از ازدواج با من زنی نداشت که مرده بود ، چه فکر میکنید آیا این آغاز مردن دختری چون من نبوده ؟ نوروز در اولین روزهای هم خانه شدن با ما بر مادرم تسلط حاکیانه می قایم کرد . تا یکسال اول بعد از ازدواج با من همبستر نشد و اما یکشب از آن شبهای سیاهمیکه در دقایق ، دقیقه آن تاحال مرا می سو زانده به بستر آمد ، هیچ احساسی نداشتم جز درد ، او از کیف نمره میکشید و من از سوختن و درد و تباهی چیخ میزدم و تا امروز حسرت میخورم که چرا نتوانسته بودم در آن حالت به چشمهای مادرم نگاه کنم و کدام فریادی را از نگاه هایش بخوانم . از آن شب به بعد همیشه تصورات و همه خیالاتم حتی رویا هایم زنا نه بود نه آنگاه دیگر هرگز به گدی بازی نیاندم . شنیدم او لین ز مینه ها برای ما یوس شده ام از زنده گی پیدا شده ند خودم را در کتا ب ضخیم بر باد رفته ها فصل جدیدی یافته . نوروز از شمار مردان قهر و فحش و دشنام بویکمتر لبخند بر لب میداشت و همیشه خود را غالب شده احساس میکرد . در حقیقت او یک غا لب هم بود در اولین سالهای ازدواج او به خود حق داد که مادرم را مورد لت و کوب قرار دهد . برادر کوچکم زاناسرا گفته مجازات کند . لت و کوب من عادتش شده . بقیه در صفحه (۷۵)

چند روز پیش که به بچه همسایه ما می‌ماند پیشدم
در خانه در ریختن در بازار همه جا
بچه همسایه ما آرامش را گرفته بود . به
هر چه می‌ماند پیشدم و چیزی در ذهن
می‌آختم او را در ذهن می‌ماند و مالکد محکمسی
هر چه را رها می‌کردم و به دیوار تکیه
می‌دادم و به بچه همسایه ما می‌ماند پیشدم اگر
در مکتب می‌بودم و درس می‌دادم و کتاب
را می‌بستم به چهره ها می‌شاکردم خیره
می‌شدم و به این بچه می‌ماند پیشدم اگر در با-
زار می‌بودم در حالیکه ازین دکان به آن
دکان می‌رفتم و به بچه همسایه فکر می‌کردم
چند هفته پیش که بچه همسایه ما در نزد خور-
دی کشته شده بود و می‌گویند که یک روز جمش
را پشت در همسایه ما آورده گفته بودند :
بچه ات ...

وزن همسایه ما بهادرش به زمین دشنام
دا ده بود به زبان دشنام داده بود و نعره
زده بود و بوی خاکسترش را پشت پشت
کنده بود و بعد بچه اش را بغل گرفته
بود و سرش را به آن مالیده بود و ناله بود :
- شهید من !
بعد ... ساکت شده بود . زیباترین تو-
شکش را میان اتاق انداخته بود و جسم
را روی آن قرار داده بود و بعد رفته بود در
صندوقخانه . صندوق گفته می‌باشد که در
شال عروسیش را کشیده بود و شال بوی ماد
ش در کوبه می‌داد و شال عروسی خودش بود
شال را روی جسم خون آلود انداخته بود
کسانش را خبر کرده بود و بعد جمش پسرش را
هر چه با شکوه تره نظر خودش در قبر-
ستان دفن کرده بود و قبر زیبای برایش
ساخته بود .

آن روز تا به بعد لباس سیاه و چادر
سفید می‌پوشید و هر جمعه سطل آب و
خریطه می‌آوردن و می‌گرفت و می‌رفت کسار
قهرستان می‌رفت و می‌گفت . آب و آرزو را
روی قبر می‌پاشید خاک خشک و تشنه قهرستان
را سیراب می‌کرد و هر پندگان راه می‌مانسی
آرزو فراموشی خواند .
آن روز تا به بعد بود و جمعه بود . آفتاب
به سینه آسمان چسبیده بود . آدم صابو
اش را نمی‌توانست ببیند . گریه تشنه ام کرده
بود . وجودم تنها یک گلاس آب سرد می‌خواست .
کوچه های برخلاف انتظار خالی واد و هگمسن
بودند .
بلان دکان اینجا و آنجا با نبود . صاحبان
دکانها لاغر و نکیده بودند و به صورت شکستی
به زنان شهادت داشتند . به نظرم می‌آمد
که همه موجودات از کورما فرار کرده اند و همه
ارسی ها بسته بودند و همه درها
بسته بودند . من دلم چرا برای یک لحظه
این احساس بهم دست داد که همه موجود

ات از ترس مخفی شده اند پشت دروازه می
بخت دیواری نگاه می‌کنم با احتیاط تیز کردم .
با احتیاط قدم گذاشتن عادت شده بود .
سالهای سال می‌شود با احتیاط راه می‌رفتم
سالهای سال می‌شود به نظرم می‌آمد که
زیر قدمم قبر است و در آن قبر کشته می .
می‌خواستم زودتر به خانه بروم باز به
یک گلاس آب سرد اندیشیدم انگار آب سرد
مرا صدابزند با احتیاط شروع به دیدن کردم
یکبار زن همسایه را دیدم که لباس سیاه پوشیده
بود . سطل آب و خریطه آرزو در دستش بود
پاهایم سست شدند . گلاس آب سرد را فراتر
موش کردم و گرمای سوزان نوروز تابستان
را فراتر موش کردم . به نظرم آمد که رنگ سرخ
شده است .

تو شدت سیوز می زاری
تو شدت سیوز می زاری
تو شدت سیوز می زاری
تو شدت سیوز می زاری

تو شدت سیوز می زاری
تو شدت سیوز می زاری
تو شدت سیوز می زاری
تو شدت سیوز می زاری

پسرش را برد و شکسته ام و پشت درش برد
ام گفته ام :
بچه ات ...
پس پس رفت . آرزو همسایه ترسیدم . به لباس
سیاه و چادر سفیدش چشم دوختم به سیاه
مکتب مان افتادم . وقتی مکتب می‌رفتم من هم
لباس سیاه و چادر سفید می‌پوشیدم . به یاد
همسنگان افتادم . آنان هم لباسهای سیاه
و چادرهای سفید می‌پوشیدند . یک سال آرزو
همسایه حق هق شروع به گریستن کرد و
گفت :
- با بچه ام پنجاه نفر بودند هر پنجاه
خان ...
جمله قهراناتهام گذاشت . چادر سفیدش
را روی چشمهایش گرفت . خانه های تنگان
مخورند . می‌گفت :
همانطور که با احساس تقصیر عظیمی
صفتش می‌دیدم زهر لب گفتم :

پس پس رفت . آرزو همسایه ترسیدم . به لباس
سیاه و چادر سفیدش چشم دوختم به سیاه
مکتب مان افتادم . وقتی مکتب می‌رفتم من هم
لباس سیاه و چادر سفید می‌پوشیدم . به یاد
همسنگان افتادم . آنان هم لباسهای سیاه
و چادرهای سفید می‌پوشیدند . یک سال آرزو
همسایه حق هق شروع به گریستن کرد و
گفت :
- با بچه ام پنجاه نفر بودند هر پنجاه
خان ...
جمله قهراناتهام گذاشت . چادر سفیدش
را روی چشمهایش گرفت . خانه های تنگان
مخورند . می‌گفت :
همانطور که با احساس تقصیر عظیمی
صفتش می‌دیدم زهر لب گفتم :

تو شدت سیوز می زاری
تو شدت سیوز می زاری
تو شدت سیوز می زاری
تو شدت سیوز می زاری

و پنج میلیون کشته و سی و پنج میلیون زخمی
داد .
سی میلیون روس و پنج اعشاره چهار
ملیون چینی و چهار اعشاره دو میلیون پولند
سه اعشاره هشت ملیون آلمانی و همزده
اعشاره هشت ملیون سربازانش سنخ سه
ملیون سرباز آلمانی هشت اعشاره چهار ملیون
سرباز چینی یک اعشاره پنج ملیون سرباز
جاپانی سه صد هزار سرباز امریکایی و د
صد و بیست و شش هزار سرباز انگلیسی و در کوره
های آذرسوزی هیتلر روزانه دوازده هزار
یهودی نابود می‌شدند . تخته پر شد . معلم
تاریخ ما بالواز زهرش پرسید :
- نوشتید . ؟
همانطور که اعداد را در کتابچه ام می‌نو-
شتم و آنها را زهر لبم زمزمه می‌کردم . یک
پارسرم به دوران افتاد . حالت تهوع
برایم دست داد . قلم را گذاشتم و اعداد

زهرشم حرکت کردند و جان گرفتند .
آدمهای کشته پیش چشم ایستادند
همه شان با سرهای بریده و قد های خمیده
ایستادند . لباس های پراز خاکشان خون
آلود بود . یک پلر به نظرم آمد که صفت
ما از آدمهای بی سر شد . صحن مکتب
ما هم از آدمهای بی سر شد . شهر ما
هم از آدمهای بی سر شد . همه جهان از آدم
های بی سر شد .
معلم تاریخ با آواز زهر و خشنی صد کرد :
- تنالی نداری ؟
ببخود فریاد زدم :
- این همه خون کجا رفت ؟ این همه کشته
کجا شدند ؟ خدای من چرا ؟
معلم تاریخ ما بانگ زد :
- آرام و ساکت از موضوع خارج نشوید !
مذاحمت خلق نکنید . مثل همیشه در دست

تو شدت سیوز می زاری
تو شدت سیوز می زاری
تو شدت سیوز می زاری
تو شدت سیوز می زاری

کول کوچکش به جستجوی چیزی پرداخت
که نجات .
معلم تاریخ ما از ((از موضوع خارج
شدن)) باز ((مذاحمت خلق کردن))
بسیار می‌ترسید . به نظرم می‌آمد که معلم
تاریخ ما قادر است برای هر موضوعی
در ذهنش چارچوبی بسازد و همواره تا سرحد
این چارچوب نامرئی پیش برود و باز کرد داز-
آن خارج نشود .
نمی‌دانم چرا به نظرم آمد که معلم
تاریخ ما در کشتن آن همه آدم در جنگ
جهانی اول دست داشته و در کشتن آن همه
آدم در جنگ جهانی دوم دست داشته
و در نابود کردن آن همه یهودی با هیتلر
هم دست بوده است .
به چشمان سر به کشیده اش چشم
دوختم . به تن چاقش به پایهای کوتاه
کوتاهش به دستکول کوچکش به ناخنهای

زهرشم حرکت کردند و جان گرفتند .
آدمهای کشته پیش چشم ایستادند
همه شان با سرهای بریده و قد های خمیده
ایستادند . لباس های پراز خاکشان خون
آلود بود . یک پلر به نظرم آمد که صفت
ما از آدمهای بی سر شد . صحن مکتب
ما هم از آدمهای بی سر شد . شهر ما
هم از آدمهای بی سر شد . همه جهان از آدم
های بی سر شد .
معلم تاریخ با آواز زهر و خشنی صد کرد :
- تنالی نداری ؟
ببخود فریاد زدم :
- این همه خون کجا رفت ؟ این همه کشته
کجا شدند ؟ خدای من چرا ؟
معلم تاریخ ما بانگ زد :
- آرام و ساکت از موضوع خارج نشوید !
مذاحمت خلق نکنید . مثل همیشه در دست

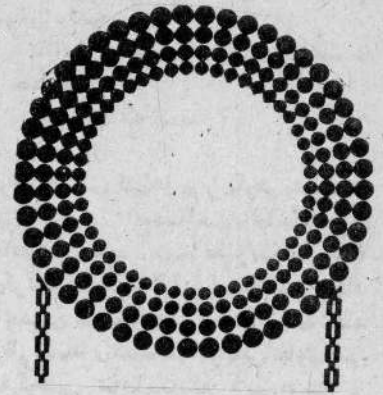
تو شدت سیوز می زاری
تو شدت سیوز می زاری
تو شدت سیوز می زاری
تو شدت سیوز می زاری

طلیهای آب خریطه و مای آرزو و کبوتران سپید

کشته ها زهر زمین اند ... به خاطر
کشته ها معلم تاریخ تباشر را به رسم
زد و فرهاد کشید :
- از موضوع خارج شدن ... مذاحمت
مذاحمت ...
ولند ترهانگ کشید :
- بهرین پرو !
در حالیکه یکس کتابها هم را می‌گرفتم پشت
سر را نگریستم . همسنگانم با لباسهای سیاه
و چادرهای سفید در سه قطاری پشت
دیگر نشسته بودند . آرام آرام پلک می‌زدند
و با چشمان شیشه وارشان تخته را می‌دیدند
و آرام آدمهای کشته شده را با این تقاضی
بصار گرفته می‌تاشا می‌کردند . به نظرم
آمد که همسنگانم با این تقاضی بصار گرفته ها ن
با معلم تاریخ ما همدست هستند .
از همسنگانم دیدم آمد . از معلم
تاریخ نیز دیدم آمد . یکس کتابها هم را زهر
بغلم محکم گرفتم . برخاستم برای بار
اول با احتیاط روی زمین قدم گذاختم و
نظرم آمد که زهر قدمم قبر است و در آن قبر
کشته می قرار دارد .
آواز زن همسایه به خودم آورد :
با بچه ام پنجاه نفر بودند
به نظرم آمد که مراسمش می‌کند . باز
احساس تقصیر عظیمی در برابرش کردم . به
نظرم آمد که من جمش پسرش را پشت درش
آورده ام . به نظرم آمد که من مستوجب
سوزنم .
شرمزده پرسیدم :
- کجا می‌روید ؟ در این گرمی ... آدم می‌سوز-
د .
بانگاهش به سطل آب و خریطه آرزو اشاره
کرد و تقیر می‌آفرید زد :
- قهرستان !
نمی‌دانم چرا از این سخن شرمیدم .
از کارم ترسید . ساعت را دیدم دوازده و نیم-
بعد از ظهر بود تشنه بودم پیشم را دیدم .
زن همسایه ما را دیدم سرش بین شانه
هایش فرورفته بود . پیشش خمیده بود
با چادر سفید و لباس سیاهش به همسنگان
آن سالهای گذشته ام شهادت پیدا کردند .
بود . به نظرم آمد که سطل آب و خریطه آرزو
راه سختی حمل می‌نماید .
یک بار تصمیم گرفتم که زن همسایه ما
را دنبال کنم . تشنه گم را فراموش کردم . دیگر
نوشیدن یک گلاس آب سرد بهر راه می
خانه نمی‌کشاند .
آرام آرام راه آمده را با زگرتم دنبال
زن همسایه ما به راه افتادم .
از گرمای سوزان تابستان به حال بودم
منوجه غم که زنان همسایه زن همسایه ما
لطفاً صفحه برگردانند

زهرشم حرکت کردند و جان گرفتند .
آدمهای کشته پیش چشم ایستادند
همه شان با سرهای بریده و قد های خمیده
ایستادند . لباس های پراز خاکشان خون
آلود بود . یک پلر به نظرم آمد که صفت
ما از آدمهای بی سر شد . صحن مکتب
ما هم از آدمهای بی سر شد . شهر ما
هم از آدمهای بی سر شد . همه جهان از آدم
های بی سر شد .
معلم تاریخ با آواز زهر و خشنی صد کرد :
- تنالی نداری ؟
ببخود فریاد زدم :
- این همه خون کجا رفت ؟ این همه کشته
کجا شدند ؟ خدای من چرا ؟
معلم تاریخ ما بانگ زد :
- آرام و ساکت از موضوع خارج نشوید !
مذاحمت خلق نکنید . مثل همیشه در دست

تو شدت سیوز می زاری
تو شدت سیوز می زاری
تو شدت سیوز می زاری
تو شدت سیوز می زاری



گرمای سوزان نوریوز تابستان را فراموش کرد
اند . سرهایشان را پایین انداخته اند
وسوی قبرستان میروند .
هرچه بیشتر مرتقم تعداد زنانی که
لباسهای سیاه و چاد رهای سفید داشتند
با سطلهای آب و خرطبه های ارزین بیشتر

و خرطبه های ارزین در تابستان ساخته بود . از
لرزیدن بازمانده بودند . سکوت کرده بودند
وسرهای سبز شان را وسرهای سرخشانرا
با حرمت و اندوه بپکرانه بی خم کرده بودند
زنان بالباس های سیاه و چاد رهای سفید
خودشانرا روی قبرهای که به صورت
رقت انگیزی تزیین شده بودند انداختند
و بعدا وسخفایانه گریستند . زن همسایه
ما هم خودش را روی قبریکه به صورت رقت -
انگیزی تزیین شده بود انداخت . بعدا
وسخفایانه گریست .
زنان بالباسهای سیاه و چاد رهای
سفید کنار قبرها نشسته و سطلهای آب را خا-
لی کردند . خاک خشک و تشنه قبرستان
را سیراب کردند . خرطبه های ارزین را هر
سوپاش دادند . پرنده گان را به همان سی
ارزین فراخواندند . همه جارا ارزین گرفت
اما پرنده نبود . هیچ پرنده نبود .
همه ما ایستادیم و دستان خود را سایه
بان چشمان خود ساختیم و هر طرفی را بسا
دقت دیدیم .

انعکاس کرد :
- با بچه ام پنجاه و هفت نفر بودند .
۰۰۰ هفت پنجاه و هفت نفر . ۰۰۰ این عدد
باز مرا به یاد معجزه تاریخ ما و آمدن او
روی تخته انداخت . باز به نظرم آمد که
جسد پسرش را پشت درش من برده ام :
بچه ات . . .
شرمیدم . دری باز شد وزن همسایه
ما را هم بلمید و من در آن کوچه داغ تنهای
تنها شدم . همانطور که با احتیاط روی زمین
قدم میگذاشتم به یاد کرکهای درختان
که نسال افتادم . با وحشت به یاد آمد
که کرکهای بسمار میبودند .
پشتم را دیدم دروازه خانه همسایه ما با بچه
لی بازمانده بود . از لای درنزه باز حویلی
همسایه ما نمودار بود . حویلی همسایه
ما خشک بی آب بود . گلکهای باغچه
همسایه ما سوخته بود . . .
درنزه باز حویلی خشک بی آب و گلکهای
سوخته باغچه همسایه ما دم را فرسوده یکبار
با خود گفتم :

طلیهای آب

خریطنه های ارزین

و کبوتران سپید

نوشته سید زریح

و بیشتر مهفد . عرق از سروریم سرازیر شد
بود . چادر نداشتم . با گوشه دانشم
عرقهام را خشک کردم . از راههای پر خیم و خیم
گذشتم . از سرکهای پر خیم و خیم گذشتم .
من همچنان با احتیاط روی زمین قدم
میگذاشتم . به قبرستان رسیدیم ، از وحشت
لرزیدیم . قبرستان از شمال و جنوب و از شرق و غرب
بمطور وحشت ناکی توسعه یافته بود . تا چشم
کار میکرد ، قبر بود و قبر بود . . . قبرها به صور
رت رقت انگیزی تزیین شده بودند . بسالای
سر قبر در رفتی ایستاده بود .
هو ا صاف بود . در رفتن هانی لرزیدند .
انگار همه در رفتن ها نفسهایشانرا در سینه
هایشان حبس کرده بودند . انکار همسایه
در رفتن ها یادیدن زنانی بالباس های سیاه
و چاد رهای سفید که سنگینی سطلهای آب

از قبرستان برآمدیم . زنان بالباسهای
سیاه و چاد رهای سفید با سطل های خا .
لی آب و خرطبه های خالی ارزین میرویدند .
از کوچه های پر خیم و خیم و از سرکهای بزرگ و
کوچک گذشتم .
زنان سرهایشان را پایین انداخته
تیز تر میرفتند و سخفایانه میگریستند .
درهای بسته یک یک باز میشدند . جزئی را بسا
لباس سیاه و چادر سفید می بلمیدند . تعداد
زنان کم و کمتر میشد .
به کوچه خودمان رسیدیم . سنگها هم
چندان داغ بودند . ساعت را دیدم . چهار
نیم عصر بود . اما گرمای سوزان در کوچه
ما همچنان خانم کرده بود . از شتم آواز قدم
های زن همسایه را میشنیدیم . آواز قدمها
مش به نظرم اند و هکمن می آید . آوازش در دهنم

اگر یک روز زن همسایه ماوزنان دیگر
لباسهای سیاه و چاد رهای سفید شانرا
بکشند و لباسهای زرد به تن کنند . لباسهای
نازنجی به تن کنند . اگر یک روز همسایه
ماوزنان دیگر با سطل های آب شان گلکهای
باغچه های خانه هایشانرا آبیاری کنند
اگر یک روز زن همسایه ماوزنان دیگر با خرطبه
های ارزین شان کبوتران سفید را به همانی
صدازنند . . . هر چه زودتر آنها خواهند شد
عمرها چه زودتر خواهند شد . جهان
چه زودتر خواهد شد . اگر یک روز اگر
یک روز . . . دل سنگ شد . ام بعد سالها
از شوق لرزید باز با خود گفتم :
- اگر یک روز . . . اگر یک روز . . .
و همانند دختر سه ساله ای شروع به قهقهه
خندیدن کردم .

— خشم دیگران را با — وزن زخم میکند و خود را باخنجر •
 — دختران جوان انگوراند و دوشیزه گان پسر مویز •
 — کسی که در ایام جوانی پوست خود را — کلفت میکند در پیری از نیش خار صدمه ای نمی بیند •
 — آنچه در جوانی کج و معوج شده در — پیری نمیتوان راستش کرد •
 — به هر چه که قد می است باید احتیاط کرد آشته شود •
 — یک هنرمند در همه جا زنده گانی میکند — وقتیکه غرس در چند قدمی تست پماتار پایش نگاه کن •
 — یک کتاب بزرگه یک شهر بزرگه است •
 — سگ به سگ حمله نمیکند •
 — من بتو غواصی آموخته ام و تو میخواهی مرا غرق کنی •
 — تلخترین لقمه زندگی برای مرده زندگان — نی کردن بایک زن پداست •
 — شهرت عطر اعمال قهرمانانه است •
 — آتش را نمیتوان با آتش خاموش کرد •
 — نخستین مرحله حماقت آن است که — انسان خود را دانایی نگارد •
 — همه کس قوم و خویش انسان خوببخت است •
 — هر کجا دوستان هستند در آنجا ثروت هم هست •
 — عادات دو ستان را بدان ولی از آنها تقلید مکن •
 — تاریخ فلسفه بیست از سرشق تحصیل کرده ها •
 — فضیلت یعنی هم آهنگی •
 — اگر امید نس بود دل می شکست •
 — گرمی به انسان خیلی چیزها میوزد •
 — شوهرم دو ستم ندا رزهرالت وکم نمیکند •
 — اگر پوست شهر درد سترست پوست رو باه را بر تن کن •
 — دوست را با مداب اخلاقی و نقاط — ضعفش دوست بدار •
 — در بین حیوانات رام شده و اهلی از همه خطرناکتر مرد چاهلوس است •
 — برای کسی که خوببخت است حتی غروب خشم میکند •
 — هر کس پیش در ا رده شانه هم پیداخوا — همد کرد •
 — در کشور ناپنهان آنکه یک چشم دارد — خیلی چیز هامی بیند •
 — شمع هیچکس تا پامداد نمسوزد •
 — پیران پیران میتوان باستانبول رسید •
 — هر کس به گره خوراک ندهد به موشها — قدا میدهد •

— بمن رفیق بده که بامن گریه میکند رفیقسی — که بامن بخندد باسانی خود پیدایش میکنم •
 — وقتی که مسرم مد نهام مسرم •
 — برای تولد فقط یک طریق هست و برای مردن هزار طریق •
 — سگی که یک بار رود خانه دانوب شنا — کرده باز هم در آن شنا خواهد کرد •
 — ولو دشمنت مانند مورچه باشد از او — همچنان بر حذر باش که از شهر دوری میکنی •
 — هیچ دشمنی نیرومند تر از طلا نیست •
 — اگر درد سر نپخواهی روایت را بسا — دیگران مختصر تر کن •
 — امید زن بدی است •
 — از اسب مانند یک دوست نگهداری کن •

فقیر کسی است که داشته است و از دست داده است •
 — دعوا و پشیمانی خواهر و برادرند •
 — موقعی که باران میخواهد بپاید باچند قطره شروع میشود •
 — کسی که قصد دارد ازدواج کند راه — پشیمانی را طی میکند •
 — انسان خدای انسان است •
 — مرد سالخورده همرد سالخورده را — خشنود میکند •
 — اگر نمیتوانی گاو هارا برانی الاظهار — بران •
 — فقیر بودن روی زمین بهتر از غنی بودن روی دریاست •
 — کومه فقر هرگز پیر نمیشود •
 — انسانها نه ناگهان ثروتمند میشوند و نه ناگهان خوب •
 — وقتی که طنابی نهاد کشیده شود — قطع میگردد •
 — زهر یگان سنگ عقیقی خفته است •
 — یا حرفی بزن که از خاموشی بهتر است و یا خاموش باش •
 — رنج دانایی موارد •
 — زمان در مورد همه چیز قضاوت میکند •
 — بمن " امروز " رابده و " فردا " را بگیر •
 — حقیقت ته چاه است •

مردم

میگویند

از کتاب ضرب المثلهای

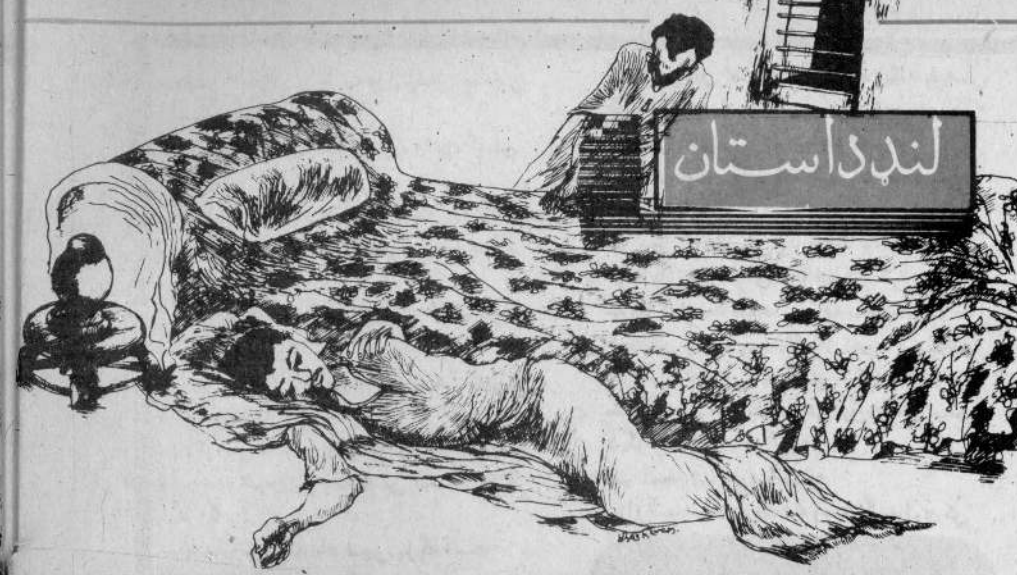
جهان

حکمت نصیب کسانی میگردد که فقیرند •
 — اگر از کرک در زمستان نگاهداری کنی در تابستان مسخوردت •
 — زن یا حکومت میکند و یا خدمت •
 — اگر دو نفر بتو گفتند که ناپهنا هستی یک چشمت ببند •
 — خروس نمیتواند از دوستیها رهاه نفسح ببرد •
 — ماهی گفت: حرفهای زیادی دا رهنتم ولی دهانم پر از آب است •
 — اگر روباه را برای دزدیدن مرغ ببخشی گو سفندت را خواهد ربود •
 — عشق بزرگه بدنیال نفرت بزرگه میاید •
 — همسایه آینه تست •
 — خند به کل باعث میشود که لبلبل — خود را از دست بدهد •
 — اگر بینی بمن دو چشم نبود چشمها — همدیگر را مسخوردند •
 — در موقعیکه از نصبت وافر برخورداری — مشرور مشوه و هنگام افلاس و بی پولی هم خود را ذلیل و خوار میکنی •

و مانند یک دشمن سوارش شو •
 — برای اینکه مغز را بخوری اول پوست را بشکن •
 — اگر عدا لت نه مبرد بی عدا لتی هرگز نخواهد مرد •
 — هر وقت دروغ میگوئی طوری دروغ بگو — که خودت باور کنی سخت راست است •
 — ازدواج در جوانی خیلی زود است و — ازدواج در پیری خیلی دیر •
 — بد بختی دم درازی دارد •
 — اگر داخل اسباب سوی آلوده با آرد — بپزونی خواهی آمد •
 — پول موقع رفتن دا رای صد پاست موقع آمدن درای دو پا •
 — مانند گاو نر برده بار مانند شهر دلبر — مانند زنبور زحمتکش و مانند پرنده خوشحال و با نشاط باش •
 — کسیکه هرگز چیزی نداشته فقیر نیست •

تیه تیاره شیه وه اوسیز می نه بنکان سده
گوینده په خوب کی توپ ووا هه اوراجه
شواو دهنکه چی یوه بنکی نجلی په ده بسی
راتله)

لندداستان



د خواشینی بجای وچی ده خوب لیده ،
خود هنی خارنه ، د هنی نازانو خور ، د
هنه زره په لوبکوارستلی وو . لکه چی
پخوا یی هبه خوب لیدلی وه خود ایه
خوب کی لیدلی بی لومه نجلی چیرتسه
تینتیدلی وه چی ده په ژوند کی هم یو وار هغه
ونه لیده . هغه ولی په خوب کی ورتله
اود هغه دپاره گوینده د نجلی په هکله نکسر
کاوه هکله چی له یوه کاله راپه د پخوا بسی
دی خاره ایه خوب کی مخی ته ورتله
اومرغوره به چی وخت تیره ده دده مینه
په هم زیاتیده . له خیل بجان سره بسی
ووچل چی بنای د اود دی لپاره چی دی پور

کلن وو . . . اوکله چیری خلی بخت کلن را یی
نوبه پهل لول وو .
خوله دوی نه چی د پرخ کلن وه خوش
حاله بنکاریده . ژوند خپل خوند له لاسه
نه ووچر کی . دده مینه هماغسی وه لکه
چی د شلوکا لورو . دی په دی پوهیده چی
نجلی په خامخا په خپلو سترگوونیسی .
هغه په خپل گمان باندی پوره باورد ریسود
ایه دی لته کی وچی داسی زمینه برابره
شی ترخو هغه ووچی . هخ شوک نشی
کولای بل چاته ووی چی دی بی هغسی
افسون څنگه دی په دام کی اچولی دی خو
یز ازی د اویلی شی چی پرده کولای شوی
اونجلی دده د ژوند په خوب او پینځو پ
کله دده سره یوځای وه چی دی نشی کولای
د ارازیخ لو ملگرو سره شریک کړی . په دی
لول هنی گوینده په خپلو خوښیو پرلهسی
ترخیل نظر لاندی وساته . ده په پرلهسی
د هنی دفتوونو سترگو ننداره کوله اود هنی
بنکی اواز په دی دی ته راپاله چی خامخا
په یوه وږ ورسره وگوري . هغه هلته دکوتی
په کوچ کی وه . کله په په لار کی ولاړه وه
اوکله په بی په مدارر کی دخپل اپارتمان
له کر کی څخه د باندی هنی ته کتل . کله
چی د وروستی بمل لپاره دوی په خوب
کی سره ولیدل نجلی په خندا اوتنه ولسی
وه چی)

((د ژوند په ستره لوبه کی له تانه مخکی م))
نجلی دده د دوی خبری چی ولی په
زه له تانه نه مخکی کینزم په خندا سوه
هرکی وکر او پای تر شونه ولاندی ووچل
((ترخوچی سره ونه وینو ته په هخ کلکه
په دی خبره ونه پوهنزی))
گوینده وویل : مچ په خه وقت سره
وونو)
نجلی ددی پوښتی جواب وونکر اوله
سترگو ورکه شوه ؟ خوتنه بر گوینده کانچی
پور ته راووست . ده د پوهی لوی کشتی
چلولو په گنسی کی دد پور مرستیال په توره په
کار بیل وکر . دده کار پوه ولی مخکی تی اود ی
پوهی پینس ته منتظر وو . کله کله په بسی
د هنی له خوا شوق کاواولندی کیسی . . .

بی لیکلی . په هر حال اوس هغه زیاتره
حتی په دفتر کی دکار په وخت کی د هغسی
نجلی په هکله فکر کاوو . کار ، کار دی که
هرغوره سخت هم وچیا پد ترسره شی . دغوسی
لو لوی په وخت کی په موقتی لول دگور
پند کارسی کیده . دده ملگري او همکار
چی رابین رای نومیده دغوسی پور ی په
بی ورسره یوځای خورله . له خوبیا نشو
راپه د پخواکله چی گوینده دخپل خیال
له نجلی سره بسیا شو ی وو ، نه بی فوینتل
چی له رابین سره دخپل امر په هکله خبری
وکر ی . یوه وږ کله چی ده فوینتل
دخپل امر په هکله نړی خبرونه تر لاسه
کړی . رابین ناخا به ورته پیشنهاد وکر
((څنگه ، نه فواری چی یوڅه خوښی
تر لاسه کړی . پینس چی کوږی . . .

د تفریح لپاره ولاړشی . هلته په دی پسام
په بله شی . بنای هلته په کوږه نجلی
ووچی او وپور په ورسره وکر ی))
ددی پیشنهاد طرح کول گوینده ته
د حیوانتیا سبب ووڅکه دی په دی پوهیده
چی که رابین یو پیسه مه پیداکړی هغه دمبا .
دا وری لپاره د خیره کوږی . په هر صورت
دده د ژوند لپاره بپله وه . ما پنام په
خپلو حیوانو ملگروته ورته لوی په بی ورسره
کولی اوله ژوند څخه په بی خوند اخیست .
دده په خوښیده چی دا ونی وروستی وږ څله
خپلو همو همکارانو سره تیره کړی کی چی
واده بی کړی دی . د هغوی له بنسو سره
رضنزی اوهغوی دچنیا بی خورا کوږی
دخوږ لولپاره په خپل اپارتمان کی میلد .
کری . رابین خپلو خبروته ادامه وکر



زور معبد ته د تللو احساس ورسره پیدا شو .
په رشتیا هم دی د معبد تصویرونو تر تانه
لاندی راوستلی وو . معبد له مدارر څخه
پنانه خلی بخت میله لری وو . خود رابین
پوښتی ولی ده ته کانچی پورم یوه یاد کړی .
په هر حال دغو ټولو خبروته دی حیوان پاتی
واونه یوازی شی باندی چی پوهیده هغه
دا وچی دکانچی پورم خواته ره شی ؛ خو
سره له دی هم داسی یووضع بی نه درلوده
چی له خانه سره استدلال وکر ی اوبانداسی
پوهی هیلی په هکله لارم دلیل وویسی .
پوه وږ مخکی گوینده دا خبره پتلیسی
وه چی خپله کلنی رخصتی په په کانچی پورم
کی تیوی ترخو د پخوانیو معبد ونومحماری
دوسی اوسطالعه بی کړی .
وروسته له دی چی گوینده یوڅه وساته
د شیواوو پینځو په معبد ونوکی تیوکر ل . پیا
بشارته دگر معبد ولپاره ولاړ . د شیواوو پینځو

داوشاجان لیکنه

د ذبیح الله اسمای ژباړه

هغو معبد ونوته کتل کم چی زمانه پسر ی
تیره شو ی وه . بنسوی د شولو په پتوکی
کارکاواو د شینو غزلی بی ولی . پرده
داسی تانکر ی وچی خوبیدلی بی ټول
عمر هلته تیوکر ی . یوه وږ گوینده کانچی
پورم ته ولاړ اود خپلو ملگرو لپاره بی سفا تونه
واخستلی . دده دغوسی پور ی په یوه رستوران
کی وخوږ . اوبان پینس قضا پورته راوگرید .
په کوږ کی بیده شو اویا وروسته له هغه چی
له خوبه راپاخید . داسی بی احساس کاوه
چی باید په یوه شی بسی وگرسی . لکه
څنگه چی ده هیله درلوده هلته درکوندا
اوداد ، لکشن اوسراسونی اوسواجمعی .
دگوا په حالت کی موجودی وی . هغو
په لیدلو سره گوینده یو ځل بیا تانکر
لاندی راخی ، داسی چی په ناخایی سره
بی په نکوونکی لوب کړ .
کله چی دخپلی خونی په لور هسی
وو ، په داسی حال کی چی زما هم دومره
زیاته نه وه ، یوڅو کله له څنگه تیر شو .
ناخا به ور په یاد شونه چی دا هماغه بی نومه
موجود وی . د صندل لرگی پوهی نضا .
وه . اپاد ایوازی خیال وواوکه په تیاره کی
ناخایی له کوږی نجلی سره برابروچی دی
بی له خوبه راپوچی کړ . ترخوله دغوسی
بی نومه نجلی سره وگوري ، دله هماغه
سره فکر کاوچی بنای دباغ بنکی نضا
په ده ته دغه اراضی وپنځلی وی .
گوینده په باغ کی گر معبد اود زره له
کوږی بی هیله درلوده چی هغه ووچی
... ورسره وگوري . . . ناخا به ده ته یوڅه راخی
له چی دنویانی بیونیدلی وی اوشاته
بی وکتل په داسی حال کی چی زره بی
د لیونویه شان لوبکی وهلی . یوه
جگه نړی نجلی بی ولید چی سپینه ساری
بی په بجان کی وه اود ده خواته راتله
د هنی نژدی والی دی دومره بهخود وکر ی
ووچی ددی توان بی نه درلود ترخو وایست
چی د هنی مخ څنگه وو . خوده د هغسی
د سترگو برشنا ، تورو پینتان اوله خندا
پکی گلای شوندی ولیدی .
لکه څنگه چی گوینده په خوب کی لیدلی
وه یو ځل بیای په خورامینی سره وخارلسه .
اوس نؤشه تیاره شو ی وه ایوازی د هغوس
سپینه ساری لیدل کیده .

معبد ونه بالا اوباد شاه جوړکړی وو . گوینده
پرلهسی د پخوانیو معبد ونو په بیلو بیلو
نوکی دریده اوله بنکلا څخه بی خوند اخیست .
دده لپاره د هرځای لیدل په حقیقت کی
د هند وانود زمانی د جلال از مطمت څرگند
وی ووکم چی دده پلرونو په هغه پور ی
اره لرله .
گوینده په پوهی بنکی مانی کی چی له کانچی
پورم څخه دری کیلومتره لری وه بجای ونیسو .
داسی یو وخت په یوه راجا پور ی اړه درلوده
چی بیا وروسته د پوهی سوداگر له خوارانول
شو ی اوه میلستون باندی اړول شو ی وه .
دگوینده داسی خوښیده اوشوونویسی
دده زره پور ی وو . ده داسی فکر کاوو
چی په خپل کوږ کی ناست وی لکه څنگه چی
دی په لاره روان وو په خورامینی سره بی

((څوگ پوهنزی)) ته په موز په
خپل واده سره حیوان کړی)) دگوینده
ووچی پورته کتلی شو ی . تا په ویل چی
پوښته کوږی)
((واده له چاسره))
لکه چی گوینده ناخا به له خوبه راپوچی شو ی
وی په رشتیا هم ده غیره هماغی چه خوب
کی ورتله ، هخ کله په پهل کوږی نجلی
نکر نه ووکړی . ده افتخار کاوو چی
د هنی نجلی په هکله کوږه چی په خوب
کی بی لیدلی ده جدی فکر کوږی او اوس
داسی بنکاری چی دده ژوند د هنی په
لاسر کی دی .
وروسته له دی چی رابین ولاړ ، گوینده
ونشوای کرای خپل بجان ته قناعت وکر ی
چی په ناخایی بی لول ولی دکانچی پورم

من به دنباں

آهنگ

اینگیز

غزیه غزنوی ۱۵ ساله

بود که اولین
اینگیز

خواند

آمد تا ایندو را تفکیک کنند
بعد از نشر آهنگه شعری
بر پا کرد و غزیه غزنوی را به
مردم شناختاند.

غزیه غزنوی تا سن ۱۲ -
تحصیل نموده اما کدام کورس
سلکی موسیقی را تعقیب
نکرده است. وی ادها دارد
که در عرصه موسیقی هیچ
استادی ندارد. اکثر کمپوز
های غزیه از استاد سلیم
سرمد و شمس الدین مسرور

خیال و شمس الدین مسرور
استاد محمد عمر و غزیه
و نغمه سرا میباشد و غزیه
شوخته خرابیات بوده و غزیه
دش از آن درهای خروشان
موسیقی آب می نوشد.

سبک آواز خوانی استاد
مرحوم شهدا را در پیش گرفته
و آنرا ادا می دهد.
غزیه غزنوی در حدود
۲۲۵ آهنگه در آرشیف رادیو
و در حدود ۳۰ آهنگه در

آرشیف تلویزیون دارد که
هر یک از این آهنگها در زمان
ضربوش برسر زبان ها
بوده اند. در سال ۱۳۵۲
غزیه غزنوی آهنگی سرود که
کمپوز آن از -
به عمل

او هنوز ۱۵ سال پیش
نداشت که در کسرت های
لیسه حبیبیه شرکت میکرد
و اولین آهنگه کاپی هندی
گنگا جی را خواند و در
بین مکتب و همسالانش محبوب
بیش کاپی کرد در ایسن
هنگام توسط استاد محمد
عمر به رادیو آمد و با خیال
صرفی شد و وقتی "ساقیا -
پده جامی" را از او شنیدند
بدون تاه خبر آنرا چیست
ثبت آماده کردند.
این آهنگه از طریق برنامه
دنیای خیال نشر گردید
به تعقیب آن آهنگی از هما -
هنگه نشر گردید و از شنونده
گان تقاضا
به عمل



نغمه سرا بود.
من به دنباں دلم با چشم
خونبار آمدم.
این آهنگه موجب از جوانان
را به دنباں خود کشید و اکنون
نیز گهرانی ۱۸ سال قبل خود
را دارد. بعدها آهنگه
جاودانه محلی "سالی لاله"
زار باشد توسط او اجرا شد
که آنهم دست کم گرفته نغده
غزیه غزنوی دو دوره سر -
بازی را سپری نمود و در دوره
دوم که در انسامیل مرکزی -
اردو و خدمت میکرد افغانستان سفر
تأم و کسرت های اجرا نمود
کرد و کسرت برای اولین بار
او سالها قبل در کسب
کسرت مستطقی در کسب
ریاست اوزاق در جشن
استقلال کشور مدت ده شب
از ساعت شام تا یک شب
اجرا نموده بود و علاقمندان
پوشماری را به دو رخود کرد
آورده بار دیگر در ماسبارک
رضان کسرت های در محبت
هتل به میان هتل و پلازا
هتل اجرا نمود و کسرت های
هم در مزار شریف و هرات دا -
شت که عطش دوستداران با -
زش را در آن نقاط کشور تسر
نمود نشانده.

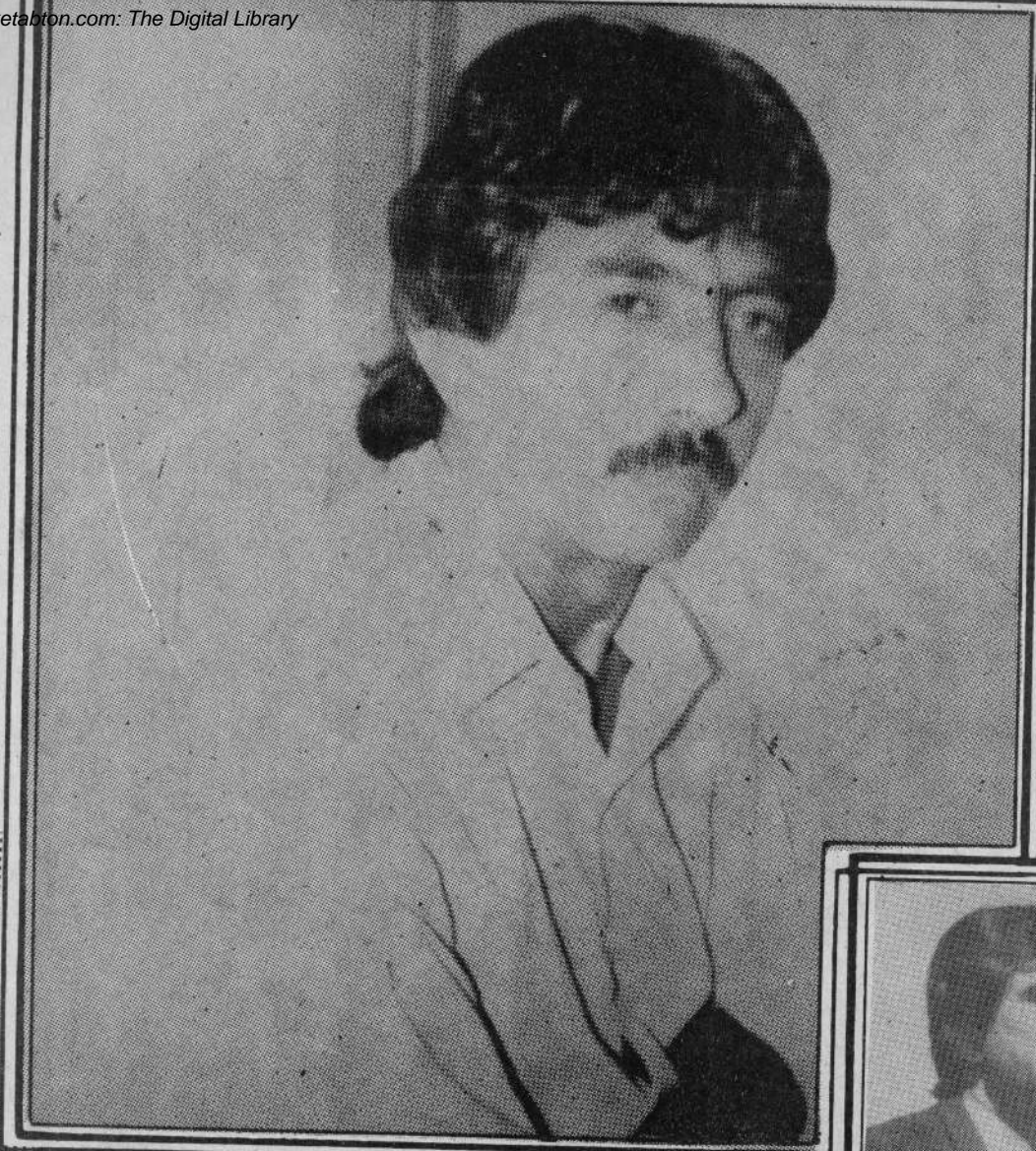
غزیه غزنوی دو دوره سر -
بازی را سپری نمود و در دوره
دوم که در انسامیل مرکزی -
اردو و خدمت میکرد افغانستان سفر
تأم و کسرت های اجرا نمود
کرد و کسرت برای اولین بار
او سالها قبل در کسب
کسرت مستطقی در کسب
ریاست اوزاق در جشن
استقلال کشور مدت ده شب
از ساعت شام تا یک شب
اجرا نموده بود و علاقمندان
پوشماری را به دو رخود کرد
آورده بار دیگر در ماسبارک
رضان کسرت های در محبت
هتل به میان هتل و پلازا
هتل اجرا نمود و کسرت های
هم در مزار شریف و هرات دا -
شت که عطش دوستداران با -
زش را در آن نقاط کشور تسر
نمود نشانده.

غزیه غزنوی دو دوره سر -
بازی را سپری نمود و در دوره
دوم که در انسامیل مرکزی -
اردو و خدمت میکرد افغانستان سفر
تأم و کسرت های اجرا نمود
کرد و کسرت برای اولین بار
او سالها قبل در کسب
کسرت مستطقی در کسب
ریاست اوزاق در جشن
استقلال کشور مدت ده شب
از ساعت شام تا یک شب
اجرا نموده بود و علاقمندان
پوشماری را به دو رخود کرد
آورده بار دیگر در ماسبارک
رضان کسرت های در محبت
هتل به میان هتل و پلازا
هتل اجرا نمود و کسرت های
هم در مزار شریف و هرات دا -
شت که عطش دوستداران با -
زش را در آن نقاط کشور تسر
نمود نشانده.

غزیه غزنوی دو دوره سر -
بازی را سپری نمود و در دوره
دوم که در انسامیل مرکزی -
اردو و خدمت میکرد افغانستان سفر
تأم و کسرت های اجرا نمود
کرد و کسرت برای اولین بار
او سالها قبل در کسب
کسرت مستطقی در کسب
ریاست اوزاق در جشن
استقلال کشور مدت ده شب
از ساعت شام تا یک شب
اجرا نموده بود و علاقمندان
پوشماری را به دو رخود کرد
آورده بار دیگر در ماسبارک
رضان کسرت های در محبت
هتل به میان هتل و پلازا
هتل اجرا نمود و کسرت های
هم در مزار شریف و هرات دا -
شت که عطش دوستداران با -
زش را در آن نقاط کشور تسر
نمود نشانده.

غزیه غزنوی دو دوره سر -
بازی را سپری نمود و در دوره
دوم که در انسامیل مرکزی -
اردو و خدمت میکرد افغانستان سفر
تأم و کسرت های اجرا نمود
کرد و کسرت برای اولین بار
او سالها قبل در کسب
کسرت مستطقی در کسب
ریاست اوزاق در جشن
استقلال کشور مدت ده شب
از ساعت شام تا یک شب
اجرا نموده بود و علاقمندان
پوشماری را به دو رخود کرد
آورده بار دیگر در ماسبارک
رضان کسرت های در محبت
هتل به میان هتل و پلازا
هتل اجرا نمود و کسرت های
هم در مزار شریف و هرات دا -
شت که عطش دوستداران با -
زش را در آن نقاط کشور تسر
نمود نشانده.

غزیه غزنوی باری آهنگ
نمود انگیزی برای وطن
در سال ۱۳۶۱



عزیز عزیز که از اولین -
 آهنگ "ماقاپده چاسی"
 زان سراب دوشمن "جام"
 است ویرسی را تا انجام سر
 کرده به حال ۱۳۳۶ در -
 شهرتس درک خانوادہ -
 روشنگر بتولد کرد بدو همداء
 به کابل آمد و در لیسہ
 حسیبه به درس مکتب اداء
 داد

سہیلا حسرت نظمی



سرور
 که جا زوہ اولاد ہی
 هنری وزارت اطلاعات و کلتور
 راتبعیش ساخت او در سال
 های ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱ نیز جواہر
 ادبیس هنری دست آورده -
 است پنج قطعہ نقد ہر نامہ وزا
 رت دفاع جمہوری افغانستان
 در دورہ سربازیش بہ وی اعطاء
 نموده اند . معلوم است کہ دین
 وطنی رانہج با صداقت و با ہر دی
 انجام دادہ است . همچنان
 د پیلوم های اختفاری از اتط
 اتحاد ہہ جوانان افغانستان
 بدست آوردہ است . ہمخاطر
 قدردانی از خدمات وی کہ مدال
 د بخشہ است بہ خاطر نظر
 در سال ۱۳۶۹ از
 جانب

اتحاد ہہ
 انجمن های ہنسر -
 زندان ہہ وی تقویس کردید .
 عزیز عزیز بود کہ ہرگز بہ
 عاشق ہر ہس ہا کتون با خانم
 رسال او رسید و دختر و
 پنج فرزند خویش بدو دختر و
 سہ پسر زندہ کی خوشی دارد .
 از دوستان نزدیکش نہی سز
 است کہ بہ صداقت او ایمان
 دارد و برخوردار نیگو و سہیلا
 اورا ہی ہسندد .
 عزیز عزیز دوست دارد -
 ہمیشہ د ر محافل خوشی علاقہ
 زندان آوازش شرکت نماید البتہ
 هیچ سرحدہ مادی راد ہس
 علاقمند ہی اش نیس شنا سدا و
 مویس شلو ہون
 اپنا یو غیفہ

به یاد بود استاد سخن خلیل الله خلیلی

نوشته داود سیلوش

استاد خلیلی این سخنسرای وارسته که الفبای عشق را در مدرسه جذبات خداوند گام ریلخ به گفته خودش فراگرفته و الفبای رنج زنده گی را در پیشه های تبخیر، فقر، تنگدستی، آواره گی، تقییب و تمذیب آموخت از این مدارس چنان درسی گرفت که به صفت چراغدا رفروخی، نظامی، سنایی و سایر بزرگان ادبی بالها مملکتی و انعمالات عرفانی اش گیرا ترین وید براترین ناله‌ها را در ازمسین به خدا، شناخت حقیقت و اعتراض علیه اریکه فرعونى ظلم بلند کرد.

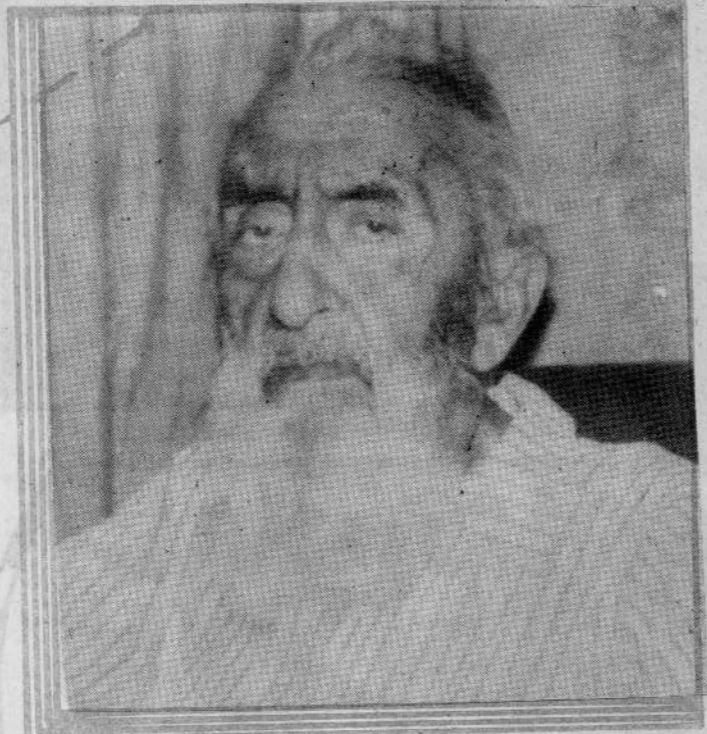
قریحه سرشار، طبع روان و کلام آتشین خلیلی را رنگ بوی و حلاوتیست که مانندش به سالها نخواهد روئید. او امتزاج امورایی اندیشه، احساس، تخیل و آهنگ را در اوج خلایق هنری در طرف کلام ریخته و سوزنده ترین ناله‌ها را در آثارش جسان بخشیده است.

به قصد آشنا نی با گوشه‌های زنده گی این استاد بی بدیل به برادوش الحاج نجیب‌الله خان مراجعه کردم. نجیب‌الله خان که گردلا لت روزگار در سیمای نورانی اش به وضاحت خوانده میشود گفت:

((سر شوریده با ناخن مخارید)) و با این اشاره به عنوان تلقین درسی اهل نظر خواست از صحبت بهمان کنار رودولی بعد از اصرار زیاد حاضر شد داستان دردناکین زنده گی استادش شرح کند در حالیکه از چشمانش مروارید اشک میبارید به سخنانش چنین آغاز نمود:

((برادر بزرگم استاد خلیلی که یکسال از من بزرگتر میباشد. در سال ۱۳۳۵ ق در باغ جهان آرا دیده به جهان گشود. در آن زمان با غمهای جهان آرا و شهر آرا از شمار بهترین باغهای کابل به حساب میآمد. من سه برادر و یک خواهر یعنی خلیل‌الله، نجیب‌الله، عثمان جان و خواهر ما در خانواده تولد شدیم که پدر ما محمد حسین خان مستوفی المالك از رجال برجسته دولت امیرحبيب الله و مادر ما دختر عبدالقادرخان یکی از خوانین نمودر شما بود.

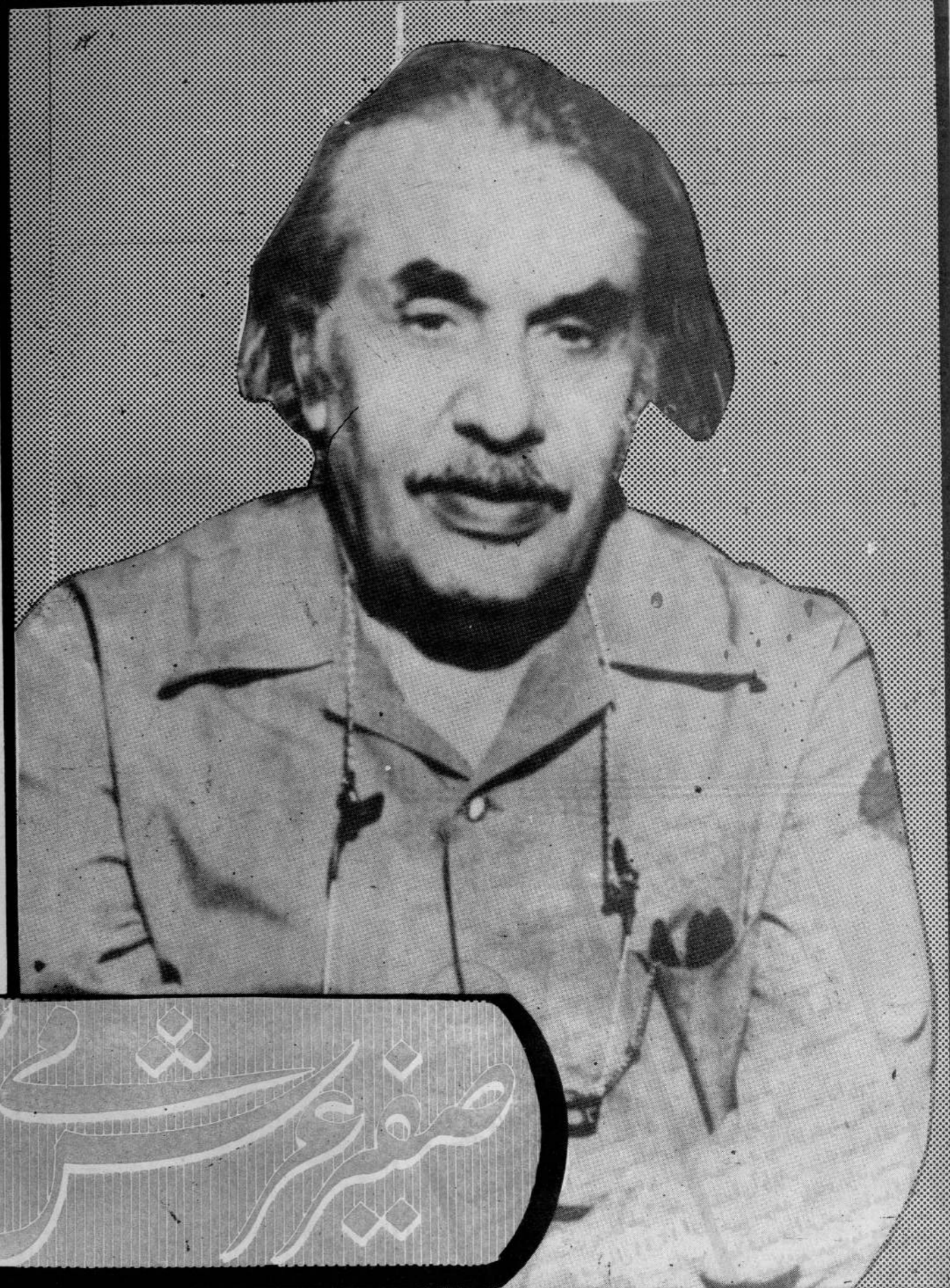
لطفاً صفحه برگردانید



الحاج نجیب‌الله خان برادر استاد خلیلی

هر قدر آب زنده گی نشنا بسند و بر آسباب زمان بریزد و گردونه سپهر بر فرق زمینیا و همواره ویدرتک بجزر خد از بوستان سرای شعر معاصرفارسی ددی قامت سرو آزاده و سخنور فرزانه استلاخلیل الله خلیلی شکو منده تر و برو مند تر جلومی افروزد.

ما که در مقاومت قریب با او قرار داریم هنوز، کرانه های ناگرا نمند این قله سربه فلک کشیده شعر و آشتیان اندیشه این عنقای فلک بیساو عقاب بلند بسرواز هندوکوه را آنچنان که لازم است ندیده و نشناخته ایم.



صفت خیر است بر بزرگان است و کجاست کجاست

من چپا رساله بودم که مادر مرا مردود بعد از آن بدرم
 مارا از هر مسرایی به یک سرایچه در بیرون زانتقا لداده
 عبدلرحیم خان معلم حساب و امیر محمدخان سید خلیسی
 معلم فارسی را موقوف کرد که به تقسیم و تربیه ما بپردازد.
 باری امیرمیرزا مست به جلال آباد برود به بدرم اطلاع
 رسیده بود که جلالت قتل امیردز شکار گاه کله گو شرط
 شده او این اطلاع را به امیردادولی امیر به اطلاع مذکور
 کتربهاداده به سفررفت و بدرم را نیز با خود به جلال آباد
 برد امیر در شکار گاه کله گو ش به شهادت رسید ...
 بدرم زنم را شخصاً در جلال آباد بودیم در آنجا بی-
 سرتوشت ماندیم شخصی بنا م ملاسلطان علی کوالده
 اش عثمان جان برادر خورد م زاشیر داده بود . نزد ما آمده
 عثمان جان را پشت کرد و ما همرا ایشان را نه برآمدیم . به
 چند مسجده رفتیم مارا جای ندادند به ما نه شخصی بنام
 محبوب خان که اصلاً همان خان نه را بدرم به او بخشیده
 بود رفتیم او هم ما را پذیرفت . بالاخره شخصی بنا م
 چنان گیرخان که مرد مردانه صفت بود حاضر شد مدتی ما
 را در خانه اش جاده و در همانجا دوستان بدرم چون
 جلال الله یمن خان باغبان نباشی ملک غلام نبی اسپنا لیفسی .
 محمد کریم خان خوتروان و محمد سیدی خان قزلباشی
 آمده از ما حوال بر سر می کردند ... در کابل ما ماهیم
 عبدالقوی سرخان و عبدالروف خان . به امان الله خان عرض
 کردند که امیر اجازه دهد تا ما از جلال آباد به کابل انتقال
 یابیم امیر اجازه داد و قتی به کابل آمدیم خان ما محاصره
 بود و ناچار به خان نه محمدحسن خان کاظم رفتیم ... چند روز
 بعد مستوفی صاحب مارا به زندان نزد خود خواسته
 گفت : ((فرزندان عزیز ما خوب دیدم که شهنشیم))
 بعد از شهادت بدرم همه ما را وجدیاد ما ضبط شدو من به
 گوش خود می شنیدم که چه جراحی صد امیکرد : ((اوردم
 امروز مال محمد حسین خان مستوفی لیلا میشود مال
 مستوفی لیلا میشود)) .
 کاکا یم با خبر شهادت بدرم سکت قلب نمود . بعد از
 آنما بیخانه مادراندرم که هشیره بیتا صاحب بود
 رفتیم . در این وقت حکومت گفت اگر کسی پیدا شود.
 مارا ن دهد و در قلمه دو راز مردم نگهداری کند مارا به
 او میدهد . از اقارب ما هیچکس حاضر نشد تضمین دهد .
 بالاخره ناظر عین الله یمن خان مرحوم صاحب نت داد و مارا به
 صدق آباد شمالی برد . ابتداء در قلمه ما امیر وزیر صاحب
 عبدلرحیم خان زنده کسی میگردیم حکومت شنشیا مخرج
 مارا داده بود و وقتی خرج ما خلاص شد مادر کلانم با ما
 اوقات تنخی را آغاز نموده مجبور شدیم دریلان خو یلی
 به قلمه پایین برویم . در آن روزگار چیزی برای خوردن
 نداشتیم بر گیت عبدالسلام خان به ناظر ش نو شته کرد
 که یک خروار غله از گدا م بیاید حد ناظر از گدا م غله بما
 نداده گفت : ((بسروید در آسیاب هر قدر مزد روزانه
 آمد بگیرید)) اکثر ما مسن و خواهرم در آسیاب میبودیم
 اگر مزد میآمد میگردیم و اگر نیامد خیر ... با همین
 اوقات تلخ و زنده گنشوار به مکتب دهبالی میرفتیم
 معلمین ما ملاحظه اسلام خان مشاق و یک قاری صاحب
 بود . ملا عبدالسلام خان خلیلی با ما شفقت میکرد .
 استاد خلیلی سالیها به صد مشقات و نجای آن دوره



استاد خلیلی هنگامیکه سفر کرده افغانستان در بخدا بود

بنا مل چو خار نچینند
 اثری پای من در آن بینند
 نجیب الله خان ادا میدهد هد :
 ((در آن سالها بر کسانک تمدید میشد . امان الله خان
 میخواست از جرین کار این سر ک دیکن کند . احمد علی-
 خان حاکم اعلی شما لی به محمد امان خان حاکم کوهستان
 تیغون کرد که مارا به جیل . السراج بفرستد . تا بنده
 امان الله خان عریضه نامیم که از نظر بند رحایی یابیم
 عریضه ما قبول شد و ما امان الله خان امر کرد که در بنا به
 قیقا ر سرا یخوا جه چند جریب زمین ضبطی ماسترد
 شود تا با لای آن کار وزنده گنیم . در باب قیقا ر شا مل
 مکتب میریجه کورت شدیم و استاد یکسال بعد از دوس
 خواندن درها ن مکتب به صفت معلم مقرر شدو سی-
 رویه معا ش برا یس تعیین گردید .))
 گو می استاد میداست که روزی سر گشت اشس را
 نجیب الله خان به کسی حکا یت میکند که به تا نید گفته
 او این مر حله زنده گیش را دوشمر چنین تصور میکند :
 بعد از آن شد وظیفه ام تعیین
 شاد بودم در آن مقام عظیم

ظلمه شام

شده در شعر از فردا فراتر

با غربت در راه زنده گی گام ماند و در غربت جان سپرد

زنده گیش را در صدق آباد به دختر ش ماری شرح داده
 میگوید :
 آن یتیمی و آنصیبت ها
 درد ها رنج ها فلا کتها
 بیگانهی و گونه گونه سزا
 حبس ونفی و شکنجه و یضا
 با برهنه شدن سوی مکتب
 یک ورق درس و صد هزار تمب
 اندران جا که روستای منست
 روستای من و نیای منست
 نیست جای که ز شاک تر نبود
 از من و حال من خبر نبود

شاد بودم که در جوانی من
 وقف علمست زنده گانی من
 لیک از مکتب بیرون کرد ند
 در سیه چال غم زیون کرد ند
 نجیب الله خان بقیه سخنانش را چنین ادا میدهد هد :
 ((در باب قیقا ر سرا یخوا جه یک شب استاد وقتی
 از خواب بیدار شد گفت من امشب خوا ب دیده ام که حضرت
 جاسم در حالیکه به دستشس جنگ است برایم این شعر را
 میخواند :
 خلیلی ! «چنگ بردار و این ترانه بخوان »
 «دهر ویران و نام نیک آبداد »



استاد خلیلی بانایب سالار عبدالرحیم خان مامایش هنگام اقامت در هرات

پرسند که امروز که استاد سخن گفت
 گویم هم اینک که استاد ضحیکر
 حبیب زلی

بعد از آن شب مستیاد تخلص اش را خلیلی گفته شد
 و به شعر سرودن آغاز نمود .
 خود استاد در یک مصا . حبه اش درباره اینکه چگونه
 به شعر رو آورد . میگوید : ((... بادبیا ت گفتنا بودم ،
 کتب فارسی خوانده بودم ، مخصوصا مثنوی رهبرم م
 دوست داشت وبه متهو صیه کرده بود که مثنوی مولانا -
 جلال الله یمن را بخوانم انك انك باهنکا روز نها
 آشنا شدیم بعد از آن تعقیب کردم شعرا ، پیش کسی
 زانو نگذاشته ام و تلذذ نکرده ام خود بخود الهامی که از قلبم
 آمده ، واقعا تی که در افقا نستان موجود بوده ، گاهی
 انفالات عرفانی خودم در وصف مناظر طبیعت ، در
 رسیدن به حقیقت ، در یافتن راهی برای نجات انسان ،
 در باب صلح ، در باب امن ، در باب رسیدن به خدا بعضی
 اشعار گفته ام))
 نجیب الله خان مراحل بعدی زندگی استاد را اینطور شرح
 میدهد :
 ((بعد از اخراج استاد از مکتب میریجه کورت به اثر
 مساعدت یکی از دوستان بدرم اجازه رفتن به کابل را
 حاصل نمودیم و در کوچه خیابا زندگی میکردیم . در
 در صفحه ۵۰ دنبال کنید



و حیدر و متعلم لیسه آمنه ندزی!

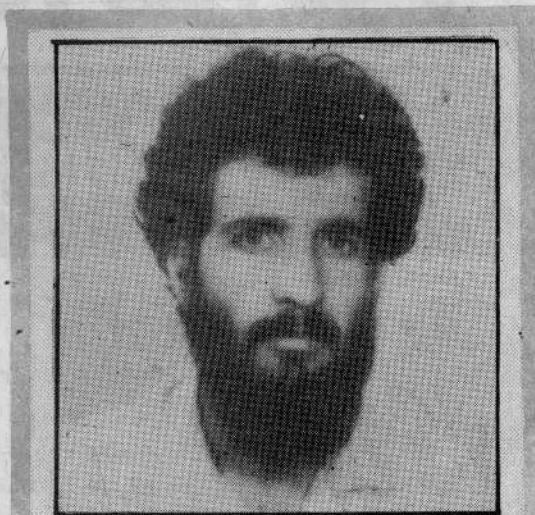
د رمورد زندگی چی گوته فکرسی کی؟
 زندگی زیباست من به زندگی عشق میروم. هر لحظه
 زندگی قابل استفاده است و چه خوبست که آدم
 بتواند از هر لحظه زندگی استفاده نکند نماید.
 زندگی کردن در فضای صلح و آرامی بسزیه
 گترین نعمت انسان است.

گاه فروشنده مغازه شهینشاه:

از این که در پهلوی تحصیل دگانه اراستم راضی ام. چرا که تحصیل عالی خود را متعجب
 میکنم و هم یک عاید خوبی برای خانواده تهیه میبازم.

خالد فروشنده:

گام عمل در زندگی هر اید برای همیشه درسی بوده؟
 خریدن یک ویل یوگست که سر انجام مال ندزی بر اید و در دوسر زندگی راهم برای من وهم
 برای خانواده ام ایجاد کرد.



فرض محمد محصل پوهنتن ژورنالیزم
 گاهگاهی در مغزت چی موچرخد و چه چی ممانندیش؟
 به این که آباروزی خواهد رسید که مک قتیالهیست سرشناس دنیا باشم
 چنان قتیالهیستی که در مسابقات بین المللی افتراک نمایم
 یک نفرمانی راه دست اورو و کشور ما در میان کشورهای جهان نامور
 شود. این آرزوی بزرگ و یگانه ام است.



تور...
 مستقیم تربیت بدنی:
 موردی را که فعلا اکثر جوانان
 نمی بینند و زیاد طرف بستند
 نیست. تعدادی از آنهایی
 در اروپا لباس میپوشند
 و اینها را با لباسهای
 دیگران اشتباه میکنند. زیرا
 لباس به عرض و شمار
 بستن به سلیقه آنها بستند
 و اینها را با لباسهای
 دیگران اشتباه میکنند. زیرا
 لباس به عرض و شمار
 بستن به سلیقه آنها بستند

عاشق امانم بزم کیم

ایضاح التحصیل دانشکده زبان و ادبیات
رشته الهی است (از چهار سال به اینسو
شعر میسراید تقریباً در تمام تصویرها پرداخت
هایش (مشق) به رنگ رد پایی به جا
گذاشته است وقتی در این مورد از او پرسیدم
گفت: این را ریخته ام کمن عاشق استم
و همان تصویر را به شعر میردن و امیدارد اما
به گفته همان شاعر بزرگ نمیدانم بر چه
چیزی با چسب کس؟

پرسیدم: مگر چنین چیزی هم ممکن است
گفت: هم اکنون که سخن شده است
ساجده بیگلاری در برابر پرورش بگفت
اساما: نمیخواهم هیچ چیزی را از شعر بیاورم
تا به کیم، هدم صرف بیان است بیان آنچه
که ذهن و روان مرا بر میساند به همین دلیل
است که حرفها به همدیگر بچسبانم و یکدیگر
نیستند پیوسته موضوع میزدند و در یکدیگر
حالات و زندگی پیدا میکنند پرسیدم: در این
از یک شعرتان از روز پنج (شیطان) (شوق)
(حوا) (بچه خنجر) (ادم) (گفته اند و کس
در آن نشانه بر از عشق) (تو ایتم میسران
پرسید: چرا این شعرها را بر سر دیوارها
زیاد دارید؟

در آن سروده (مشق) یاد شعر (آیند)
و نیاز است بدان داشته ام وقتی در وضع
چون گفتم است
دام میخواهد همه زبان
استعداد خوشبختی تمام
از زبان شکفتن هر روز شعر
گفتم: تا به وقت شعر بر این سرود
گفته و تا وقتی شعرهای سروده ام بخواند
هند که سرود شوند
تا آخرین پرورش: همین حالا چسب میخواهم
پاسخ: من چیزی نمیخواهم، دل من میخواهد
(وید و تا بنگه در انتظار پرورش بگفتی به پاس
ادامه داد.)

دل من میخواهد

دل من میخواهد
که به روی همه حاشیه ها
بوی دل بزرگ
به دور شکفتن آفاق
به آن آینه ها
به گداز ستارگان
به برگ کتاب
تا نای ترا بچسبم
با خطوط شکفتن آینه در رفته
باری صد سیاه و سیوس
بار دوم هزاران بار
و همه مردم این شعر
تعمیر از نظر
ساجده بیگلاری



Brecyna

10/10/56

نوروز آواروگان

گوئید به نوروز که اسال نیاید در کشور خونین کفتان به نگشاید
 بلبل بچمن نغمه شادی نسراید مامزده گانزالب پختند شاید

خون می دمد از خاک شهیدان وطن دای

ای دای وطن دای

گلگون کفاز چه بهار چه زمستان خونین جگر آن را چه بیابان چه گلستان
 در کشور آتش ز دو در خانه دیزان کس نیست ز ندبور بر خار استیما

کس نیست که دوز دین ده کفن دای

ای دای وطن دای

از سینه بزرگ تو خون می دمد امروز از خاک توستی و جنون می دمد امروز
 آن لاله چه دیده که نگون می دمد امروز وان سبزه چه از زر دوزبون می دمد امروز

سرخست بخون پا و سر سرد و سمن دای

ای دای وطن دای

ای برهنه پا سرد و سر آرزوی تو سردار و سزاوار نهج سرنار تویی تو
 دشمن شکن و فاتح و سرباز تویی تو فرمانده این خاک را آغاز تویی تو

غیر از تو کسی نیست درین ز کهن دای

ای دای وطن دای استاد سخن خلیل الله خلیلی

حرف و وقت ماما شوخک دست از شوخ مری ولاد

قرار بود ماما شوخک سوالات رسیده به ادا ره رادین ماه پاسخ بد هند اما از اینکه شایعه ازدواج دوش در مطبوعات خوانده شد اما هم اطلاع گرفتیم که مو صوف واقعا به درد کمر مبتلا شده اند زیرا خانه شان در باران های اخیر تنگ شده است و ناگزیر در نهایت ماما شوخک یکی از کارمندان مجله این سوالات را پاسخ داد .

چرا مرد های زن دار نمیتوانند دوسه باره ازدواج نمایند اما مجردها یکبار هم قادر نیستند ؟
 * بخاطر آنکه راه ازدواج را بلند اند .
 اما راست است که غوث زلمی بار دیگر حج مرود ؟
 * قصد دارد اما شاید به ترکستان برسد .
 اگر شما فرهاد دریا مینویسد شعر های کی را میخواندید ؟
 * شعر کسانی را که در مجموعه خود اجازه خواندن انرا میداد .

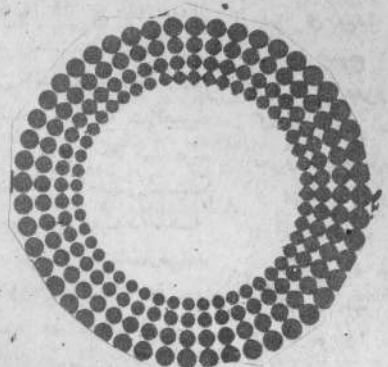
* تفریها ده سال است کسی به این سوال جواب نمیدهند .
 چرا خواننده کان سپارون راهبتر جوانان تشکیل میدهند ؟
 * مگر ماما شوخک هم از جمله جوانان است چرا بازار طنز نویسا درین روزها گرم است ؟
 * خدا خانه شماروالی را آباد داشته باشد .
 چرا سپارون به وقت و زمانش از چاپ منبرایسد ؟
 * مسوولینش نیز همین سوال را مینمایند .
 رئیس همیسی چی معنی داره ؟
 * یعنی رهس ادا ره بی که چندین

چرا درین اواخر زیادتر باطفال به سینما میروند ؟
 * بخاطر یک فیلم های تلویزیونی را انقدر در ناوقت شب نمایش میدهند که همگی اطفال به خواب میباشند .
 اگر دختران پوهنتون ارایش نکنند چی واقع خواهد شد ؟
 * بچه های پوهنتون به خوبی در سبک پشان را ادا می خواهند داد .
 قصاب اغنا ممالد زورناست کسی را ممالد ؟
 * خودش قصاب را .

نتیجه پرسیدید

با پاسخ گرفتیم

چرا در ستان برق و در تابستان آب کمین میشود



وزارت را رهبری کند .
 چرا تنظیمات شاروالی کتابت رادر دریای کابل میاندازند ؟
 * پس در کوچه ها و جاده بنداژد .
 چی وقت ماما شوخک از شوخی هاست خواهد کشود ؟
 * هر وقت از کردردی نجات پیدا کند .
 چرا در مکروپان هاجه ها همه با غولک میگردند و در پی شکار گجفک شومه دهلز ها و مکاتب را می شکنند ؟
 * بخاطر یک والدین شان توانایی خرید گوشت گوسفندرا ندارد .
 همسایه های مامعولا کتابت هان را از منازل بالا به پایین میریزند ما چی کنیم ؟
 * شما انرا با احترام زناه دوباره بمیالا بپرسد .

اگر عکس های بعضی هنرمندان به تکرار در بعضی مجلات چاپ نشود مجله از پای میماند یا هنرمند ؟
 * خواننده به چاره .
 ایامه راستی هنرمندانی که هر شب در تلویزیون آهنگ های شان نشر میشود جادو میکنند ؟
 * اگر هنرمند جادو نکند مسوولین نشر که جادو میکنند .
 میگویند ملی پس قبرستانی از موشها دارد ه ایما شما گورکن این قبرستان را موشناسد ؟
 * کسانیکه می شناسند چی از دست شان میاید که ما بشناسیم .
 چرا در زمستان برق و در تابستان آب کمین میشود ؟
 * بخاطر یک زمین کروی است .
 علت آن چیست که میگویند میزمدور داریم ولی در میز مستطیل میشنند ؟
 * از دیاد چوکی !
 وقتی که آدم به تلویزیون مینماید چرا خوابش میرود ؟
 * هیچ در برابر تلویزیون بیدار ماند ه نتوانستم که این سوال خوب را جواب میدهم وقتی که ما مورین به خاطر کار در دفتر میایند ه چرا جله دارند ه زود به خانه برونند ؟

خواندیم که:

شهرکش در خلواره ملاک به دنیا
 تر بخش نخست سرگذشت تهور
 جهانگشا خواندید که وی در شهر
 گش در خانواره ملاک به دنیا
 آمد. اما بنا بر استعداد که در
 دالعه علوم و فنون جنگی که
 داشت بیست و بار یکی از شاهان
 راه باز کرد و از آنجا به منصب
 سر لشکری و سپس به پایه پیک
 جهانگشا نایل آمد و نیز خواند
 بد که تیمور دوره کودکی و جوانی
 را چگونه سپری نمود وی برداشت
 هایش را از مسایل مذهبی حکایت
 میکرد تا اینجا که به او توصیه شده
 بود تا علمای دین را محترم بشمارد
 اینک دنباله آن.

من به تو توصیه میکنم
 که هرگز دین محمد (ص)
 را ترک مکن و پیوسته علمای
 دین را محترم بشمار و معام
 شرت با آنها دشمنان دینی
 را از یاد مبر و اگر میتوانی
 مسجد و مدرسه بساز و اما
 لیت را وقف مسجد و مدرسه
 بکن.

یکی از قایق که بعد از
 نمان نمانزده سالگی
 برای من اتفاق افتاد رفتن
 به سمرقند و ملاقات (امیر-
 کللال) بود (امیر کللال) بر-
 خلاف آنچه از نامش فهمیده
 می شود جز امرای نبوده بلکه
 در زمره عرفا به شمار می آمد
 و او را ((پیر)) می دانستند
 و پیوسته عده ای از مر-
 یدان در محضرش بودند
 و از وی استغاده می کردند.
 قبل از اینکه به سمرقند

بروم. ((عبدالله قطب)) نام
 ای نوشت و به من داد و گفت
 وقتی وارد سمرقند شدی
 این نامه را به نظر ((امیر-
 کللال)) برسان و او تو را به
 خوبی خواهد پذیرفت من
 به سمرقند رفتم و بعد از این
 که گرما به کسرم راه را
 از خود دور نمودم وارد محضر
 ((امیر کللال)) شدم و نامه
 ((عبدالله قطب)) را به او دادم
 ((امیر کللال)) در آن تاریخ
 که او لیلین پار او را دیدم پیر-
 مردی بود قهری بسیار
 ساله دارای ریش بلندی
 سفید اما چشم های درخشنده
 و با محبت و بعد از این که
 نامه ((عبدالله قطب)) را خواند
 نظر دقیق به من که در
 ذیل مجلس نزدیک در اطاق
 نشستیم ۶-۶۰ انداخت و
 گفت ای جوان بر خیز و کنار
 من بنشین تا من تو را بهتر
 ببینم من از ذیل مجلس بر-
 خاستم و خود را کمر ((پیر))
 رسانیدم و ((امیر کللال))
 گفت ای ((تیمور)) من اسم
 پدرت را شنیده ام اما او را
 ندیده ام و ((عبدالله قطب))
 می گوید که تو تمام قرآن
 را از حفظ داری و شعر اکثر
 شعرا را نامدا در عرب و عجم
 را میدانی گفتم بلی ای پیر
 طریقت خداوند حافظه
 این قوت را به من داده هر شعر
 را که یک بار بخوانم از
 حفظ می کنم ((امیر کللال))
 نفت آیا از اشعار ((اعشی))
 چیزی میدانی؟
 تو ضیح: اعشی یکی از
 شعرای معروف عرب است
 که به خصوص منوچهر شاعر
 معروف فارسی زبان قسمتی
 از اشعار او را به نظم فارسی
 در آورده است.

گفتم که من از اشعار
 ((اعشی)) چیزی نمیدانم زیرا
 اشعارش را نه خوانده ام (پیر)
 پرسید برای چه نه خوانده
 ای؟ گفتم برای اینکه اشعار
 ((اعشی)) غزل است و تشبیب

من از غزل و تشبیب نفرت
 دارم.
 توضیح کلبه تشبیب از
 زنده عربی شب شب یعنی
 جوانی است و با شعاری
 اطلاق می شود که در آن شعرا
 زیبا می و جوانی را وصف
 میکنند.
 امیر کللال گفت تو که
 جوانی فاضل هستی نباید
 از غزل و تشبیب نفرت داشته
 باشی چون غزل و تشبیب
 وسیله ایست که شعرا بدان
 وسیله اسرار عرفان را بیان
 می نمایند و چشم و ابرو
 خال و می و معشوق اصطلاح
 حائس است برای بیان اسرار
 عرفانی به طوری که فقط
 کسانی که اهل راز هستند

مرا صحت کردی از هر پیک
 از این کلبه ها ذره ای بخور
 و بقیه آنکاه دار و مس
 پیش بیسی می کنم که هفت
 اقلیم جهان مطیع فرما شود
 خواهد شد. وقتی ((امیر-
 کللال)) این پیش بینی را کرد
 هفتصد و پنجاه و دو سال
 از هجرت نبوی می گذشت
 و من تصور نمی کردم پیش
 گوئی او به حقیقت بیبوند
 ولی بعد از مراجعت به ((کسی))
 پدرم گفتم که ((امیر کللال))
 مردی است بزرگ و دارای
 کرامات و نبویه دستور او
 عمل کن و از هر کلبه ذره
 ای بخور و بقیه آنکاه دار
 من چنین کردم و امروز
 فهمم که آن عارف سال خور-

تیمور

فهمند و نامحرم بدانها
 نبرد. بعد ((امیر کللال)) یکی
 از غزل های ((اعشی)) را خواند
 و بعد از خواندن غزل گفت
 تو که شعر عربی و فارسی
 را بعد از یکبار شنیدن حفظ
 میکنی این غزل را که من خوا-
 نم تکرار کن و من بلافاصله
 آن ده بیت را تکرار کردم.
 پس از آن ((امیر کللال))
 خادم خود را طلبید و کلبه
 خواست. خادم رفت و بعد
 از چند دقیقه با یک ظرف پر
 از کلبه مرا جعت کرد.
 ((امیر کللال)) هفت کلبه را
 از ظرف برداشت به من
 داد و گفت وقتی به ((کشی))
 رده چیزهایی را پیش بینی
 می کرده و می فهمیده که من
 در آن موقع قادر به استنباط
 آن نبودم آنچه ((امیر کللال))
 گفت به حقیقت بیست و هفت
 اقلیم جهان مطیع من شد. پدرم
 از یک استاد شمشیر بازی
 به اسم ((سیر طرحان)) دعوت
 کرد که بیاید و فن شمشیر-
 بازی عالی را به من بیاموزد.
 من تا آن موقع شمشیرمیزدم
 ولی نه آن طوریکه با پدر-
 شایده ((سمر طرخان)) در
 اولین روز مبارزه با من
 تعلیم کرد یک طناب دراز
 با خود آورد و دست راست
 مرا به وسیله طناب به بدن

بست و گفت ((تیمور)) اینک
 تو مانند کسی هستی که پیش
 از یک دست تپا زد و آن دست
 چپ می باشد. بعد برای رسم
 توضیح داد که در میدان جنگ
 یا در موقع مبارزه دو نفری
 حریف می کشند که دست
 راست خصم را که مسلح
 به شمشیر است از کمر بکنند
 یک ضربت نیزه یا سیر
 برای از کار انداختن دست
 راست کافی است و مردی
 که با دست راست شمشیر
 میزند بعد از این که دست
 راستش مجروح شد فرقی
 با مرد ندارد.
 وقتی به امارت رسیدم
 ((سمر طرخان)) پیر شده
 دندانهایش فرو ریخته بود

من از دشمنان دورم جوانی
 خود انتقام نگرتم زیرا پس
 از این که به امارت رسیدم
 فرما نمودی شر ق و غر ب
 جهان شدم دشمنان دورم
 جوانی که در آن عهد در نظرم
 بزرگ بودند طور حقیر
 شدند که شرم میگردم آن
 موجودات ناتوان و ذبون
 را مورد خشم قرار بدهم.
 انسان تا وقتی کوچک و نا-
 توان است دشمنان را بزرگ
 می بیند ولی بعد از این که
 بزرگ و توانا باشد دشمنان
 قدیم طوری در نظرش حقیر
 جلوه من نماید که ننگ ندارد
 از آنها انتقام بگیرد.
 با اینکه جوان بودم و با
 فضای قدرت جوانی اسب

جلال الدین روی سرایینده
 اشعار مثنوی عقیده به
 آزادی مذهب داشته و تمام
 مذاهب را محترم بشمرده و
 می گفته که هیچ مذهب بر
 منزه دیگری مزیت ندارد در
 صورتیکه من عقیده داشته
 و دارم که مذهب اسلام بر
 تر از مذاهب دیگر است
 است و این را منبای تصصیب
 مذهبی نمی گویم بلکه
 از روی دلیل اظهار میکنم.
 دلیل من قوا نین مذهب
 اسلام است و اگر قوا نین
 مذهب اسلام را با قوا نین
 مذاهب موسوی و عیسوی
 مقایسه کنید معلوم خواهد
 شد که مذهب اسلام بر تراز
 مذاهب دیگر است در قوا-

این دنیا با شند و هم در فکر
 دنیا دیگر. ولی از خواندن
 کتاب ((گلشن راز)) تا لیف
 محمود شبستری لذت بردم
 یا اینکه سر آینده اشعار
 ((گلشن راز)) شرحی هفت
 اما می بود. اشعار شجاع
 به خدا و مبداء و ماد خیلی
 در من اثر کرد.
 من به قدری از خواندن
 ((گلشن راز)) لذت بردم که
 بعد از این که از ربا بیجان
 را به خون و آتش کشیدم
 از قتل عام سکنه ((شبستر))
 خود داری کردم زیرا سر-
 بند ((گلشن راز)) شبستری
 بود. روزی که من به
 ((شبستری)) رسیدم مردم از
 نیم جان گر ریخته بودند
 من چارچی فرستادم که چار
 بزنند که سکنه ((شبستر))
 مرا جعت نمایند و با آن هیا
 قول داده می شود که چار
 مال و ناموسشان در امان
 خواهد بود.
 مردم که امید نداشتند امیر
 شرق و غرب جهان و عده
 دروغ نیند حد مرا جعت کر-
 دند و وارد خانه های خود
 شدند من دستور دادم که
 سکنه شبستر را سر شماری
 نمایند و معلوم کنند که چند
 تن از مردان و زنان عشر
 شان با زها نزد سال بیشتر
 است و بعد از خاتمه سرشمار
 ری معلوم شد که در شبستر
 ((۲۸۹۱)) مرد و زن زنده می
 می نمایند که پیش از پانزده
 سال دارند و من دستور
 دادم که به هر یک از آنها پنج
 مقال طلا بدهند و هیچکس
 طلا بین سکنه ((شبستر))
 سرمد احساس رانستند که
 من چرا آن زر را بین سکنه
 ((شبستر)) تقسیم نمودم و
 من هم نیت خود را با آنها گفتم
 زیرا عوام الناس استمداد
 ندارند که به نیت دانشمندان
 صیه می کند که هم در فکر

تیمور و اهل کاشان

دیگر نمیتوانست گوشت
 و بان خشک و خیار بخورد
 و دانه های انا را بوجود
 و من خدمت گذشته او را
 فراموش نکردم و مستوری
 کافی برای پیش مقرر نمودم
 که مدام العمر به راحتی زنده
 می نماید. از آن گذشته
 من بعد از این که به امارت
 رسیدم هیچ یک از استادان
 و دوستان قدیم را فراموش
 نکردم و به همه یا مستوری
 دادم و با این که در قرآن
 نوشته است ((السن بالسن
 والا ذن بالاذن)) یعنی بجای
 دندان دندان بکشید و به
 جای گوش گوش ببرید

تا ختن و نیزه پرا نیدن و تیر
 انداختن و شمشیر زدن و
 کشتی گرفتن را دو سنت
 میداشتم از تحصیل علم
 غافل نبودم. در آن موقع
 دو کتاب را که هر دو به زبان
 فارسی نوشته شده است
 خواندم یکی ((مثنوی)) تا لیف
 جلال الدین روی و دیگری
 ((گلشن راز)) تا لیف شیخ
 محمود شبستری.
 هر دو کتاب شهر است و
 من از خواندن کتاب مثنوی
 خوشم نیامد و بر عکس از
 خواندن کتاب ((گلشن راز))
 لذت بردم علت نفرت من
 از کتاب مثنوی این بود که

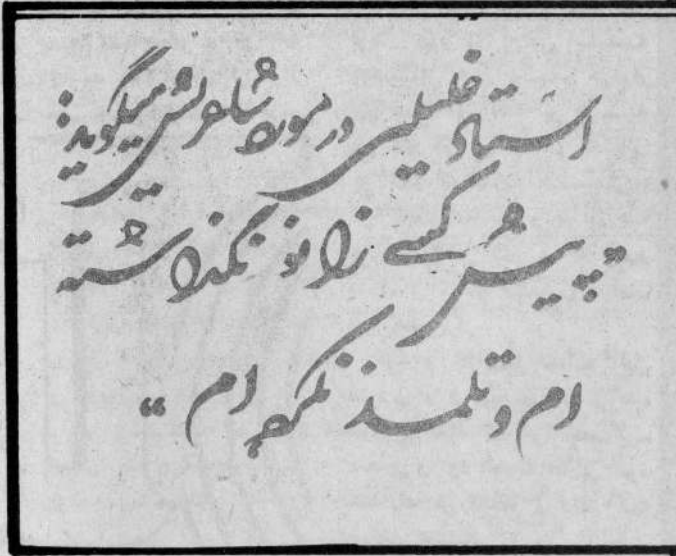
نبن مذهب موسی فقط به دنیا توجه
 شده و از آخرت ذکری به
 میان نیامده است و تو گوئی
 که زنده می نماید بعد از مرگ
 هیچ وجود ندارد. در قوا-
 نین مذهب عیسی فقط به آخرت
 توجه شده و تعالیم عیسی مربوط
 به آخرت است و گو چگترین
 توجه نسبت با هور دنیوی
 ننموده است و مثل این است
 برای عیسی این دنیا وجود
 نداشته است. ولی در قوا-
 نین تعالیم پیغمبر اسلام هم
 به دنیا توجه دقیق شده هم
 به آخرت و به مسلمین تو-
 صیه می کند که هم در فکر
 بقیه در صفحه (۱۷۹)

این وقت استاد به مکتب اصول دفتری شامل شد و یکسال بعد از آن فارغ و به سمت مأمور دروزارت ما لیه مقرر شد ((

استاد انورین باب گفته است :
نقش زشتی که من شدم مجبور
تاشدم در وزارت می ما مور
روزها رفته حاضری دادم
تاسر شام نوآوری دادم
کیست ما مور اختیار فروش
بازاد بسار زانهاد به دوش

نجیب الله خان در باره احوال استاد در دوره حبیب -
الله کلکانی چنین میگوید :

((... امیر حبیب الله کلکانی در شب دوم به قدرت
رسید تشمن، استاد عثمان جان را در قصر گلخان خوا -



استاد فطیر در موشامه میگوید:
پیشتر که نلفونگنه شسته
ام و تلمذ نگم ام

ست به مجرد دیدن ما ازجا بش بلندشد . هشتی اوسکه -
ها بی را که تازه به نام خودش ضرب زده شده بود بسا
دستان خود به جیب های ما گذاشته مارا رخت نمود ؛
چندروز بعد دوباره استاد را خواسته به صفت سرمشقی
حضور مقرر نمود . به تعقیب آن استاد و وزیر صاحب
عبدا لرحیم خان را به خاطر بیعت گرفتن به هرات ، مینه
و بالاخر با فرستاد که در ختم این سفر استاد به صفت
مسئو فی مزار مقرر شد . پس از زوال حکومت حبیب الله -
کلکانی استاد با هژده نفر به شوروی بناه برد . بعدا
نادرخان به او اجازه آمدن به وطن داد به هرات رفت و
یکتیم سال در آنجا نزد نایبسالار عبدالرحیم خان
(وزیر صاحب ماما یم) بود . در زمان صدرت ها شمشخان
او را از هرات به کابل خواستند بکرو ز به خانه
استاد رفتیم . استاد برا یشم گفت که از چندروز به ایسن
طرف خانه ما تحت تعقیب میباشد در همین اثنا دروازه
تک تک شد من رفتم دروازه را باز کردم دیدم که یک صاحب
منصب بولیس بود . بولیس ها مرا با خود به توقیف و
استاد را به زندان نازک بردند از قرار معلوم در همان روز
وزیر صاحب عبدا لرحیم خان ماما یم هم زندانی شده بود .

دسیسه ایکه برای ما ساخته شده بود ازین قرار بود که پای
وزیر صاحب را در شوروش قوم صافی کشانیده بودند ،
من و استاد یکسا لو چند ماه در زندان ماند یم ((

استاد در دیوار زندان نازک با ذغال قصیده (آه نیمه
شب) رانو شته بود که در قسمت از آن آمده است :
شد پنجم ماه خسته به زندان فتاده ام
قفل است روز ششم سرم این شوم در همی
برادر استاد ادا مه میدهد :

((پس از رهایی از زندان به قند هار تبعید شدیم نه مامور
قند هار بودیم وقتی که شاه محمودخان صدرا عظم به قند
هار آمده استلا قصیده ای به این محتوا برایش تقدیم نمود :

خدای داند و من دانسم و جهان داند
دزین قضیه ندارم دگر دلیل و شهود

شاه محمودخان تحت تاثیر همین قصیده و با آگاهی از
بیگناهی مادر این مسئله را رفع کرد به کابل آمد یم ،
استاد به صفت معاون ریاست پوهنتون مقرر شد . بعدا
مجلسی مجلس وزراء رئیس مستقل مطبوعات ،
مشاور مطبوعاتی شاه و وکیل مردم جبل السراج درو لسی
جرگه شد . هنگامیکه استاد وکیل مردم جبل السراج
ولسی جرگه بود یک روز میان او و سید قاسم رشتیا مشاجره
روی یک مساله بلند شد و استاد با عصیانیت به سردار -
ولی در نیلگون گفت که شما قاسم رشتیا را تحریک میکنید
که مقابل من در شورابرخیزد بعد از آن محلهما شمشو نوال
به خانه استاد آمده گفت : ((سما خیلی خسته شده اید به
هر کشوری که لازم می بینید می توانید به صفت سفیر
بروید))

مرا حل بعدی ما موریت های دیپلوما نیک خود را استاد
در یک مصاحبه اش اینطو شرح میدهد :

((... به جده سفیر شدم باز در بغداد سفیر شدم ، علاوه
بر بغداد سفارت دمشق شیخ نشین های خلیج واردن
نیز به عهده من بود... بعد از نور ۱۳۵۷ که با سپور تهر
گرفتند و مرا از سفارت بر طرف کردند من بولندا شتم
بن علما ی بغداد کمک کردند ، به کمک حلقات علمی بغداد رفتم
به المان و از آنجا به امر یکسار رفتم خودرا معالجه کردم .
بادریغ و درد که استاد بزرگوار دور از وطن و در دیار
غربت باقی سالها ی عمر شردا بسر برد . ولی حتی در شرایط
دشوار غربت و آواره گی هم یک لحظه از یاد وطن غافل
نیود و در آخرین دم زنده گسی اش میگفت :

ای وطندا ری حیارک بی اگر اینجا رسی
جز خدا و جز وطن حر فی میا در بر زبان

استاد در غربت آثار گرانبهای چون ندرسا یه های
خیر ، ما تم سرا ، شب های آواره گی ، عیارخرا سان و
آثار بیشمار منطوق و منشور دیگر آفرید . استاد قسبل از
دوران غربت بیش از بیست و یک اثر شعری ، تحقیقی ،
علمی ، تاریخی آفرید و بیش از پنج اثر غیر مطبوع آماده
چاپ داشت که امید وار یم مقامات مسوول به چاپ و
تجدید چاپ این آثار اقدام کنند . استاد دارنده نشان
آکادمیک فرانسه ، عضو انجمن نویسنده گان بین -
المللی آسیا - آفریقا و عضو افتخاری آکادمی تاریخ افغا -
نستان بود .



شخصیت استاد خلیلی دارای ابعاد گسترده میبا -
 شد . در شخصیت او خلیلی شاعر ، خلیلی صوفی ،
 خلیلی عاشق ، خلیلی مجدد ، بسند ، خلیلی ،
 ژورنا لیست ، خلیلی محقق ، خلیلی عیار و خلیلی دانشمند
 همزمان تبلور یافته است .
 از دیدگاه قصایه اش او رامیتوان فرخی دوران مانامید
 و در ارادت صوفیانه اش به مولانای بلخ و مثنوی های
 شورانگیزش چون (کودکی برخاست از ام البلاد) و
 داستانی بایزید تائیسرات روحانیت حضرت مولانادر
 شخصیت او دیده میشود .

همین استاد بزرگواراست که به یاد وطن درآثارش سو -
 زنده ترین ناله ها را سر داده میگوید :
 ناله خاگر کن افگند بیساده وطنم
 و طنا و و طنا و او طنا و او طنا
 استاد روحیه عمیق ملی و ضدیت و صف ناپذیر با
 استیلاگری بیگانه داشت چنانچه در شعر ((آخرین -
 سوار)) تباهی لشکر انگلیس را اینطور تصور میکند .
 جنگ جویمان دلیر افغان شیرمردی و شهادت کردند
 بر سر چشم کبود آن فرنگ چه بگویم چه قیامت کردند
 در ناله های استاد سوز و گداز پیر هرات و خواج
 ابن سعید ابوالخیر را می بینیم که میگوید :

الهی اشک جیشی سوز آهی
 فروزان خاطر ی و روشن نگاهی

زهر سو بسته شد در های امید
 کلیدی رخنه یی را می بناهی

استاد مردی بود نهضت پذیر و مجدد بسند که باری
 بر تائید همین گفته ، از او میخوانیم :
 پژمرد گلی باغ تمنای تو ای زن
 افسرد سخن بر لب گو یای تو ای زن
 کم شد شرد از بوق شجالی تو ای زن
 بستند به بازوی تو ای تو ای زن
 زنجیر جفا و ستم و جهل و مکر

خلیلی زانیتوان با این نوشته های قصار معر فسی
 کرد مجامع فرهنگی و تحقیقی ما باید به خاطر شناخت این
 فرزانه مرد قلمرو شعر ، ادبیات ، تاریخ و تحقیق زمینه
 های پژوهش و کاوش را درآثار او مهیا سازند . جادارد

شماره (۱) نایب سالار عبدالرحیم خان شماره (۱) استاد خلیلی
 شماره (۷۵) برادران استاد (نجیب الله خان و عثمان ج
 که به خلیلی بگوئیم :
 صبر بسیار بیاید پندی پیر فلک را
 تا دگر ما در گیتی چو تو فرزند براید
 امروز در قلمرو ادبیات و فرهنگ شرق به ویژه قلمرو
 ادبیات فارسی دری خلیلی آن نامی نامیست که ملت ما و
 در تمامیت زبان فارسی دری به آن میبالد و مباحثات میکند .
 خلیلی ! بدیلت ندیده زهان
 خلیلی ! امثال نجیده زمین
 درو دی زهند و کش شیرزاد
 تراباد تا پشت عرش برین

دملروندو

ناخواله ...

۲۳۰ مع پانی

به دی رنخ دیر اخته کسان د
 جراحی له همدی عمل وروسته
 می له دی جی دلاس قدرت او
 یا کار کول می تغییر موندلی دی

له درد خجه خلاصییری :مانیای
 لرخه دوام وگری ترخو دلاس
 کرخت والی بیخی له منخه لای
 شی .
 که خو کاله دلاس به کرخت
 والی اخته یاست نیایی دلاس
 کار کول بیرته به لومرنی حالت
 غیر ممکن وی . دیر کسان جی
 ددواوو لاسوله درد خجه رنخ
 وری بنه به وی جی یولاسس
 عملیات کری که بنه نتیجه یی
 تر لاسه کره - بل لاس دی هم
 دجراح لاس تهور کری

منجیمور ...

بقیهاز صفحه ۴۱

بعضی از مسایل غامض
 حکمت را برایم حل نمود.
 وقتی به هیجده سالگی رسیدیم
 پدرم تمام کارهای خود
 را به من واگذار کرد و گو شد
 نشینی اختیار نمود و بقیه
 عمر را به عبادت گذراند .
 ولی من برای این که بتوانم
 بر ثروت پدر بیفزایم احتیاج
 به کاری داشتم لذا تصمیم
 گرفتم که وارد خدمت یکی
 از امرای ما و راءالنهر
 شوم .

خود سکنه ((شبستر)) هم
 ندا نستند که برای چه از
 احسان من برخوردار شدند
 و اولین بار من علت آن احسان
 را در این جا ذکر می نمایم
 خواندن کتاب ((گلشن راز))
 خلیلی ذهن مرا روشن کرد و

راهپیمایی مرتب‌بار

قرار می‌گیرد. اگر چه ارقام را به شده درباره انتشار در مرزهای ایدس کاملاً نسبت نبوده با آن هم تحقیقات اساسی در کشورها می‌مختلف انجام می‌افته است که همه این تحقیقات آینده خیلی‌ها وحشتناک را مورد تأیید قرار می‌دهند. دکتر (لایتریبو) بلژیکی دربارۀ (این حقیقت دارد که اخیراً رسیدن راهپیمایی خیلی قابل‌تشیویش است، حتی بعضاً امید به بهتر شدن اوضاع را از دست می‌دهم. هرروزه به صورت خیلی وحشتناک تعداد مبتلایان در آفریقا افزایش می‌یابد. اینها بر ارقام ارائه شده سازمان صحت جهانی بیشتر از نصف مبتلایان در مرز ((ایدس)) درجهان را آفریقای جنوبی تشکیل می‌دهند. (در حدود هشت میلیون نفر).

تا این اواخر کشور (زیمبابوئی) از جمله کشورهای آفریقای جنوبی بشمار میرفت که مرزهای ایدس در آنجا راه نیافته بود. اما به بختانه در نتیجه تحقیقات طبی و لابراتواری که در سال ۱۹۸۴ انجام یافت، روشن گردید که انتشار این مرز مهلک به صورت خیلی وحشتناک آن در این کشور راه یافته است. (تعداد مبتلایان بیشتر از ۱۰ فیصد اهالی شهر نشینان را تشکیل می‌دهد.)

تهدید بزرگ برای اطفال:

بنابر اظهارات دکتر (جینا) ممکن است در حدود نیم میلیون طفل نو زاده قاره آفریقا هم‌راه با ویروس ایدس تولد یافته‌اند. با کمال تأسفک اکثریت آنها بعد از چندروز و یا ماه‌چشم از جهان بسته‌اند. تا اواخر سال ۱۹۹۲ بیشتر از نیم میلیون طفل دیگر مبتلا به ایدس تولد خواهند شد. به کمک واکسین کردن آنها در این اواخر تعداد زیاد اطفال از مرگ احتمالی نجات یافته‌اند. علاوه بر آن مشوره‌های تدویر کنونی نسبتاً برای مادران حامله کمک بزرگی نموده‌است. (بیشتر از ۶۲)

در آفریقا

در برخی مناطق آفریقا
بیشتر از ۲۰ فیصد
بزرگسالان مبتلا به
ایدس هستند.

به کمیان اغلب در شرایط کنونی دردناکترین و غم‌انگیزترین حالت را بر مردی دارد که جگر گوشه‌های کوچک و بزرگ خود را به خاک می‌سپارد. در کشورها یکیه مرض وسیعاً انتشار یافته است. (اوگاندا) زنان و مردان به خاطر وحشت از مبتلایان به آن حتی از تشکیل زنده‌گی مشترک اجتناب می‌ورزند. (حادثاتی زیاد وجود دارد که ازدواج باعث انتقال مرض به جانی‌ها می‌گردد. به دلیل اینکه اکثریت مبتلایان به مرض در گذشته‌های چند نودری مبتلا گردیده‌اند و مرز ایدس در یک سال انسان را گوارتری در برابر مردمان این‌قاره قرار دارد. به دلیل اینکه انتقال دهنده گسان ویروس ایدس در بین بزرگسالان به پنج‌میلیون و در بین اطفال صدها هزار تن می‌رسد. انتشار و انتقال مرض در آینده نزدیک به صورت وحشتناک توسعه خواهد یافت. به خاطر وحشت از آینده، رهبران کشورهای آفریقای جنوبی از خود می‌پرسند: هرگز ناپهنگام و غیر طبیعی اکثریت اهالی جوانان جوان کشور را چه تأثیرات منفی را در اوضاع اقتصادی، سیاست و زنده‌گی آینده کشور به جا خواهد گذاشت؟

دگرگونی‌های جدی در زنده‌گی مردمان آفریقا در حال وقوع می‌باشد. در تمام قاره آفریقا برای اولین بار به صورت آزادانه دروازه‌ها با مسایل جنسی جریه‌های صورت می‌گیرد. همچنان‌که صورت جلی رسم و عمنه داشتن چند زن تحت سوال قرار گرفته است. همچنان روحیه‌اشتی‌ناپذیری در برابر زنده‌گی بی‌بندوبار ایجاد گردیده و محلات بدکاره‌ها مورد هجوم مقامات امنیتی

در بخشی از مناطق آفریقا در هر فامیل حتماً یک تن را مرض ((ایدس)) به دیار ایستی فرستاده است. ویروس ((ایدس)) به راهپیمایی شوم خود بیش درسیاره‌ها ادامه می‌دهد. هیچ‌قدر توانا به حال نتوانسته است آن را متوقف سازد و نه دولت‌ها. در این احوال تنها راه مبارزه آفریقا از این مرض مرگبار متضرر گردیده‌است. با وجود تلاش‌های همیشه‌گی حکومت‌های آفریقای جنوبی جلوی گریز از انتشار مرض ایدس، این مرض واگیر همچنان به راهپیمایی شوم و مرگبار خود ادامه می‌دهد. شیوع ویروس ایدس در بعضی شهرهای آفریقا به نقطه اوج خود رسیده‌است. در شهر لوساکا (زامبیا) و کابومیلانا (اوگاندا) بیشتر از ۲۰ فیصد اهالی بزرگسال مبتلا به ایدس می‌باشند. در شهر هایکه فعلاً از ۱۰ فیصد اهالی منطقه انتقال دهند مابین ویروس استند. مبتلایان این ویروس به صورت مستمر سام آورده از دیار استخر قبلاً تصور میرفت که ایمنی ایدس محدود به ساحات کزی و شرقی آفریقا است که به مناطق دیگر انتقال می‌یابد. اما در اواخر سالهای ۸۰ ثابت گردید که ایمنی مرض کشنده تقریباً در تمام سر قاره آفریقا انتشار یافته و صحت این گم‌راهی در حال حاضر از شهرها به دهات و جا بیکه بیشتر بس نفوس این کشورها به سر می‌برند. انتقال گردیده‌است. عامل اساسی انتشار این مرض در آفریقا عملاً تا مس جنسی بوده. علاوه بر آن ایدس می‌تواند از تن سلی که یک مفت زیاد به آن توجه نمی‌گردید باعث عامل مسامحه‌آمیز و سهل‌انگاری انتقال این ویروس می‌گردند.

آیندهٔ صمیم و خطرناک:

مترجم: محمد علی...

ایدس و حساس‌ترین مرز قرن بیست

رسم و عادت
دانش‌پژدین
تحت سوال قرار
گرفته‌است

بارنخست سیاهپوستان

به ارزش نفت پی بردند

نخستین چاه نفت

به وسیله

چی کسی حفر شد؟



اگر چه نفت را (طلای سیاه) نامیده اند و آنرا در قطار فلزات قرار میدهند ولی باید گفت تاکنون فلزی در جهان یافت نشده که به اندازه نفت به بشر خدمت نماید. و به مقاصد مختلف از آن استفاده به عمل آید.

نفت تشکیلی است از بقایای موجودات خورد و بزرگ که هزاران میلیون سال قبل وجود داشته اند این مایع مفید در طبقات مختلف و در اعماق مختلف زمین قرار دارد فاصله طبقات نفتی با سطح زمین در نقاط مختلفه فرق میکند.

تاریخ دقیقاً به خاطر ندارد که چه کسی برای اولین بار نفت را کشف کرد. باید گفت که نفت از میلیون ها سال قبل در زمین بوده و در برابر دیدگان آدمی قرار داشته است. ذخایر نفت در بعضی نقاط

جهان به قدریست که این مایع پر ارزش به صورت چشمه از دل زمین می جوشد و جوهایی از آن به جریان می افتند.

بشر بار ها نفت را بصورت جوهای خورد و بزرگ دیده بود ولی واقعا نمی دانست که این ((آب غلیظ و سیاه رنگ)) چه است و چه بسا اتفاق افتاده که آدمیان با نوشیدن از چشمه های نفت جان خود را از دست داده اند و تجربه کردند که ((نفت ببرد نوشیدن نمی خورد!!))

یک روز بشر متوجه نکته عجیب شد آدمی دریافت در نقطه ای که چشمه های ((آب سیاه رنگ)) موجود است بیشتر از نقاط دیگر آتش - سوزی صورت می گیرد.

یک قبیله سیاه پوست مقیم جنگل های افریقای شما لی برای اولین بار متوجه شدند اگر این آب سیاه رنگ روی آتش

انداخته شود نه تنها آن را خاموشی نمی سازد بلکه آنرا شعله ورتر میسازد. این قبیله که در تاریخ بنام ((تاسایی)) یاد شده است پس از این ((کشف بزرگ)) نفت را در ردیف پرستیدنی های چون آفتاب و آتش قرار دادند. افراد این قبیله اولین کسانی بودند که برای روشن نگه داشتن همیشه آتشکده معابد مقدس خود از نفت استفاده می کردند.

یک جهانگرد انگلیسی در سیاحت نامه خود این طور مینویسد: سیاه بوستان، من و همسفرانم رابه یکی از معابد خود بردند و در آنجا با مایع عجیب سیاه رنگی آشنا شدیم که فقط جادوگر قبیله اجازه استفاده آنرا نداشت.

جادوگر هر چیز رابه این مایع سیاه می آلود و آنرا به آتش نزدیک می کرد آن شس

بطرز عجیبی می سوخت و شعله ور می گردید. البته این مایع در مقابل عجایب دیگری که من دیده ام هیچ است. تنها عیبی که از این مایع به نظر می رسید این بود که ((بوی بدی)) می داد و سر آدمی را بپندود می آورد.

قرن ها بعد، آنهایی که موفق به خواندن سیاحت نامه این جفا نگرد انگلیسی شدند دانستند که منظور او از ((مایع سیاه رنگ بدبو)) چیزی جز نفت نبوده است.

اولین کسانی که متوجه شدند از نفت می توان برای درمان استفاده کرد، احتمالاً قبایل سرخ بوستان امریکا بوده است.

سرخ بوستان برای مداوی زخم و مداوی بیماری های گوناگون از مایع سیاه رنگ و بید بو دوا های معجزه آسا ساخته اند قبیله معروف ((آباجسی)) از



جمله قبیله‌هایی است که جادو-گران ماهران می توانستند از نفت دوا های درمان کننده بسیار قوی بسازند . می گویند جادوگران قبیله ((آپاچی)) نفت رامفت دو هفته در زیر اشعه آفتاب قرار داده سپس آنرا با برگ خشک و چند گیاه جنگلی مخلوط کرده و بز آن ماده خمیر شکل می ساختند. این ماده خمیری شکل موارد استفاده زیادی داشت اگر آنرا روی بریدگی و زخم کسی می گذاشتند. زخم فوراً خوب شده و حتی از خون ریزی جلوگیری میشد افراد قبیله وحشی آپاچی برای رنگ کردن چهره های خود نیز از نفت ماده رنگی می ساختند و با مخلوط کردن گیاهان رنگی با آن صورت خود را رنگ آمیزی می کردند و به اشکال عجیب و غریب درمی آوردند .

نکته جالب توجه اینکه قبیله آپاچی به موارد استعمال صحنی نفت واقف شده بودند و لسی نمیدانستند که نفت ترکیبی است سوختنی و سوزاننده ! حتی به طوریکه در تالار غرب وحشی آمریکایی گفته شده سفید بوستان هنگام مبارزه با قبایل مختلف سرخ بوستان وحشی به کمک آتش زدن نفت آنها را شکست داده اند .

بدین ترتیب بشر در اولین

روز های ((درک ارزش نفت)) توانست به سه طریق یعنی صحنی - سوختنی و جنگی از نفت استفاده ببرد .

وقتی که بشری به ارزش نفت برد و اهمیت آن را دریافت بر ارزش نفت افزوده شد و دهقانانیکه تا چندی قبل زمین های خود را به خاطر چاه های نفت رها کرده بودند و روبه دشت های دیگر گذاشته بودند به جستجوی نفت پرداختند . نفت مایعی که بی ارزش و بی استفاده جلوه می نمود طلای سیاه نامیده شد . بدین ترتیب ناگاه نفت قرب و منزلت فراوان یافت و ارزش پیدا کرد . تا سال ۱۸۵۹ هنوز بشر نمی دانست که چگونه و به چه طریق به نفت دست یابد .

((ادوین . ال . دریک)) برای اولین بار در سال ۱۸۵۹ اولین چاه تجارتنی نفت را حفر کرد . قبل از این مردم هم کسانی بودند که برای حصول نفت چاه کنده بودند ولی او اولین کسی بود که برای استفاده تجارتنی یک چاه نفتی حفر کرد . با وجودی که از سال ۱۸۵۹ تاکنون بیش از یک قرن می گذرد هنوز هم ازین چاه که اولین چاه نفت دنیا است بهره برداری صحنی شود . در سال ۱۸۵۹ میزان و معادن نفت آمریکا مانند کاسه لریزی بود که با یک تکان سر

می رفت . در حال حاضر نفت ۷۵ فیصد از انرژی مورد نیاز آمریکا را تامین می کند .

پیش از آنکه ((ادوین . ال . دریک)) برای دست یافتن به نفت اقدام کنده نفت در آمریکا کاملاً ناشناخته بود . نفت در سطوح زمین در مناطق چون ((اوایل کریک بنسلوانیا)) دیده می شد و مانند جوی آب جریان داشت . در آن زمان کسانی که می خواستند از نفت بهره برداری کنند به این چشمه ها می رفتند و سطل و دولچه های شان را از مایع جاری پر می ساختند البته اکثریت سفید بوستان به علت سابقه که با سرخ بوستان داشتند می دانستند که این دسته مردم نفت را برای مسایل صحنی و طبی بکار می برند نفت را فقط بخاطر ساختن دوا و دارو با خود حمل می کنند .

بعداً چند تن از دانشمندان معتبر آمریکایی نظریه خود را

بیشتر به جستجوی نفت پیروانند . دانشمندان مذکور در متن اعلامیه خود پیش بینی کرده بودند که بزودی می توان با محصولات قابل عرضه به بازار تصفیه نود فیصد نفت خام تهیه نمود بعد از نشر این اعلامیه عده ای از سرمایه داران حاضر شدند تا مقدار ناچیز از سرمایه خود را در جریان استخراج نفت بکار ببرند .

این گروه بزودی اولین ((شرکت نفت)) دنیا را تشکیل داد و بنام «سنگا» خوانده شد . کمی نفتی ((سنگا)) بطور قاطع تصمیم گرفت که به جستجوی نفت بپردازد . زمین هایی را که در آن معادن نفت موجود است خریداری کرد .

این تصمیم شرکت سنگا برای شرکت های دیگر و تجار عده احسانانه بود و می گفتند که تجار و سهامداران این شرکت

جادوگران هر چیز را به مایع سیاه می آلودند و آتش میزدند تا اعجاب برانگیز

به تلاش مذبحخانه دست زده اند برخلاف شایعات بی اساس که در باره سنگا بر سر زبان ها بود این شرکت بسرودی پیغمبر (ص) (۷۲)

درباره نفت و اهمیت آن طی اعلامیه رسمی منتشر ساختند. این اعلامیه باعث شد که وضع نفت دگرگون شود و انسانها



رقچهای پیاوچای سبز

طبقات یا کف اتاق پهن میکنند تا تخیر تقریبی ۱۵-۵ درصد اب موجود در نسوج برگ صورت گیرد، تا عمل بعدی جای سازی که ما لشی ولو له کردن برگهای چای را آسان بسازد.

هر قدر گرمای این جاها زیاد باشد، قدرت جذب آن نیز زیاد ترخواهد بود. برگ چای را با نمک پخته و با نمک دیاستاز میباشند که این ماده در اثر پاره شدن انساج برگ آزاد گردیده با تانن موجود در برگ تماس کرده، با عسل اکسید پز شدن آن میگردد که نتیجه این اکسید پز شدن است. احتراق، خفیف است که رنگ چای را سیاه میکند و نیز برگها را حالت فزونی خود را از دست میدهد. بعد از برگها را در ماشین ما لشی ولو له میسازند. برگها را از غرابال گذرانده و برگهای لوله شده را از دستگیره میسازند و اینها را دوباره در ماشین ما لشی ولو فرستاده و عمل ما لشی ولو تکرار میکنند. سپس چای تخیر مینمایند و به این منظور برگ چای لو له شده را به اتاق تخیر میبرند (هوای اتاق تخیر سرد بوده معمولاً ۲۴-۱۷) درجه سانتی گراد میباشند. و این مقدار رطوبت آن فوق العاده زیاد میباشند (سپس چای حاصله را بعد از تخیر بقیه در صفحه ۶۲ -

بسیار از نادرا نخواهد بود که تا حال کسی چای نوشیده باشد. بیشتر از هزار ها نفر در پنج قاره به کشت و تهیه و تجارت چای مشغولند. چای، یک نوشیدنی خوب بوده که هر وقت نوشیده می شود، ددوقت تفریح های کوتاه هنگام دیدن دوست و یاقوام، چای را با لای میز میگذارند. چای، در آغاز، به عنوان دارو مصرف میشد، ولی از سده ششم میلادی به بعد در چین به عنوان آشامیدنی مفروح برای دفع تشنه گی و خسته گی مورد استفاده قرار گرفته است. شناسایی چای در اروپا تقریباً در اوایل قرن ۱۷ میلادی آغاز شده و به تدریج در دیگر کشورها مصرف آن رواج یافت. در اصل، چای سیاه و سبز برگهای یک بوته بوده که نظر به طرز ساختنشان از هم دیگر متمايز میباشند. برای کباب که بفهمیم چای سیاه خوب است یا چای سبز، طریق ساختن چای را مختصراً بدانیم. طریق ساختن چای سیاه: پس از آنکه برگهای بوته چای گردآوری شد، بعد از آن توپازین و تخمین ارزش برگها از حیث مرغوب بودن یا نبودن آن را با نازک و لطیف بودن برگها را به یکدیگر چای های ویژه برده و روی



ترخ کی وایی چای ددغو (وزر لرونکو سایبرایی میلنسو)) شمیر ممکن د زیاتیدو به حال کی شی. لک لک مصلو لا د اکتوبر او نوامبر به میاشتوکی دهی خاخره را الوزی مگردقیقه نیته به سختی سره به گو که کیدای شی. هندیان به به دی هیشکله باورونه گری چنی سایبرایی لک لک به وروستی سنبری د دوی دهیواد به سنکو وایی، که چیری وضع داسی وی نوخوک ددی ضمانت کولای شی چای دغه حالت به دنورو الوتونکو به باب همسم وی. سیمه ییز مطبوعات په دی باب لیکي چای دسایبرایی لک لکو وروستی سنبری بایند واوریدل شی.

نیولی دی. چای به هغه کسی دالوتونکو داستوگنی حالت او دهغوی د مهاجرت تکلازه هم به نظر کی ده. دهند اوشوروی اتحاد ترمنخ دسایبرایی لک لکو دساتنی به خاطر خبری روانی دی. به (۱۹۸۴) کال کی دهند او شوروی اتحاد ترمنخ به دی باب یوترون هم لاسلیک شو. دهند حکومت د افغانستان او پاکستان له حکومتونو خخه چای ددغو الوتونکو دلاری به سر- پراته دی غوښته گری چای به دی باب لازم تدابیر ونیسی. کار پوهانو دامیواری به

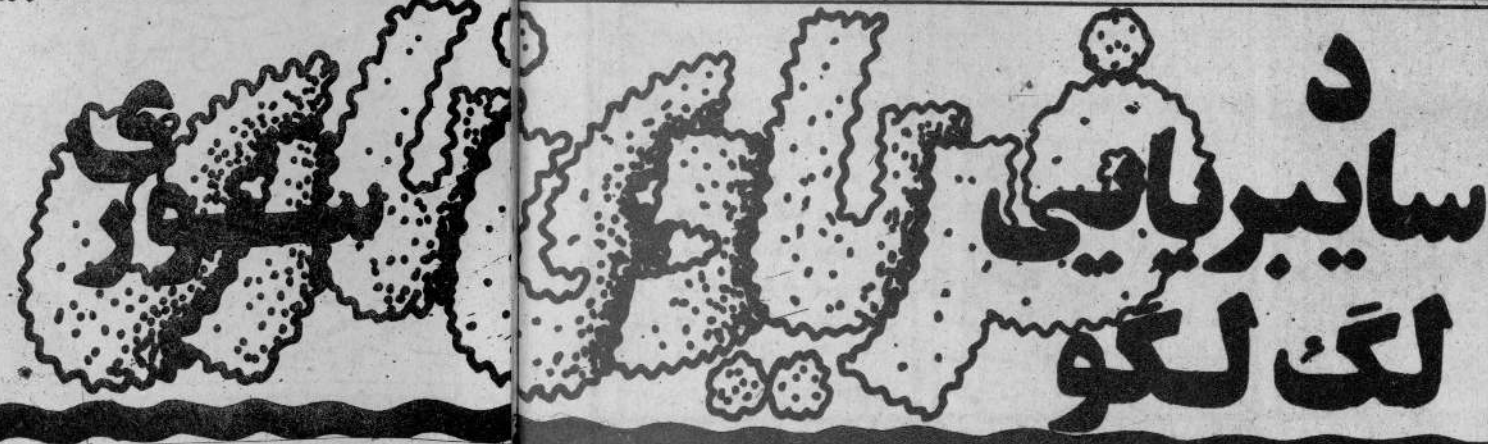
الوتونکی خای برخای پاتی کیری او که جهدی خان لپاره بل به زړه پوری او مناسب خای پیدا کړی. د طبیعی تاریخ دانچمن یوبوه چاکتر و. س. وی چای نظر لری چای ددغو الوتونکو دخی بد لون دپارک دشنلیو او نباتاتو به تغییر او هفی وچکالی پوری اړه لری چای به دی وروستی و وختو کی به دغه سیمه کی را منخ ته شوی وه. دی ددغه کارگناه ترولود مخه دملی پارک به مشرتابه باندی وراچوی چای هغوی دخیل وخت کی دکار پوهانو مشوری اونظری به پام کی نه دی نیولی. دی به پاکه کوی چای پارک د ژوند دسمو شرایطو نه درلودونکی دی اوهم ثابت ایکولوژیک سیستم نه لری خکه نو پر هغه باندی هرډول بدلونونه، اوله باندی خخه ((مداخله)) زیانمنه گنل کیری. داووبو دینسونو او دبر سینا د موسی جوړیدل هم د حالاتو دویچار تیا سبب کیری خخه چای دنوموړو موسسو دجوړولو به ترخ کی داووبو سطحه تغییر کوی. د معلوماتو له مخی دلک لک لپاره هغه سیمه به زړه پوری ده چای هلته داووبو سطحه له (۲- او ۳۰) سانتی مترو خخه زیاته نه وی. دده به نظر دصنعتی جوړښتو زیاتوالسی تره خخه لامخه ددغو الوتونکو د

چی هیوم، فورسالت نو میدل له خوا ولیدل شول په (۱۹۳۷) کال کی هندی الوتونکی پوه سالم علی دغه لک لک دپایا- کپور به جهیل کی وهولید. د خینو شواهدو له مخی الوتونکو به دغه کالونو کی نور وخواووته مهاجرت کړی دی. خیرنی ښی چای سل کاله مخکی د دریسو سووبه شاوخوا دغو الوتونکو هندوستان ته کوی کړی دی. سایبرایی لک لک دلو مری خل لپاره به (۱۹۶۷-۱۹۶۸) ددغه کارگناه ترولود باندی وراچوی چای هغوی دخیل وخت کی دکار پوهانو مشوری اونظری به پام کی نه دی نیولی. دی به پاکه کوی چای پارک د ژوند دسمو شرایطو نه درلودونکی دی اوهم ثابت ایکولوژیک سیستم نه لری خکه نو پر هغه باندی هرډول بدلونونه، اوله باندی خخه ((مداخله)) زیانمنه گنل کیری. داووبو دینسونو او دبر سینا د موسی جوړیدل هم د حالاتو دویچار تیا سبب کیری خخه چای دنوموړو موسسو دجوړولو به ترخ کی داووبو سطحه تغییر کوی. د معلوماتو له مخی دلک لک لپاره هغه سیمه به زړه پوری ده چای هلته داووبو سطحه له (۲- او ۳۰) سانتی مترو خخه زیاته نه وی. دده به نظر دصنعتی جوړښتو زیاتوالسی تره خخه لامخه ددغو الوتونکو د

دهند د راجستان د ایالت دکیولادیو به ملی پارک کی چی کوم استراحت خای دی هر کال له هغه خخه شل میلو نه سیلانیان لیدنه کتنه کوی اوگنلی عولید یو سلو پنخوسو زرو دالرو ته رسیری. دغه پارک او دغه استراحت خای اوس تر سخت گواښ لاندی دی. ددغه گواښ اصلی علت دادی چی دلته اوس داووب دسیند دسواخلو خخه سایبرایی لک لکانراغلی اوخیل عادتونو ته یی تغییر

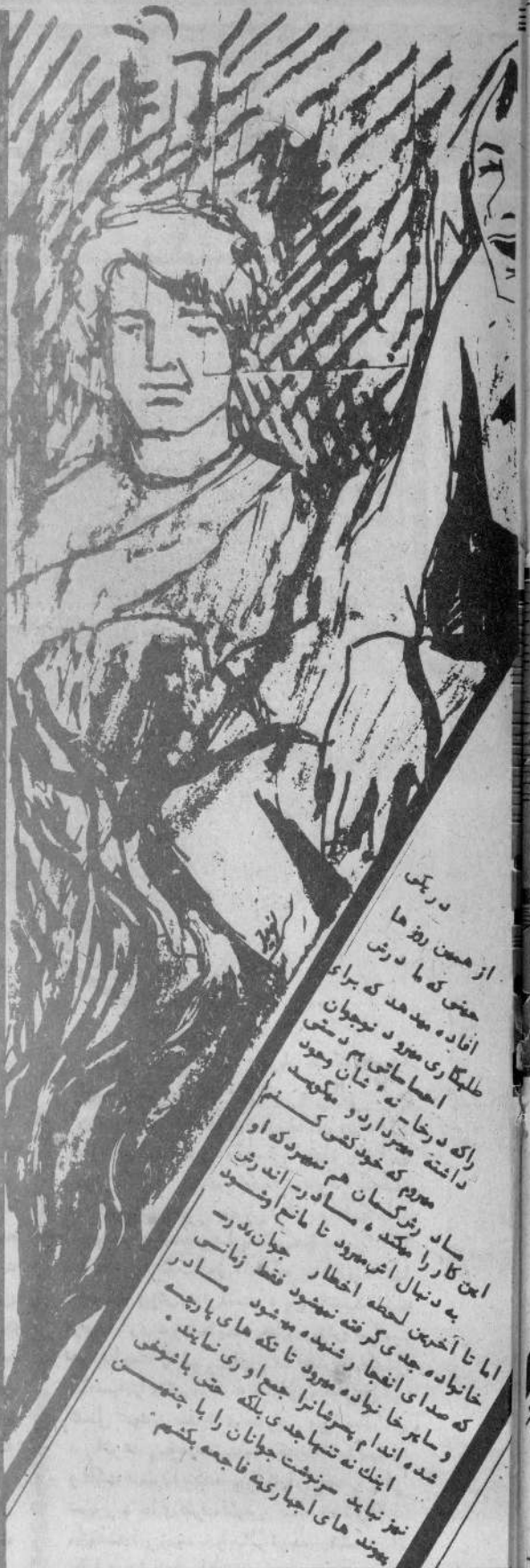
ورکړی دی. دهند ملی الو تکی طلوسو دی، خو اوس دهری ورخی به تیریدو سره دغه د الوتکی د سایبرایی لک لکانو د راتگ لاری خاری، ددغه الوتونکی نوم به ((سره کتاب)) کی لیکل شوی دی. خکه نن په توله نړی کی (۱۲۰۰) سایبرایی لک لکان پاتی دی. سایبرایی لک لک به هند کی ((وادی پوله غار کی)) به نامه یادوی. دکیولا دیوسیمه یو وخت دپه پرت پوز د شهزاده ښکار خای و. وایی چای هر خل به هغه دلته په سلگونو الوتونکی ښکار کولی. ((دشرافنی ښکارونو)) زمانه تیره شوه نن دغه شکل خای به منع خای باندی اوښتی دی، خکه نو همدا اوس به دغه سیمه کی تر (۳۰) زیات الوتکی پناه گزین شوی دی. دکار پوهانو به عقیده داووبو سیمه به چین کی هم شته چی هلته هم سایبرایی لک لک له نژدی خخه لیدای شو. په هندوستان کی دغه الوتونکی دلو مری خل لپاره به نولسمه پیری کی د دوونو انگیزانو

نن په توله نړی کی ۱۲۰۰ سایبرایی لک لکانو پاتی دی



خوردار از آن لایحه بود، بیرون آمدن
 به تلوین سرگردانه دی...
 خلك چي دلته زونه كوي...
 پياخو بويه پي...
 د خيلو رخصتيون تير لو لياره راسي...
 ارابه بيده كيزي او پيلي...
 نوب شيان وني؟ خو هيج...
 كوي...
 كويته له عطفه سره...
 چي...
 هغه وچ چي...
 بيرته...
 د بي چي...
 تر خلكه...
 بدلي...
 چايرين...
 داي...
 هغس خازنه...
 حيران باغي...

د (۲۵) مخ پاتې
خازنه
 بوسته يې ترې وکړه چې کله به واده وړ
 شوه وکړي...
 د خلكه...
 د دې...
 خوته...
 کويته...
 لپاره...
 يې...
 کړاې...
 مېر...
 مې...
 هلته...
 د ملاشيا...
 گويته...
 زيو...
 د دې...
 لپاره...
 راغلي وو...
 قومي...
 خلکوران...
 خوکه...
 ريد...
 کيته...
 ورته...
 د جاي...
 به...
 پنده...
 گويته...
 حاي...
 بولي...
 له...
 يې...
 هم...
 کله...
 لپاره...
 رخصتي...
 دوتل...
 شان...
 لکه...
 چي...
 بنگاري...
 پدې...
 خڅه...
 يولي...
 راد...
 برخه...
 گونده...
 پرهنې...
 يوه...
 تر...
 ترواده...
 راجگ...
 وايسته...
 اورانجا...
 او...



ککړونکي
ککړونکي
ککړونکي

از اړه وچ های اجباری همیشه خاطر
 تر این که حتی فوجی در رابطه با اورد و چ
 اجباری نیز میزاید فاجعه می به با آورد
 به فرزند هوده - اله اثر توصیه
 کرد تا وی ایکن از دختران اقا پیش
 را که در خوردی به نام وی بود به آورد
 پسک دوسه روز این موضع را
 فوجی میبندد که اگر آن دختر
 مادرش میگوید که آن دختر
 را باین نام میخوانند که آن دختر
 را بیشتر در این نام وی بود به آورد
 احساس میکند که جان
 بسری فرزندش نیز
 میزند است

قاتل قاتل
و باز شمع قاتل

وی تازه از زندان رها شده بود و فقط
 زبانشان به طرف خانه اش میرفت و گفتند
 چرا رفتی و رفتی را محاسره کردند و بلا درنگ
 سره ما میبندد او را با رهروی یکجا به زمین
 دراز ساخت، شاهد حادثه قصه کرد که کسی که به
 قتل رسیده تپان مرتکب قتل شده
 بود و به میبندد آن زندانی بود
 و پس مقبول برای

عشرون کار خطرناک

عشرون کار خطرناک
 به مرگ تهدید میشوند و بهتر از آن جان
 شان را از دست میدهند. شاید باور نکنید
 اما چنین اتفاقی افتاده. زن که اسبش
 را در کمر نمیگم باخند و به مرگ تهدید
 شهر کابل از جنگ و گمشدگی باخند به
 تنه آمده از بایک مرد بیگانه طرح اشیا
 می بویند دو میخواند به وسیله او خشم
 پسر را از سر راه زنده می خود دو رسا
 در دست وی یکی از روزها را برای ختم کردن
 زنده می خوشی تصمین میکند آنها با اتفاق
 هم به خانه میزند و به چاره برون را که
 تقدیر نامش را خشم ساخته است. به حرکت
 پیسته و با جاکتی را گرفته مرود و عروس خانواد
 آنجا می فیتی را گرفته رومی اثر میبندد و در باز
 ده خود را به عروس مثل همیشه تا به داخل
 عسر روز را در این اتنا خواهد شوهرش
 حویلی برود در این اتنا خواهد شوهرش
 نیز میاید. انتظار است برای باز کردن در
 بی نتیجه میماند و سر انجام آنها جسد
 را در داخل یک بسجی میبندد و مود
 ظنن تحقیق قصه می میزند که عروس خشم
 این واقعت تلخ می میزند که عروس خشم
 پیش را به قتل رسانده و حالا منتظر سزای
 مستعد در زندان به سر میرود.

عشرون کار خطرناک

عقد همای
 د (۲۶) مخ پاتې
 دهها...
 اورید...
 پستو...
 را به...
 له...
 در لید...
 زلا...
 کړي...
 هدا...
 لوی...
 است...
همادینگی
 د (۲۷) مخ پاتې
 داس...
 ل...
 ما...
 هلم...
 په...
 دس...
 ار...
 ستا...
 سدر...
 پشک...
 اوار...
 دد...
 هم...
 پشک...
 کار...
 داک...
 بعد...

۲۵ مدال طلا و قهرمانی

ورزش جوانان

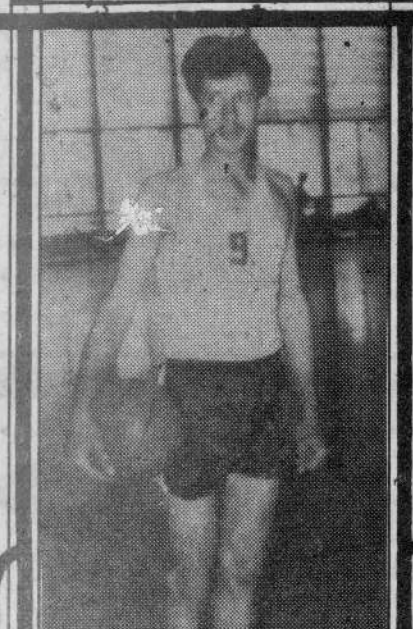
تکواندو

دفاع و حمله

مدحی با عید الله ارغندیوال عضو تیم ملی باسکتبال کشور

از آن بود که بعد از دو سال توانست به مقام نایب قهرمان در مسابقات جهانی در سال ۱۳۶۷ به عضویت تیم ملی باسکتبال کشور پذیرفته شود.

عبدالله بیشتر روی صفات تکی و اخلاقی ورزشی ورزشکاران تأکید مینماید و میگوید که: ورزشکار ولو که از هر رشته بی باشد در قدم



باسکتبال ورزشیست زیبا و اجتماعی که بار نخست به اثر تلاش جیمز ناسمیت یکس از استادان تربیت بدنی و سپورت در ایالات متحده آمریکا در سال ۱۸۹۱ گام به جهان ورزش گذاشت در این اواخر دارد این ورزش در زمره عالیترین ورزشهاست همت نماید و تخنیک ها و تکنیک های این ورزش به دو گروه تقسیمند، یکی گردیده است یکی تخنیکهای دفاعی و دیگری تخنیک های حمله میباشد. گرچه این ورزش در کشور ما آنقدر که ایجاب مینماید به صرفت قابل ملاحظه ننموده است با آن نهم جوانان ورزشکار را جهت فراگیری تخنیک ها و تکنیک های باسکتبال سعی و تلاش بیشتری به خرج میدهند.

از جمیع چهره های ورزشی باسکتبال معاون فدراسیون باسکتبال عبدالله ارغندیوال عضو تیم ملی باسکتبال و عضو تیم هدایت راهب میباشد. در خشان ترین چهره های باسکتبال برای معرفی نمودند که اکنون ویرا به مقام شایسته ترین ورزشکار روی این صحنه به آشنایی می نمانند.

عبدالله ارغندیوال از سال ۱۳۶۵ به این سو به رشته باسکتبال علاقه تمرینات خوب را

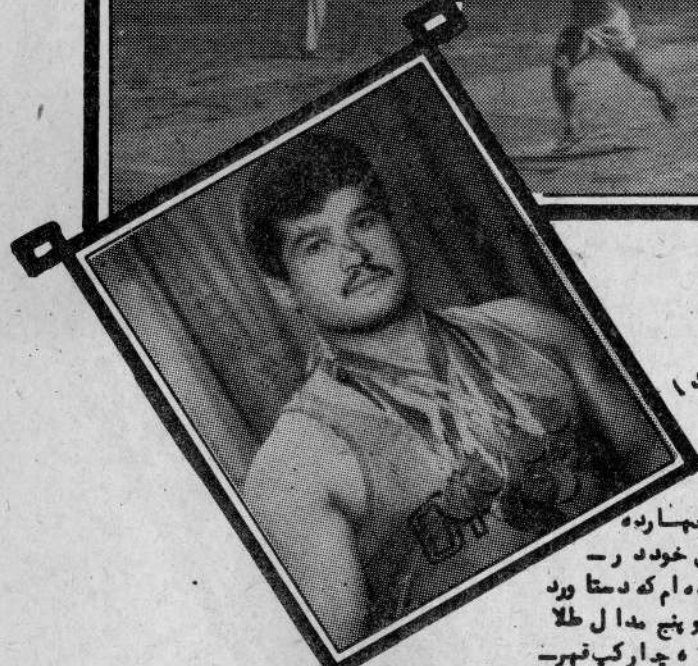
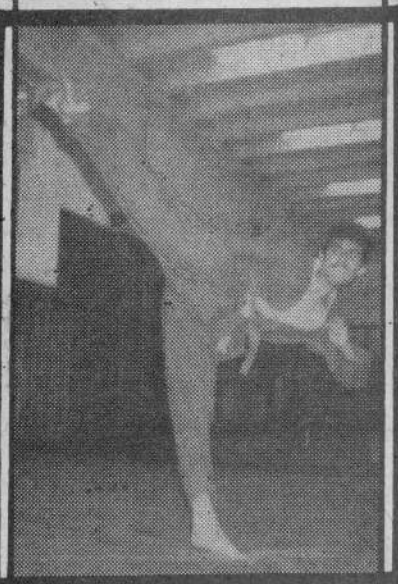
تواضع بازگرم تو اصرح

محمد فیاض مزی یکی از چهره های ورزشی و ورزش تکواندو میباشد که از چند سال به اینطرف با شوق فراوانی این ورزش را دنبال می کند.

محمد فیاض نخستین تمرینات خوب را در این رشته تحت رهنمائی استاد شریف و استاد رحیم مریس های کلب ورزشی "فا" به پیش میبرد و بعد ها جهت ارتقا هر چه بیشتر رشته انتخابی خویش تحت نظر استاد "علی" به تمرینات ورزشی خود ادامه داد.

در پهلوی این ورزش علاقمندی خاصی به ورزشهای جمناسطیک و سامبو دارد که هم اکنون مصروف فراگیری آموزش در رشته های مذکور در کشور اتحاد شوروی میباشد. محمد فیاض مزی در مورد جوانانسی که به این ورزش رو مآوردند چنین ابراز نظر می نماید:

ورزش تکواندو و ورزشیست که احساس تنگی به خصوصیت های ویژه می انسانی چسبند. بقیه در صفحه ۸۴



تعبیه کننده لطیفه (سیدی)

اتلتیک خفیفه که تاریخچه بسیار کهن در جهان دارد در این اواخر به حثت ورزشی شناخته شده است که توجیه بیشتر جوانان را به خود جلب کرده است.

البته این ورزش را میتوان به نام ایتلیترین ورزشهای مصر به شمار آورد با وصف آن - علاقمندان بیشتری در سطح جهان دارد که در کشور ما نیز با تشکیل فدراسیون از فضا - اکتها می جوانان این رشته واری و نظارت بعمل می آید.

از میان چهره های سرشناس این رشته ورزشکاری را برایم معرفی نمودند که همیشه در صدر جدول مسابقات درگروپ خوشبختی قرار دارد و این ورزشکار عبدالکرم "مزی" است که در کشور ما عضو تیم ملی و ماستر - پورت و قهرمان فاصله ای صد متری میباشد.

جهت آشنایی بیشتر ورزش دوستان به این چهره می براننده صحبتی را از وی تنظیم نموده ام که با هم یکجا میخوانیم:

از سال ۱۳۵۲ نظر به علاقمندی و خواست خودم به این رشته روی آوردم که در ابتدا رشته ای جمناسطیک را تمرین نمودم در ضمن آن روز داشتم تا هم سطح با این رشته استیلتیک خفیفه را نیز دنبال کنم. روی این ملاحظه بود که تمرینات خویش در این رشته افزایش نمود که بعد از تمرینات متواتر در اولین مسابقات بنام جام سرباز اشتراک نمودم که در میان گروپ خوشبختی به حثت قهرمان در فاصله صد متر شناخته شده که بعدا به سه روز زمان به انداخته ها و تجارب خود در این رشته افزودم که موجب موفقیت بیشترم در مسابقات بعدی گردید.

موسوف به سخنانش ادامه میدهد: ورزش اتلتیک خفیفه که تنگی به تجارب و انداخته های عالی ورزش میباشد از تکنیک و تخنیک های چون دوش های سرخشی و قه ای سرخشی گامدار و دوشی است به نام "گلن سا" که از شکل "چارنل" اسپرگرفته شده است اشتقاقه می شود کفرا گرفتن و سپاده نمودن هر گام آن به صورت دقیق خواستار اعصاب قوی و قلب قوی از ورزشکار میباشد.

آنگاه باید خاطر نشان بسازم که ایمن ورزش زمانی مدالی عالی را در نزد ورزشکار میسر می آید که حوصله مند و دارای اعصاب آرام

و تمرکز باشد. همین لحاظ در طول چهارده سال فعالیتهای ورزشی خود در ۴۳۰ مسابقه اشتراک نموده ام که دستاورد های آن هر کدام به است و پنج مدال طلا و یک نقره و یک برنز و یک دیپلوم ورزشی و چهار کپ قهرمانی یک دیپلوم ماستر سپورت اتحاد شوروی و یک دیپلوم از فدراسیون جهانی اتلتیک خفیفه میباشد.

وی که در خارج از کشور نیز سفرهای ورزشی داشته است چنین میگوید: در کشورهای آلمان و یوگوسلاویا و اتحاد شوروی مسافرت های ورزشی داشته ام که نتایج آن فوق العاده ارزهایی گردیده است مثلا در کشور آلمان از هفت کشور اروپایی ورزشکاران حضور به هم رسانیده بودند اشتراک نمودم که در میان هفت کشور مقام دوم را همرا با یک دیپلوم از فدراسیون اتلتیک خفیفه کشور آلمان بدست آوردم و نیز در کشور یوگوسلاویا در میان یکصد و شصت کشور مقام چهارم را نصیب گردیدم. از وی پرسیدم زمانی که وارد صحنه ای مسابقه می شوید خریف را به چی چسبزی مشاهده میکنید گفت:

سوال جالبی است و حرف مقابلم را صرف رقیب ورزشی یا دشمن ورزشی به شکل سالم آن مپندارم نه تنها من بل تمامی ورزشکاران خواهان آن اند تا موفقیت و امتیاز را از آن خود بسازند که این احساس در ذات خود تاه نهر مثبتی بر روحیه ورزشکار به جا میکند. اگر هر چه چی مشکلی دارید چی خواهد گفت؟ میگوید: مشکلات فوق العاده زیادی نه تنها دانشمگر و ورزش دوش است بل مانند یک مرض ساری در همه بخش های ورزش سرایت نموده است و طور مثال نداشتن محصل مناسب برای تمرینات و سامان و لوازم ورزشی کسب نمودن سفرهای خارجی ورزشکاران در اثر عدم موجودیت بودجه ناکافی المپیک و فاکتور مده اینک ورزشکاران بعد از تمرین به جای صرف نمودن عصر به لازم آید مینوشند در زمینه خواستار توجه بیشتر از مقامات مسؤول میباشد.

بکویس که سیاوون چکونه باشت؟

زوغونه از لیسه رابعه بلخی:

من یکی از علاقمندان همیشه گی مجله سیاوون میباشم همه مطالب آنرا با علاقمندی میخوانم اما صفحه کشتزار سوخته خیلی ها مورد علاقه من است. من این صفحه را با علاقمندی و عطش فراوان میخوانم همینکه مجله به دست من میرسد اولین صفحه یی را که میخوانم صفحه کشتزار سوخته میباشد زیرا این صفحه نهایت آموزنده است. ولی حرفی که گاه گاه ما را زجر میدهد موضوع قیمت مجله است که در بازار ما ندرخ های مواد اولیه و ظرف ضرورت روز تاروز بلند میروند

صفحه معلم ساپنس لیسه عالی زوغونه:

مجله سیاوون در کنار دهها موضوعات خوب و جالب اگر موضوعات تاریخی و مهم شخصیت های مشهور و مهم ساینس را معرفی نماید خدمات بیشتری را انجام خواهد داد.

مجله معلم ادبیا تلیسه عالی زوغونه:

مجله سیاوون یک سروگردن بلند تر از هر نشریه دیگر در کشور است. من پیشنهاد مینمایم تا مطالب معلوماتی به خصوص در بخش ادبیات داستانه باشد.

محمد کبیر از وزارت تجارت:

مجله سیاوون را به حق میتوان یک مجله ممتاز خواند زیرا در سطح بلند به نشر میرسد و با اشاعه مطالب نهایت ارزنده خواننده را جذب میکند و حتی در نزد تعدادی از خواننده گان به یک نیاز حتمی مبدل گردیده است. حتی این مجله در معرفی هنر مندان بیشتر از نشریه های اختصاصی خود آنها کارهای ارزنده یی را انجام داده است.

محمد صبوری

مجله سیاوون در حالیکه کاستی های مینین خود را دارد ولی یک مجله واقعا خواندنی نیز است من پیشنهاد مینمایم تا تقدیر از آثار علمی فرهنگی و سینمایی در پهلوی سایر مطالب نیز صورت بگیرد. و نقد هم از جانب کسانی صورت گیرد که با مسوولیت نقد میکنند و در زمینه نقد نویسی تحصیلی نموده اند.

در صد میباشد که استعمال آن محرک اعصاب میباشد و برای رفع خسته گی در اغلب کشورها یی چنانچه مقدار زیاد مصرف میشود. تیول ماده معطر چای است که بعد از تانن و کافین عامل مهم از زرش و مرغوبیت درجای است. ولی بهترین و قیمت ترین جای چایی است که از برگهای جوان بوته چای ساخته شده و به شکل لوله باشد و خراب ترین چای گرد برگ چای است که به نام چای بارو سی نیز مشهور است که از غربال چای لوله شده و در اثرات خود برگ چای تشکیل شده که در قدیم هیچ مورد توجه نبوده و اغلب برای تهیه کافین مصرف میگردد. ولی در چند سال اخیر از این نوع چای برای مصرف فخوراکی استفاده زیاد میشود.

دارای مواد سلولوزی، صمغی دکسترین، بکتین، مواد چربی و مومی کمی نشا پسته، قند اسید گالیک، اسید گزالیک، مواد پروتینی، الیاف، مواد معدنی، تانن، کافین، ترکیبات معطر و دستاورد (تازه) اند.

مقدار تانن در چای سبز زیاد (۱.۶۴ تا ۱۰ درصد) و در چای سیاه (۰.۴۸ تا ۱۰ درصد) میباشد. تانن عامل مهم ارزش چای شمرده میشود که علت کم شدن مقدار تانن در چای سیاه در اثر تخمیر یک نوع احتراق خفیف کسیدیشن است. مقدار تانن در برگها و قسمت جوان ساقه زیادتر نسبت به قسمت ها مسن بوده کافین که الکلوئیدی قوی است، مقدار آن در چای سبز ۲.۲ تا ۳.۲ چای سیاه ۳.۲-۳.۲

میریزند. حرارت به اندازه یی میباشد که سینی ها در آن حرارت قرمز میگردد. دوائر گرمای زیاد مقدار زیاد از رطوبت برگها تبخیر میشود در نتیجه برگها نرم و قابل انعطاف میگردد و در عین حال دیاستازی که باعث سیاه شدن رنگ چای میگردد منهدم شده از بین میروند پس از مدت کمی که از دو دقیقه تجاوز نمیکند برگها نرم و قابل لوله شدن گردیده این ها را از ظرف فلزی خسارچ میکنند و روی صفحه های فلزی که زیر آنها آتش خیلی ملایم قرار دارد، گذاشته و به تدریج عمل مالش را ادامه میدهند سپس برگها را به دستگاه خشک کن برده، مانند چای سیاه خشک میکنند. چای سیاه و سبز هر دو

بقیه از صفحه ۷۰

چای سیاه و سبز

با حرارت ۶۰-۷۰ درجه خشک میکنند. یعنی داخل شدن برگ چای به کارخانه چای سازی و مو قعی که چای خشک از دستگاه خارج میشود، ۲۷- ساعت به درازا میکشد. پس از جمع آوری برگها چای فوراً مقدار یی از برگها را در نیمه سینی های فلزی که روی شعله های هیتم قرار دارد،

کبیر از یو هنتون بلخ

صفحه بی برای فراخوان باز شود.

سباوون برای آنانی که میخواهند به معلومات خود بیفزایند واقعا درسهای زیادی دارد. سباوون بس از یک زمان رکود در مطبوعات کشور سر بلند کرد و شاید امروز بیشتر از هزار ها خواننده در خارج و داخل کشور داشته باشد.

اگر بخوایم از سبب وون ارزیابی دقیق و معینی داشته باشیم به حق میتوان آنرا یک مکتب ژورنالیستیک نام گذاشت زیرا این نشریه با نشر مطالب مختلف و رویداد های ملی و بین المللی حتی خواننده خارج از کشور را نیز جلب کرده است. آگاهی های علمی و فرهنگی طبی و معرفی شخصیت های ملی و بین المللی در عرصه های مختلف هنر و دانش به دست اندر کاران سباوون حق داد تا بر خود بیالند.

پیشنهاد من این است تا سباوون صفحه بی را بنا

فراخوانی برای آن عده از هوطنان که در خارج از کشور اند خصوصا آن ها یسی که برای سباوون نامه مینویسند براه اندازند. و این کار بزرگی خواهد بود.

نظرا بتدانش آموزان ایسه زوغونه :

دیاندانش آموز صنف یازدهم: مجله سباوون واقعا مجله ستود نیست. و اما از آن چه که در آن خوش نمی آید عکس های پیش از حد ستاره های علمی خارجی به خصوص هند یست. واقعا که مساجد خود کش و بیگانه پرست استیم. در حقیقت ناخود آگاه برای دیگران و به نفع دیگران تبلیغ میکنیم. صفحه نوجوانان باید دوباره احیا شود.

صفحه ((گفتار سوخته)) همیشه مورد علاقه من بوده است آرزو میبرم در یکی از شماره های بعدی با وجیه و فرید رستگار مصاحبه صورت بگیرد.

الفشین : صفحه گفتار سوخته یکی از صفحاتی است که او لتر

از همه آنرا میخوانم. موضوعات سیاسی در این یکا نه مجله ذوقی چاپ نشود. امید وارم با ظفر شامس مصاحبه بی انجام داده شود. **ویعانه !**

در مجله موضوعات معمولی مانی زیاد گردد. در کنار همه مضامین مجله به صفحه ((گفتار سوخته)) علاقمندی دارم زیرا برای جوانان واقعا آموزنده است. قیمت مجله زیاد بلند است و تیراژ آن کم. و توان اقتصادی ما هم نا چیز لذا اگر در قسمت اشتراک آن به دانش آموزان تخفیف قابل شونخواه رسند میشویم.

نوشین : سباوون راهیتوان به منزله مکتبی برای خواننده ها و قلم به دست ها خواهد بود.

درین مجله صفحه دختران و پسران بیشتر طرف علاقه من است. همچنان صفحه (فال) را زیاد دوست دارم که فقط دل را خوش میسازد. پیشنهاد میکنم تا در یکی از شماره ها با وجیه و فرید رستگار مصاحبه صورت بگیرد.

مشکلات ما را بشیر کبیر

محمد مصطفی قرمکوردیان

چندی قبل تصمیم اتخاذ کردید تا سالون های وید یو فلم مسدود گردد که کار نهایت به جا و موافق روحیه و خواست اخلاق اجتماعی بود. زیرا درین سالون ها فلم های غیر اخلاقی و منحرف کننده نمایش داده میشد. ولی اکنون به عوض آن فلم ها ویدیو گیم گذاشته شده است که مصروفیت این بازی ها از یک سو به صحت روان اطفال صدمه میزند. و از سوی برخی اطفال پول پرداخت آنرا از راه های غیر معقول به دست می آورد.

قصص اقران

بخیه از صفحه (۵۲)

پامپمی مرکبار

صاعقه بی آنقوم را بکفر ظلمشان فرا گرفت. تادو خانه های شان به خیم بی جان مبدل شدند و آنه قصرهای شامخ اموال فراوان و باغهای خرم و بهنادر خانها که از سنگ تراشیده بودند ایشان را از غناب الهی باز نداشت. صنایع چون بیکرهای بیجان و خانه های بی صاحب قوم را بدید باناطری غمگین و روحی افسرده از آنجا رخ بر تافت و رو بشهر و دیار مساکت و خاموش قوم کرد و گفت : ((ای قوم من با تکرار و تاکید پیغام پروردگار را بشما ابلاغ کردم و شرط نصیحت را بجای آوردم، ولی شما ناصحان را دوست نمیدارید))

موسسات صحی کشور های افریقا بی دروغ ضعیف بسیار بدی قرار گرفته اند، زیر مبارزه و سیخ علیه مرگ اید س با عت گردیده است که تداوی یک تعداد امراض دیگر تقریباً فرا می شود

با آنقدر به آنها توجه نشود، در بسیاری بیمارستانها بیماران مبتلا به ایدس به حد اعظمی خویش رسیده است، و مقامات بیمارستانها و امکانات بستر نمودن مرگ های دیگر را ندارند. بیشتر از دوی بر سه حصه بیمارانی داخل بسترهای مرگ میباشند ((ایدس)) تشکیل میدهد. اضافه نمودن بسترها در اطفاقی بسیار ستانها نیز به حل مسئله کمک نموده است. مرگهای مبتلا به ((ایویا)) و غیره در اکثر بیمارستانها به شفاخانه ها منتقل میشوند و اگر وجود داشته باشد مجبور هستند تا آنها را رخصت نمایند.

سپاوون کودکان

عروسکی بهار

۱- دختر ک قشنگی که اسمش بهار بود ، با یک کوروش صحرائی دوست شده بود . یک روز کوروش نامزد مویش صحرائی نیز خواست با دختر ک دوست شود . چون او را انسان زیاد صمیمی یافته بود .

۲- مویش صحرائی روزی از بهار خواست تا برای داماد اولز بخواند . بهار پندیرفت و دو آهنگ مقبول خواند .



۳- عروسی شام همان روز بود . مو ک میگه داماد مصری و فوشیدن لباس بود ، مویش صحرائی به بهار رو نموده گفت .

۴- برو و کسی هوا خوری کن تا دو مظل کاملا سر حال بود . آهنگهای مقبولی بود بخوانی . قرامویش تگن که نزد یکی های شام حتما بر گردی .

۵- بهار از مویش صحرائی خواست تا پرستوی قشنگی را که در سوراخ خانه اش در زیر زمین قید کرده بود به اختیارش بگذازد تا بر او سوار شود . در باغ به سستو به بهار وعده داده بود که نزد یکهای شام بر گشته او را به مظل میرساند اما چرا نیا شد...؟

۶- چشم بهار از نظار آفتاب در حال غروب بود دور نه شد . اما پرستوی نامد که نیا شد . درین انا سرور کله یک مسخره کک آن جا پیدا شد .



۳-۴: عروسی شام همان روز بود . مو ک میگه داماد مصری و فوشیدن لباس بود ، مویش صحرائی به بهار رو نموده گفت .



۱۳- را تماشا داشت و حیران بود که بهار چرا برنگشت؟

۱۴- صبح شد پرستو پر زنان بر زمین نشست و به بهار گفت :

بهار قشنگ بر پشتم بنشین ، تو زنده گیم را نجات دادی من در چنگال مویش صحرائی



۷- آفتاب در حال پنهان شدن عقب کو بود و ساعتی بعد مظل عروسی آغاز میشد . بهار با نا نا را حتی گفت :

چی تصادف بدی وعده خلا فی چقه ربه است پرستو باید وعده غلط نیکورد مسخره کک با خسود فکر کرد و گفت :

با ید این دختر ک را کک کنم . او نیا ید سرگردان و بی سرنوشته باشد . او ، یک فکر خوب...!!

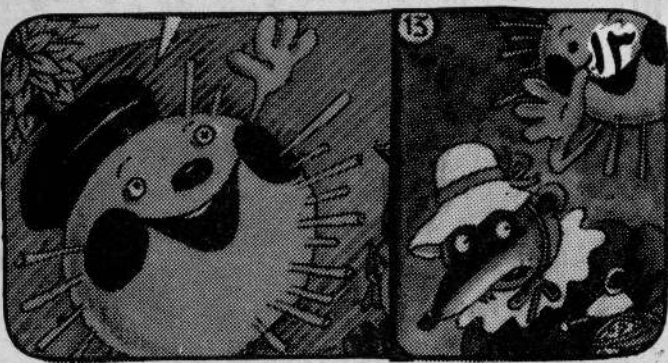
۹- احدین انا مسخره کک گفت: دختر جان عجله کن .

۱۰- شام فرا رسیده بود آفتاب هنوز در آسمان میتابید یعنی چی؟؟

۱۱- ادا ماد گفت : اما بهمه حال تا یکی دو ساعت دیگر با ید آفتاب غروب کند و مظل شروع شود .

۱۲- ساعه من خراب شده است ، یا از پشت بتمن امروز آفتاب دلش نیست غروب کند .

۱۳- داماد بیصبرانه بیرون



قرار داشتیم ، تو باعث شدی که آزاد شوم . اکنون جای میبزم که آن جا بهار است و طبیعت زیبا به آدم جان تازه می بخشد .

مسخره کک درین میان صدازد ، (خوش زنده گسی کن بهار خوب !!)

سخو شبخت با شی مسخره

قرار داشتیم ، تو باعث شدی که آزاد شوم . اکنون جای میبزم که آن جا بهار است و طبیعت زیبا به آدم جان تازه می بخشد .

مسخره کک درین میان صدازد ، (خوش زنده گسی کن بهار خوب !!)

سخو شبخت با شی مسخره



مزاحم

چی غایشه که نکشیدم .
 آخرام میفامی که مادر مرده
 چی گده ده دلم گفتم که مه ده
 چی غم استم وای ده چی غم
 زن با صو شیوه گپ خوده
 ادامه داد . آخرام ، هله که
 امشو نوکریستم ، هله که
 اضافه کاری دارم مجم که فلان
 جای میرم ، مجم بیستان جای
 میرم ، زن کدو حالی دوتا استون
 داره ومه خیرام نغلم .

با ای گیش تکان خوردم به
 خود آدمم و طرفش سیل کدم ،
 ناگاه خندیدم گرفت و گفتم :
 و آخرم به خاطر اضافه کاری
 شوهرت خودت اضافه بیست
 شدی . دینم به جای خنده
 گریان کده ، آاا ، او او او)
 چون دل بسیار نازک دارم صی
 که میبینم کسی گریه می کنه
 مه هم به یاد غمهای خودمیشم
 و شروع به گریه میکنم کا ملا
 مثل دیگرها همیگه دیدند کسی
 گریه می کنه نسبت به نفر اول
 نفر دوم با حنجره زیبا نغمه
 گریان سر میته ، گریه به
 یکدفعه گفتم که سات
 ندارم - اگه میخایی وخته
 بغامی از یکنفر دیگه پرسان
 کو! گفت وی جقه بیحوصله
 هستی مثل شوهرم ... ویش
 میفامی ، او مادر مرده هم
 همیطو بیحوصله بود . صبح
 تا جایه میاوردم میدیدم که بوره
 ره کتی نان خورده ... ویش

از برای خدا نیدانم که
 چگونه کنم - همی هرکس که
 مره میبینه به زور خوده
 همصحبتم میسازه شاید گپ
 خواهر خوانده هاجراس با شه
 که میگویند (قواریت آجزک
 مالوم میشه) او روز ده غم
 امتحان که کلگی چقدر نقل
 کدن و امامه نتانیستم از او
 مستفید شوم سوار سرویس
 شد م که ده پالویم یک زن
 شیشته اول ساته پرسان کده
 گفتم ندارم گفت چرا نداری .
 به بی حوصله گی گفتم - وی
 ندارم دیگه . گفت : از اول
 نداشتی ، گفتم ، نی !
 از اول داشتم - گفت : خی
 حالی چرا نداری ؟
 گفتم : ساتم ایستاده شه
 مام دیگه ده دستم نکم - گفت :
 یانی که ده دستت میکدی .
 گفتم : نی - خی ده پایم
 میکدم .

خاله جان ! بانیا .
 یکدفعه گفتم که سات
 ندارم - اگه میخایی وخته
 بغامی از یکنفر دیگه پرسان
 کو! گفت وی جقه بیحوصله
 هستی مثل شوهرم ... ویش
 میفامی ، او مادر مرده هم
 همیطو بیحوصله بود . صبح
 تا جایه میاوردم میدیدم که بوره
 ره کتی نان خورده ... ویش

بقیه در صفحه (۷۲)



تأثیر نگاه حافظ جوانی

دختر جوانی از یک پسر
 جوان که در صحن پو منتون
 با مصنفانش قلم میزد .
 بدون مقدمه پرسید :
 ببخشید ، شما بچه ها
 میان هم چی قصه میکنید ؟
 پسر روبه دختر کرده
 گفت :
 آنچه که شما دختر ها
 میگویید .
 دختر باکمی سراسیمه گی
 گفت :
 (وی) خیر چقدر بی تربیت
 هستین !

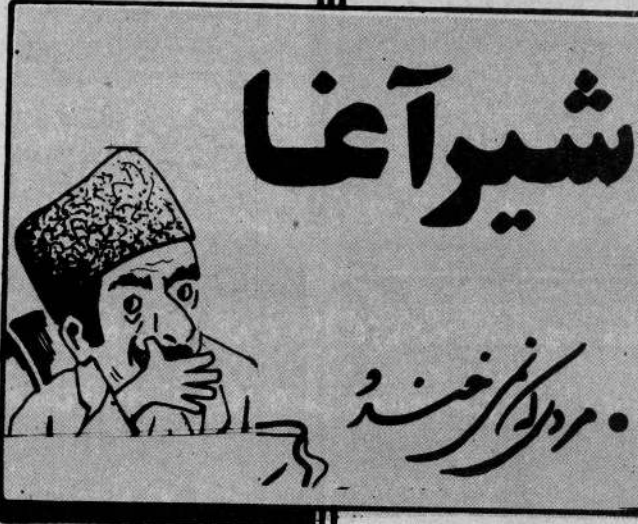
در مجلس صحبت از تأثیر
 نگاه بود .
 یکی از حاضرین گفت :
 من شخصی رامی شنا سم
 که روزی در یکی از جنگل های
 افریقا با شیری روبه رو شد
 و همینکه چشمش رابه چشم
 شیر دوخت ، شیر پیشروی
 پای او زانو زد .
 همه گفتند : آقا عجیب است
 باید چنین شخص را دید که
 حالا کجاست ؟
 او جواب داد :
 داخل شکم شیر !

نکته های نیشدار

- مرگ مامور - تمدید معیار معاشات
- کک برای مامورین بی بضاعت - تنقیح عمومی در تشکیل دولتی
- شفاخانه - محل مناسب فراهم آوری سهولت برای عاجل مردن؟!!
- اشخاص لا فوک - شمارو الهای کشور های عقب مانده .
- پلان های شاورالی کابل - کوزه جدید اب سسرد؟!!
- عاید بی جنجال - ماموریت در گمرک؟
- عدالت - چشم پوشی در برابر مواد قانونی
- تجارت بی معمول - ماموریت در مغازه های پرچون فروش
- وظیفه داوطلبانه - هیأت خرید آری در موسسات دولتی
- شخص حاصل یافته - آنکه بوتل را (بوتل؟!) بنویسد
- مامورین انانیت آستریلی که تازه قلعلم نموده اند کجا
- دفاتر رسمی - استراحتگاه های نیمروزه
- تلویزیون - نالیبت خواب آور
- سرویس های ملی بر - موجودات نا پیدا

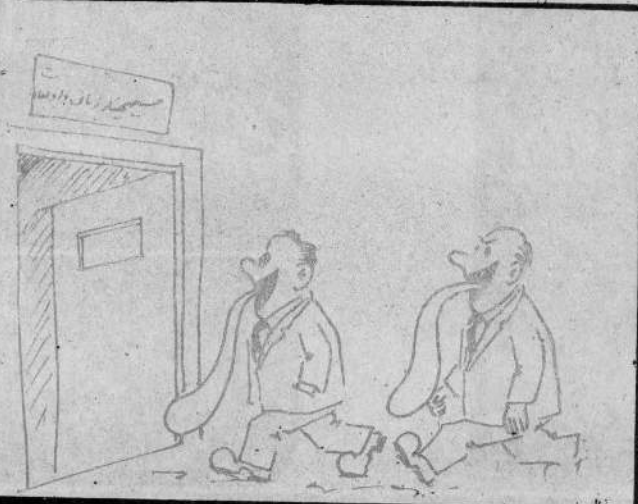
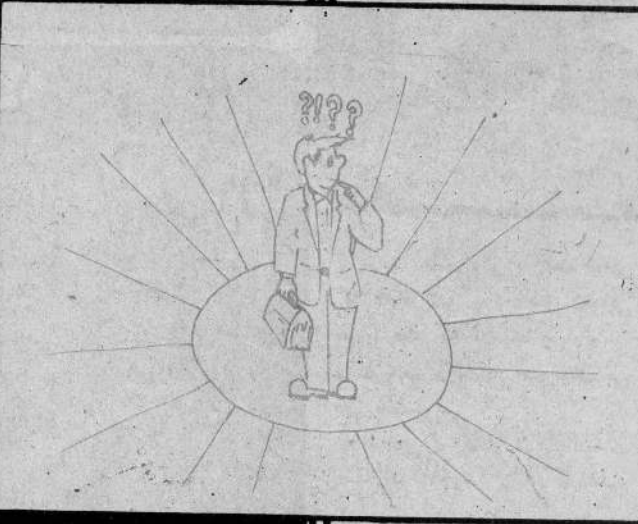
تفسیر

دولافوک باهم صحبت
 میکردند .
 اولی - من آنقدر زبان
 انگلیسی را میدانم که هیچکس
 نیداند .
 دومی - پس بگو که گوسفند
 رابه انگلیسی چی میگویند ؟
 اولی - گوسفند را خسو
 نیدانم بزرا خسویک چیزکی
 میگویند .
 ارسالی حکمت الله ناظمی
 کارمند شاورالی کابل



میان توره اطلابی

- گاهی یک چیز معادل همه
 چیز می شود .
- خوئی از بزرگان در خانه
 کوچک می شوند .
- چشم عقل عینک نمیزند .
- بعضیها از تبار تیزند .
- تاز جو پای نیاز است .
- خیلی ها بالباس حرف
 میزنند .
- فرور ریاست ه سقوط
 دیانت است .
- شربک حد اقل یک سر
 دارد .
- سهل ه اتفاق قطره
 هاست .
- دلبری کار خولههاست
 دلدارها اندکند .
- بعضی از گریه هارو -
 کش خنده کرده اند .



لطفاً دفعتم تخلید

چند مصنفی
 گرفتند تا روزی معلم خود را
 عصبانی بسازند یکی از آن ها
 بدون مقدمه گفت :
 معلم صاحب ! این راست
 است که پدر شما جوپان
 خوکهای وحشی بود ؟
 معلم بدون مطلق گفت :
 بلی ! کاملاً صحیح گفتید .
 متأسف هستم که فعلاً این
 وظیفه را از اوبه ارت برده ام
 و همین اکنون مشغول این کار
 هستم .
 ارسالی ذکیه کوهستانی

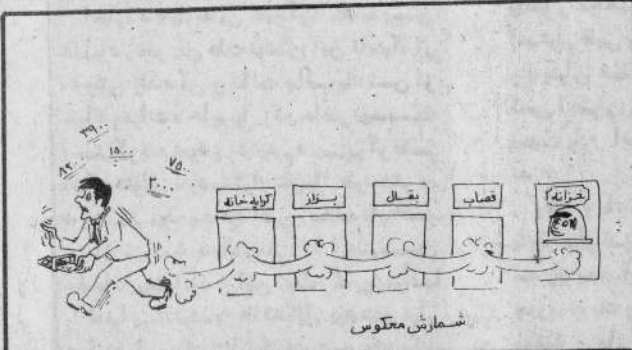
مفروضه

کودک : پدر جان میخواهم
 معامله پر منفعتی برای شما
 انجام بدم !
 پدر : چطور ؟
 کودک : میدانید که در
 سینمای نزدیک خانه ما فلسی
 رانشان میدهند که صدملیون
 فرانک خرج فلبرداری آن شده
 است !
 پدر : و بعد چی ؟
 کودک : و بعد اینکه شما دو
 فرانک به من بدهید من میروم
 آن را تماشا میکنم و بعد میایم
 و داستانی راکه صد ملیون
 افراک ارزش دارد برای شما
 حکایت میکنم .
 ارسالی فریبه وهرسته

بايسکل



الوتکه ، هم موتر دی با یسکل
 دی مرغه، خو بی وزر دی با یسکل
 انسان نه دی ، خوبه دوه یسوروان دی
 نه هم جرگ دی نه کچر دی با یسکل
 د کویون مواد به منده پوی تر کوره
 د مامور به کورگی خردی با یسکل
 نه وابنه خوری ، نه کولم لری نه گیده
 وچ نری به تن دنگر دی با یسکل
 پروا گیر د تیلو تانک ا وگین نه دی
 بی له تیلو زورور دی با یسکل
 آشپز باشی



کرتی پرتی دینجاری مایه



هونبیار خوب ورکړې :
 - ددی له پاره دی جسی د شرم او خجالت په وخت کسې وگړول شي .
 پوښتونکی چی له خپلو پوښتنو او د هونبیار له خوا پوښو شرمید لی او خجالت شوی و، ورویی خپل خپت ته نو کحی را تیری کړی او هغه یی وگړاوه له دی کار سره هونبیار به خندا شو او پوښتونکی ته یی وویل :
 - له پوښتنه هیخ کله مه شرمیره . اوکه کله دی خپت خازینت کاوه، نوهغه وخت یی گروهه چی په خه شی نه پوهیدلی .
 له یو ((هونبیار)) نه یسی تپوس وکړ چی :
 - دا غوږونه دخه له پاره به ککره بوزی راشنه شپدی ؟
 هغه بی له خنده ورته وویل :
 - ددی له پاره چی خو لی به سترگو راکښته نه شی .
 بیایی ورخنی وپوښتل :
 - پوزه دخه له پاره ده ؟
 هونبیار ورته وویل :
 - ددی له پاره ده چی عینکی وریانندی تینگی شی .
 بییا پوښتونکی ورخنی دخپت په باب وپوښتل :
 - نوداخپت دخه له پاره ده ؟

دبریتو ویښتان



اختر گل چی تنخسواه
 واخیستل نویه منده دمنهوی
 به لور وخو غید . لومړی د قصاب هتی ته ودرید :
 - کیلو په خوه ؟
 - ۱۲۰۰ افغانی !
 - دخدای دپاره ! ترخنا مه نلری ؟
 - لرو ، هغه ده چوکا ت شوی اوبه دروازه خوړند .
 ده .
 (د... غوښی کیلو . ۱۲۰۰ افغانی)

او وروړه ! په یوه کیلوکی (۵۰۰) افغانی گټه کوی ، اخر دلته ښاروا لی شته که په ؟
 - شته خو ویده ده .
 - نه راو یشیږی ؟
 - نه بابا ! که دی باور نه راشی ، وگوره زه یی دبریتود ویشتانو یو و یشته شکوم .
 ترنگ ...
 دردی هغه لا ویده دی ، نه راو یشیږی .
 - هو واله نه راو یشیږی .
 اوبه اسیر تی غرد خان سره وویل نه . زحمه دغو ښی په خای پتا تی اخلم . اودپتا تود خرخو لو هتی پلور روان شو ، هلته یی همدا پیښه ولیده . پتا تی پلور نکې همد ښار وا لی دبریتو یو و یشته وشکوه ، هغه و یشنه شو ، همدا سی لوییا ، نخود ، پیاز ، صابون ... هر یوه یو ، یو و یشته تری وشکاو ، خو ښاروا لی و یشنه نه شوه .
 خالی کڅوړه لالمانده دخوا هاخوا گرځیده چی سترگی یی به میوه ولگید ی د هغه نه ((موزون قسم)) تیر شو د بزازی دواکان ته ودرید بزازه یو تار و یشته په خای دو . د یشته ن دښاروا لی دبریتونه و شکول ، خو هغه په درنده خوب ویده وه .
 اختر گل دبیر یدو لو دپاره کوم شی و نه موند خو چی سترگی یی به تر کار ی ولگید ی لرخو شا له شواو گامو نه یی لرتند کړل خو د ترخونو په اوریدو اوخپرو- اترو په ترخ کی دترکاری پلورنکی دښاروا لی بریتو نه لاس کړ تر خو اختر گل ته و ښی چی ښاروا لی ویده ده ، خو ښاروا لی سردا پورته کړ او اختر گل ته یی په غومه وویل :
 چی زور دی نه رسیږی مه یی اخله ، هغه خپله لیاوړه ترما ښا مه به زما قبولید بریتو و یشته ن و شکوی .

دمریخ دکری مطبوعاتوته یوه کتنه

دغه اروا پوه دخپنی مایه په یوه بڼه برخه کی لیکي چی :
 ((... انسانان په مجموع کی - په دوه ډلو ویشلای شو . لومړی ډله چی دوی خپله خوری ، خوکاز دبل کوی او دوحه ډله چی کز خپل کوی . خو دوی دبل خوری . همدا اوس داسی نښی نښانی شته چی دلومړی ډلی نسل دخنگی برمه دوز کیدو په حال کی دی . خو دوحه ډله ورځ له ورځی دبیر پری . که چیرته دمریخ د اوسیدونکو راشه درشه له دوی سره ډیره شوه . نوی له شکه په دوی دغه حرص زموږ کړی ته هم سرایت زاو کړی .))
 داو زموږ ددی گڼی د مریخ دکری مطبوعاتو ته دیوی کتنی خپرونه ، تربلی گڼی پوری مود لوی خدای (ج) له دربار خخه خوښ او خوشاله غواړو .

محبت او مینی خخه اخیستل شوی دی . خوبه دوی کی دغه صفتونه پر لږ لیدل کیږی . که څه هم عقل او شعور دواړه لری ، خو وخت ناوخت احساسات ، تشدد او وحشت د دوی په عقل غلبه مومی او د ډیږی پوی وړی خبر برسر یو د بل وینی تیوی .))

گرانو لوستونکو به ضرور درادیدو او تلویزیسون له لاری دهیواد او نری مطبوعاتو ته دکتنی عنوانونه اوریدلی وی . خو دادی دینجاره هتی له همدی گڼی وروسته دمریخ دکری مطبوعاتو ته دیوی کتنی کلیشه دخپلو مینه والو دمالوماتو له پاره رایاسی .
 موږ لومړی مطلب چی دمریخ دکری په یوه علمی مجله کی په مریخی ژبه خپور شوی دی دمحترم آشپز باشی صیب په مرسته ژباړلی اوستاسی درانه خدمت ته یی وړاندی کوو .
 دخواشینی خای دی چی د محلی نوم آشپز باشی صیب ونه شو لوستلای ، ځکه چی دخمکی په اتومو سفیر کی د کاربن دای اکیساید ، دبیرینت او دجایبیریل دککرتیا له کبله دمجلنی پشستی تکه توره اوبنتی ده . خودغه انتخاب شوی مطلب په پاره پوری دی . یوتن مریخی ارواپوه ((زوان شناس)) په خپله مقاله کی دخمکی برمن

قصه خانه خودما

آخرد

به مجله دو ست داشتی و زیبای سپاهین! اجازه دهید بدین هیچگونه مقدمه بی شمار در جریان علت نوشتن این نامه بگذرم. وقتی زنده گی و حالت جالب یک تن از خواهرخوانده هام را (که حاضر نیست اسمش گرفته شود) شنیدم، تصمیم گرفتم. آترابه عنوان درد مشترک تقریباً هر دختری در همین موقعیت به آدرس صفحه تازه قصه- بی از خانه خود مآفرستم. تا از طریق صفحات پرخواننده این مجله که بیشتر آنها را اعضای خانواده ها تشکیل میدهند به بار دیگر به این نکته تاس گرفته شود که چگونه بعضی از ناملایمات معمولی میان خانوادها از سطح کدورتها و ماجراها بالا تر میرود. البته هیچ خانواده بی بدون جنجال های معین نیست. شاید بتوان گفت که هرکس به جای خود مجبور و هرکس به نوبه خود برحق است. اما نمیتوان همیشه چنین چیزی را درست نامید.

و اینک فرهاد مشترک من و خواهرخوانده هام که شاید مشکل صدها هم سرنوشت دیگر ما باشد که دیگر نمیتواند خفه اش کرد:

وضع من در خانه نه تنها خوب نیست بلکه روزبه روز خراب شده میرود. نمودار آخر چطور خواهد شد؟ من به پدر و مادرم احترام قلبی و ظاهری زیاد قایل هستم و دیگران همه را دوست دارم. اما نه کسی احترام را درک میکند و نه دوستی و محبت را. اصلاً هیچکس قدر خود را نمیداند.

پدر و مادرم اکثر اوقات عادت کرده اند که باید جگر خون و شکن باشند و هر دو روز سه روز بعد اگر هیچ اتفاقی هم نیفتد یک چیزی نه یک چیزی را بهانه گرفته عصبانیت میکنند و تمام اعضای خانه را ناراحت میسازند. مثلاً پدرم مثل اینکه بیست و چهار ساعت بالایام مشکوک باشد میهرسد: او - دختر (ای چس؟ چرا کتابهای درسی خود را نمیخوانی؟ تا که مینویسی کتابهای خود را و جیبی پلاستیک پوشیده دستت است. و خود را بر ناحق بازی مینویسی. به خیالم که از همی مجله خواندن و فاول خواندن تهر- نیستی؟ چرا ده غم امتحان و فاکولت نمیکنی؟ مکتبه خود خوب ده به بخندی غمگین کی (-) نتیجه همی که به فاکولت طلب نه رفتی. خوش هم آستی...

بعدون اینکه حد اقل حرف مرا گوش کند دشنامهای آبدار نارام میکند و وقتی به کلی راحت شد و با ناآرامی من اعصاب خود را آرام ساخت همان جمله همیشه گوش را از سرمیگرد: آخر به خود دشمنت نیستی؟ به خیرت گپ میزنم. وقتی که بخیر خودت را صاحب اولاد و بنیاد بدین باز میفهمی که زنده گی چی غمهای داره؟

مادر هم به همین ترتیب پیش هر کس خوش و بیگانه همیشه شکایت میکند و میگردد: "دخترای ای زمانه از کار نیستن چشم مان پاره اس، بری هر گپ یک دلیل مینترا- هن و کتشان یکی- دو گفته نیستی..."

به مادرم میگم که اصلاً گپ مابین خانه باید ده خود خانه باشه همه هر جای هر چیز گفتن خوب نیست. هر چی اس بین خود- ماس و او با قهر زیاد تر جواب میداد- همد: "زیاد زبان نکو و مره عقل میداد نشی. تو از به پیدا شدی، به از تسو پیدا نشدیم..."

مجبور باید حرف هام را پیش خودم نگه دارم چون بر سر همینش ها و خواهر خوانده هام زیاد اعتبار نیست. به گفته خوش هم آستی...

چطور خواهد شد؟

قدیس ها وقتی هیرای کسی مخالف مسوی میدانی که چه در از راز هایت با خبر است. به مجرد پیدا شدن اندکترین اختلافی طعنه میدهند. راستی هم که گفته اند: غم تقسیم نمیشه.

مشکل موثر و راه به همه معلوم است. ما اگر کسی از فاکولت نا وقت بهایم به خاطر برخورد های خشن برادرم که اصلاً حاضر نیست تم کله دلیل بشنود خوش غمک میفهمد. او با وجود آنکه دو سال خوردتر از من است و سلی پارام میکند و بد و پیراه - میگردد و هر غم و غصه بی که از بیرون داشته باشد، آنرا در خانه آب میکند و به اصطلاح قهر دلش را بالای من بیخ مینهد. روی دیوارهای اتاقش عکس های دوستش را کلانی را چسبانده است که آدم از دیدن آنها خجالت میکند. اما اگر در بین کتابها و یادستکول من یک پوستکارت ساده را هم ببیند قیامت را بر سرم آورد. از کجا کدی؟ کی بریت داد؟ از کجا شد؟

نه که هیرای کسی تار میدانی؟ به میگم که چرا یگان یگان وقت و سر طرف مسوی و خانه جارو زرب زیزه میکنی. شریاس

تو آبروی ما را میزانی. و به این ترتیب همه را به گرد خود جمع میکنی. مادرم برای اینکه گپ های او را تایید و تصدیق کرده باشد داد میزند: دختر باید از همی صفتهای عشق و هفتت بالا- نخاسته. صد دقه پایتبه گتم به گپم نکتد. اینالی بگو بهای و ای ستاره سوناره رام کو... شرم نیست، حیانهس و شور بخوره خوار خواندم اینو که بخوار - خواندم او طوگت و شوله شد و پولسه شد و گپ معلوم نیست. خاک به سر آفتد خوار خوانده بازی و صفت بازی!

این همه سر صداها بر نامه معمولی و همیشه گی خانه باست و تا حدودی به آنها عادت کرده ام. اینکه حتی نیستی ضروریات درسی و زنده گی من بپوره نیست. به هر صورت، اینکه بهترین سلیسو، دستکول و پوت و جراب و امثال اینها را خرید و نمیتوانم و نه کسی به فکر من است هم به هر حال.

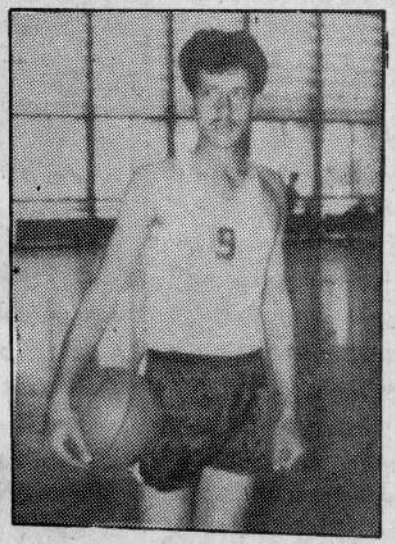
اما چیزی که مراد من حال بیفتد مسوی آزارده و آذین میکند، نسخه اخریست که برای من نوشته اند. هر چند هنوز صبحا

برایم چیزی نگفته اند، اما احساس میکنم آنها برای اصلاح ساختن من تجویزهای شانرا گرفته اند. از قرار معلوم باید تحصیلاتم را ناتمام گذاشته و تا زود هم آنها با کسی که من آنرا نمیشناسم و بسه انتخاب دیگران است.

به گفته مادرم از قدیم الاهام در این خانه رواج نبوده که دختر بگوید میگم یا نیگم. چون این آبرو بیزی و شیکس است. و من که در مقابل چیزی ترین - چیزها عکس العمل صحیح نشان داده نمیتوانم. این بار با کدام زبان و چگونگی به آنها بگویم که اینجا لحظه ها و ساعت ها به هالک زنده گی مطرح است. زنده گی آینده من و سرنوشت من.

لحظه های بی دیگری آیند و میروند و من به نقطه نامعلوم فکر میکنم که به روی آن علامه سواله بزرگی نقش بسته است. باید بدین این سواله ناخود آگاه صدای خود را میفهمم که از خودم میهرسد: آخر چطور خواهد شد؟ راستی هم آیند، من چطور خواهد شد؟

دفاع و



بچه از صفحه ۶۱

خست باید به این امر ارزش قایل باشد که متضمن هر ورزشی در مسابقات اخلاق و حسن سلوک ورزشکار میباشد. زیرا در جریان مسابقات ورزشکار فوق العاده احساساتی میباشد و سعی مینماید تا خودش را موفق شود اما در بعضی علاقتی به پیروزی باید نفر طرف مقابل "حریف" را از نظر به دور نیندازد. مثلاً در ورزش باسکتبال که اساس آنرا تلتیک های چون شوت و دربیله و ریپاند چمپ و اندام متناسب ورزشکار تشکیل میدهد. دارای چیز- بیات و فاکت های بسیار حساس است که هراشتباه منجر به گرفتن "فول" از جانب دیگری می گردد که تکرار فول الی سه مرتبه

ورزشکار را از میدان مسابقه خارج میسازد. این نکته در ذات خود به کثرتی سالم ورزشی ورزشکاران در جریان مسابقه ارتباط میگردد. عیب الله اینقدر بوال در طول فعالیتها می جوان ورزشی خود در بیشتر از سه صد مسابقه سهم گرفته است که در اکثر آن ها موفقیت های چشمگیری را نصیب گردیده است.

وی با خوشنودی از ریاست المپیک اسپن موضوع را ارزشمند دانست که قرار است در این اواخر بخاطر رشد و ارتقا باسکتبال و فرض فراگیری تفتیک ها و تکنیک های جدید این رشته کورس بین المللی باسکتبال تحت نظریکی از شخصان فرانسوی به رهبری - فدرا سبون جهانی باسکتبال براه انداخته شود که این اقدام را کام مثبت در جهت رشد این بازی در کشور محسوب میکنم.

تست

بچه از صفحه ۷۷

(۶) شما آدمی رگه گو و صریح هستید. از اشخاص متظاهر و چاپلوس متفرقید. تا سرحد امکان از این قبیل افراد دوری مجویید. شما دوست دارید زبان و قلب اطرافیان تان یکی باشد یا به عبارت دیگر هرچه فکر میکنید بر زبان بیاورید زیرا چنین اشخاصی از شما انتظار نخواهند داشت که مهر خاموشی بر لب بزنید و عقاید تان را بیان نکنید. شما به هیچوجه بدتان نمیاید که از ناراحتیها و مشکلات دوستان خود مطلع شوید و آنها را راهنمایی کنید. البته بدون دخالت مستقیم. ضمناً ترجیح میدید که درخواست کمک نشاید. اطرافیان تان شما را آدمی

صدیق و قابل اطمینان میدانند.

(۷) شما در بین دوستان و آشنایان تان از محبوبیت زیادی برخوردار هستید. شما خیلی خوب می دانید که باید دیگران چگونه رفتار کنید و آنها را به چه صورت شفقت خود سازید. به همین جهت نیز همه مایلند با شما رابطه دوستانه برقرار سازند. و از شما - جهت سایر خور دار شوند. شما از محاسن - زیاد ی بر خور دار هستید که خیلی زود مورد توجه و پسند دیگران قرار میگردد. بنا بر این حق دارید که در انتخاب دوستان خود کسی مشکل پسند باشید و کسانی را انتخاب کنید که با شما توافق بیشتری داشته باشند. و لسی در عین حال شما هیچ دلتان نمیخواهد که همیشه بر تراز اطرافیان تان باشید و نظرسات تان بدون چون و چرا مورد قبول آنان

قرار بگردد. و بلکه مایلید دوستان تان گاهی هم با نظریات تان مخالفت کنند و حریف خود شان را به کرسی بنشانند.

(۸) شما بسیار حساس و زود رنج هستید و به همین علت تا جایکه ممکن است از آدمهای چمور و پر حرارت فاصله میگیرید.

شما آرامش را دوست دارید و فقط در میان اشخاص آرام و خود دار میتوانید صفات پسر - چسته و محاسن بسیار خود را ظاهر سازید. از دوستان تان انتظار دارید که آنها نیز مانند شما قابل اعتماد و ثابت قدم باشند. شما دلتان میخواهد که همیشه قبل از آشنا شدن با اشخاص جدید تا حدود زیادی از طریق فکر آنها مطلع باشید به همین سبب کمتر در جستجوی آشناینها تازه هستید و بیشتر در حد دوستان مورد علاقه خود میگذرید.

تواضع باز

چند سدی و تواضع فروتنی در نزد ویر -
 هکار میباید . اما با تا سفاک عده می
 از جو انان ما این ورزش را به مثابه وسیله
 بی دفاص به شکل خشن آن مورد کار برد
 قرار میدهند . بخاطر آنکه دانسته میشود
 تا گوارهای ادا به نهایت نهایت التمسک
 به پایست فدراسیونی را ایجاد و در چوکات
 آن جوانان را به استفاده سالم از این
 ورزش و هنر می نمایند .

در خانه دوست

بقیه از صفحه (۹)

و شکوه های خود را صحرای به نرورسا -
 نده بود . * * *
 ما نیز تا آخرین لحظاتی که بجمله راهی
 مطبوعه میشد ، چشم انتظار آن بودیم
 تا خاطر امانت باشد بچن رادرباره -
 مسافرتش به افغانستان از طریق نرسیم
 ها و رسالات قلمی و یا غیر قلمی هندی
 به دست بیاوریم تا حقیقت و یاد روغ بعضی
 زبویه ها و اقوا هائی که در این مورد هم
 اکنون نزدی تعدادی از مردم وجود دارد
 روشن گردد .

مینی ژوب

بقیه از صفحه ۱۵

هدف (نهائی) خود برسند همه میخواستند
 که مثابه (تی نی کی) باشند (تی نی کی) د
 شیزه نیز انگلیسی کوشنل مانکن داشت با داشتن
 اندام مناسب به مثابه سهول مینی ژوب در آن زمان
 شناخته می شد . میری کوانت در آغاز سالهای ۶۰-
 تی نی کی را یافت و وی اظهار نمود که بر وی من صرف
 همچو مانکی ضرور بود که بعد از تلاش زیاد او یافتیم
 روایت دم : مادر لایها به واتیکان شکایت نمودند
 یکی از بزرگترین اشتباهات بشر در این است
 که آنها معتقدند که گویا پیدا می شود هادرتیج -
 تلاش و با هم اختراعات مودل سازهاست . هیچگاه
 همچو مصلی واقعیت نداشته است . هرمود (سراسری)
 مهارت از ایجاد گری زمان بوده و رشیدانه جنبه
 اجتماعی دارد .
 هیچکس نتوانسته است که برنسیب های پیدایش
 آنها را توضیح نماید .

خلاصه باید گفت که سرگردشت دامن های مینی ژوب
 انگلیسی هیچ گونه رابطه ای درین مورد ندارد .
 بپاد دارند که چگونگی بعد از ختم جنگ دوم جهانی
 مینی ژوب بیشتر مینی گردید و در نتیجه دوم سالهای
 ۶۰ بالاخره از (مینک) زانو بالا رفت . دامن های
 مینی به بیق دوران مبدل گشت . این دامن ها یکبار
 دیگر استقلال زبان را در فریب نشان داد . مینی ژوب
 حتی در زنده گی بعدی کشورها ریشه دوانید در
 بسیاری از ارمانهای اروپایی جویسحت های در رابطه
 (منع) مینی ژوب در صورت گرفت از همان آغاز تولد خود
 مینی بیوز مندا نه کام میگذاشت در صحنه سیاسی
 نیز به بیوزنی های دست یافت زیرا قشر جوان اروپا

چینی را به مثابه سهول آزاد ی های خود تلقی میکردند
 از جمله درد سرد های مینی ژوب یکی را شکایت مادران
 و مادر کلانهای انجده و دشیزه های که با های خوبتر
 در جاده ها به معنای مینی گذاشتند به مرکز مینی
 کاتولیک ها (واتیکان) و سازمان ملل متحد تشکیل
 مهاد کلیسا های کاتولیکی دیوید جدید (دموت -
 به جنجال بزنگ) رامیدیدند و تقاضا نمودند که
 در مین مینی ژوب حتماً یک چیزی را باید پوشید
 (پیداایش) راپ های مکمل فرانسوی ارتباط مستقیم
 با این تقاضای پدران روحانی دارد .
 آرام آرام بعضی عادت نمودند . راهپیمایی ر
 مرفقانه مینی ژوب آغاز در سالهای هفتاد خاتمه یافت
 نعل جدید به موز مینی ژوب لباس های دراز (کشال)
 که به ماکسی (شهرت پیدا نمود انتخاب نمود مینی ارا
 م آرام داشت از یاد ها فراموشی گردید . بالاخره در
 اواخر دهه هشتاد آغاز دهه هشتاد و آغاز دهه
 نود جوانان یکبار دیگر مینی ژوب شدند مینی
 ژوب مل ۹۱ اگر چه تفاوتش با آن مینی سالهای
 ۶۰ دارد . اما بهر صورت نمیتوانیم درباره آغاز
 پیداایش آن فراموشی کنیم زیرا در سرهای راکه
 مینی در آن زمان بر وجود می آورد قابل تذکر و جالب
 میباشد .

دست اندر کاران موداروا امروز از همه بیشتر در
 باره لباس مینی ژوب بیشتر فکری کنند و بی دلیل
 نیست که لباس مینی اکتره در کلکسیون لباس های
 سال ۹۱ به مشاهده می رسد . ویدون شک مینی
 ژوب امسال سرودها و در سرهای طلای ۶۰ را
 خواهید داشت اما به هر حال مینی ژوب مینی
 ژوب است .

تشتت او

پاتی ۲۷

دینتواد بیاتوبه برخه کی هم . دغه
 تا تیرات لیدلای شو . مونتر اوتاسو پوهنی و
 چی پینتواد بیات نین هغسی زبوی او هنری
 فنانلری دینتواد بیاتوبیاد پینتواد فرهنگیا نو
 دیاره . یوآخی سر به چینه فارسی
 اد بیات دهر اوطبعی ده چی دافارسی
 اد بیات دهر لوری نه چی وی به پینتواد
 اد بیاتوباندی خیل تا تیرات گزاروی چی
 د نغد به بلبکی هم دغه خبره صدق کوی
 - تاسو مخکی وویل چی دینتواد بیاتواد
 د نغد به برخه کی خینی کارونه سرته ورسیدل
 اپابه مشخصه توکه ویلای شی چی . کوم
 کارارد چاله خوا ؟
 به دغه برخه کی باید وایم چی کومه شخص

منظم اوسپستتاتیک اثر نلرو . فقط
 دی مورد کی یولی مقالی دیاملری در دی
 مثلا . داستاد تر ی مینی مقالی چی
 پخوانر شوی دی . یاد سعدالد چی
 پشون چی دمحاصر شمر باندی بی - یه
 رساله لیکل وه اورد هغوی نه وروست
 داستاد روی کارونه دیوید باملری در دی
 چی د هغوی د (ادبی خیری) اثر
 یوه بنه نمونه ده برسیره پرهغه داستاد
 روی نقدونه مقالی به شکل تخمینشرو
 کی خنباره کیزی .

ترکومه عا به بیوری چی مونتر اوتاسو
 شاهد یو . زونیز فرهنگ محیط به یوه
 تشتت کی گوردی . دلته لولی جورول صف
 ارای بیول ته به نفرت سره کهل . اد بی
 مسئولیته خبری اوقضارت کول . یوه و ل
 عادت کرخیدل دی تاسو دافغانستان
 د لیکوال دایمن دیو سول بصفه
 ویلای شی چی ولی ؟

دیوه بنکاره خبره ده چی دغه حالت
 زونیز دتولنی برکامل محیط باندی حاکم
 دی . یعنی دچی دغه تشتت او بیولالی
 زونیز دتولنی گرده محیطونه ترخیل شوم
 سوری لاندی نیولی دی . اود سیاست
 مرصه خو هنج دیاده ونی در نه دی . نر
 دلته هره رخ به لری کویواسلو کویواتسانان
 فل کیزی اودغه عمل به خبله دتولنی به
 سایدکولوی باندی جویوه اغیزی لری . الب
 داد جنگ لوج او برند تا تیرات دی چی
 زونیز تولنه ورسره لاسرا وگروان ده .
 - دمخکی خبری به نظر کی نیولو سره
 دینتواد بیاتونغد اونه کلیت کی زونیز داد بی
 نقد . لاره کوی خواته می ؟

زما به نظر دغد لیکولایاره یوه علمی اوفرهنگی
 سویه لازمه ده . مونتر باید کوشین وکر وچن
 زونیز به فرهنگیانکی دغه سویه ایجاد شی
 یعنی هم د نغد اویدلو سویه اوهم د نغد
 د لیکلو سویه له بد ه مرفه لینی چی د نغد به
 برخه کی راعی . لکه دشخصیتونو شیکا وی
 اهات . تحقیر اوداسی نوری نامورده خبری
 باید وویاو . چه دایاد داشتونه . نقد نه
 دی . بلکه د نغد ضد یو عمل دی . اوخینی
 وخت هم به وولیکوکی داسی میالغی
 اوغراق اسیر خبری یوچا - بل چاته ک نسبت
 ورتول کیزی چی هنج سلم عقل وریاندی
 باورنشی کولای مایه یوه محفل کی واریده چی
 به پینتواد بیاتوکی دتولستی اود چنگی
 ایتماترف به سویه ک آثار موجود وی . ترکومه
 های به بیوری چی زه دینتواد بیاتوسره بیژنده
 لرم . داخبره مطلق دملی او نه ده . لکه
 چی زونیز دینتواد داستانی اد بیات به پسر
 جوان دی . لاتراومه به دغه باب کسی
 خوکامونه اوجت شوی دی .

اوکه زونیز لیکوالان دغی خبری ته پیام
 وروانه روی اونه خیلو لیکواتاروکی لسه
 بصیوت نه کاروانخلی . نوریه نابینایی کسی
 ته کوم شی ویتراونه کوم نحای ته رسین و لکه
 رحمان بابا چی وای
 به دکان دنا بیاتواد جوهریانو
 خرهمره لعل وگوهر . در وایر هیون دی

شرایط اعضای کانگرس بود. هدف رئیس جمهور نداشتن دست آوردن دل هواخواهانش بود. حدود تهیه آمیز برای تفکر تازه در سال ۱۹۹۰ مالکیت واقعی کانگرس توسط گروههای دیگر است.

خوشبختانه هنگامیکه ایشیا فقط ترسناک و بیکیافته معلوم میشوند سیستم امر یکایسی میتواند زلزله های سیاسی را از پائین ایجاد کنند و یا اینکه برخلاف کاندید های پیش یورش ببرد.

مگر برعکس چنین است که آیا در سالهای نود ما اینقدر خوشبخت خواهیم بود؟

سایه

بقیه از صفحه ۲۹ بود و بخصوص به بعد از مرگ پدرم او بیشتر به خود صلاحیت میداد. بازی مادر م را از خانه کشید.

و از این سرگردانی ها چهار سالگی گذشت که من مادر شد م دختر م بنوشه در قلمرو پراخ مرا مس و وحشت خانه مادر پس گذاشت با بار نوزادار پس گریستم که به نوزاد بفهمانند تا مرا لت و کوب نکند جایی را نگرفت به مادر م گفتم پلاطم را از نوزاد بگیرد و مادر م از شرم زمانه یاد میکرد میگفت تو تحمل کن.

یکبار وقتی بنوشه یکساله شده بود. خانه را ترک گفتم تمام زنجیرم را بردم به اداره پولیس و قصه کردم آنها بانصاح پدرانه شان از من خواستند که دو باره برگردم به خانه ام. یکبار دیگر خواستم بروم زنده گی را با نوزاد به امتحان بگیرم اما میدادم که با رفتن دوباره به خانه نوزاد به جر برآمدم از خانه آنقدر لت و کوبم کند که....

تمام ناتوانی هایم را از آن نام تمام هستی ام عیارت بوزند از کتا رجاده می کاهمای زیاد در آن میگذشتند میگردم سیستم تمام هستی ام را میدیدم که چون قطره های اشکهایم به زمین خالک میرفتند. حالا میدانم که برای آدمی ساده و بیایله و نا آشنا می چون من در این شهر جایی برای زنده گی

حق بیرون شدن نداشتیم جز زمانیکه خریدار نام میامدند و شبی میبردندم و دوباره میاوردند.

یکروز اتفاق خوشایندی برایم پیش آمد، پولیس مرا دستگیر کرد میخواستم بعد از دستگیر شدن زنده گی ام را و هویت زنی را افشا کنم درضا که او خود را عقب میله های زندان رسانده گفت: (تو نیت داشتی که من در زندان هم نرفتم اگر نام اصلیات را بگوئی و یا بگوئی که من قیمت کرده ام در همینجا میکشمت و اگر بگوئی که نامت نسرتی است و عروسم استی، ترا زود به قفسان آزاد میکنم و به بصرم نکاح کرده به خارج روانت میکنم.

زنده گی برایم عجیب معنایی پیدا کرده بود به هر دروازه ای که بخواهم میبردم دروازه دخولی محبس عمر م بود به هر دریچه یکه میبردم به محبس عمر میامد میشد. و این بار نیز درامداد دروغ بودم بنام نسرتی عروسم زیبا خود را معرفی کردم و پس از آزادی پولیس مراود - باره تسلیم (خشویم) زیبا کرد.

من بودم و وظایف مربوط به من در آن خانه مرد ترو - تمندی راه یافته بود او هر باریکه میامد مرا دریدل بنجاه هزار افغانی به خانه اش میبرد پس از آنکه کام دل میگرفت دوباره مرا تسلیم مالکم زیبا میگردد باز هم در یافتم که فریب زنی را خودم داده بودی.

نی مرا به پسر خود نکاح کردی نه به خانم پرورد من سرگردان جاده یاس در او دخا م رفتن بی برگشت. یکبار دیگر برای نجات از خانه زنی با سه داره مرکزی پولیس مراجعه کردم. تمام آنچه را که بر سر م گذشت بودم به آنها گفتم که شوهر م کی است گفتم که چرا از خانه اش فرار کردم. گفتم که چگونگی فریب زنی را خودم گفتم که دهر شب به کرایه دادن بنجاه هزار افغانی میگردم و گفتم که یکبار که قبلا بندی شده بودم نظر به تهدید زنی نام هویتم را غلط معرفی کرده بودم هه آنچه را که لازم بود گفتم. اداره پولیس مو قف نشد که

من از آن یکس نسرتی شده بودم آنجا حکومت زیبا مرا چون بازیچه کو کشیده به میدان فساد کشاند. همیشه در خانه قید میبودم

زینارا دستگیر کنند و اینک من در این زندان انتظار محکام استم.

من به چشمهای بی اشک نادیده عمیق میشوم در آنجا بی باوری موج میزند، وقتی به قصه اش و به تباهی اش گوش میدادم دل به اوسوخت به نامش سوخت را ستنش نادیده نامیست که از سالها با من بیوند عشقی داشته و مظهر عشق بوده و اما دریغ که نسرتی شده. برسیسم: (چرا آنروز که دختر وشوهرت آمدن بسیار بی تفاوت بودی و تا وقتیکه بنوشه را به آغوش نگرفته بودی اصلا مادرش معلوم نمیشد).

(من میدانم میدادم نسبت که به آغوش گرفتن طفلی که یکنیم سال از من دور بود، مرا دوباره معادد میساخت. درمن عاطفه پس زده شده ام رادو - باره زنده میگردد و آنگاه من زیون تر از آن میشدم که بودم. من نمیتوانم از گفتم نام بی عیجان باقی بمانم.

اوراست میگفت. اونیتواند با گذشته اش با گذشته ما - جرایش و ادعای بگوید، آنهم به گذشته به انتقام نرسیده. اش.

درمن باز هم ترس همیشه زنده میشود ترس اینکه نشود در این زندان آباد، نادیده راه با حلقوم های دیگر فراد بیزند، نشود او را سال آینده بار دیگر با جر م سنگین تر بندی کنند.

امروز نوزاد است با آغاز سال ۱۳۷۰. قصه انجام نشده نادیده را ختم کردم. این قصه انجام نشده است، عمرش از ما قبل تر آغاز شده و بعد تر از ما ادامه خواهد داشت برای این قصه هرگز امروز نوزاد نیوده.

کی میداند بازنده نوزاد بعد بنوشه در زندان موقعیت نوزاد را جشن خواهد گرفت - نت در زندان در بیمارستان؟ در دانشگاه؟ یا کند که در کدام روستیخا نه؟

و با دختر که همسایه نوزاد که حالا زنش شده جی خواهد شد؟! و اما نادیده سایه ایست از زیبا. اوسایه همه زشتی های خلقت است. در این سایه گاه دود مخدر و گاه گند لخته های خون مسلول بیداد میکند.

فرهنگ شفقت تا آن روز در این شهر جایی که با بیگانه ها

را فراموش کنند

از این خرابی از اینک ترسناک است

فرهنگ شکار زینیت

فرهنگ شکار زینیت



برای شما فال دیده ایم



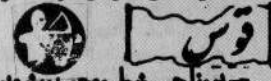
میزان

چیزی که موجب ناراحتی شما می‌گردد ممکن است آن پدیده برای دوستان شما نیز مشکلات را بوجود بیاورد. کسی را که دوست دارید به صادقانه همراهی کنید. نامه بی به شما می‌رسد که ارزش خاص خواهد داشت دعوت دوستان خویش را با کمال بهزیستی.



عقرب

شما با حرف‌های کوچک دوستان خود پیش را ناراحت می‌سازید وقت که بزرگ کار یک روز نیست بلکه کار یک عمر است باید روزی زنده‌گی را یاد بگیرید از افشای اسرار خود غیبی و ستان خویش خود داری کنید.



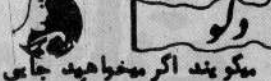
کوس

سرد مزاجی شما موجب می‌شود تا دوستان صمیمی که داشته باشید. ملاقات مهمی در پیش دارید که اگر بخواهید می‌توانید از آن به خوبی بهره‌گیری در خوردن غذا های پروتئین دار که خود را با شاد از خانوادگی تان واری صمیمانه نماید.



جدی

در وجود شما نشانه‌های زیاد صمیمیت وجود دارد اما شما قادر نیستید آنرا اضافه بدید بهترین است کارهایی را انجام دهید که مورد علاقه تان است استعداد خوبی دارید باید آنرا پرورش دهید.



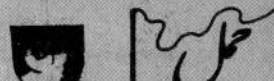
دلو

می‌کنند اگر میخواهید جایی را خسارت سازید کار را به اهل آن بسپارید که شش کند از خانه و ادا ره کار را به مسئولین آگاه بسپارید. ناراحتی‌های شما موجب می‌شود که بسیاری از کارهای خوب نیز خراب شوند به صحت خویش توجه کنید.



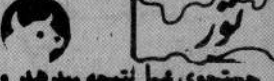
حوت

امید وار باشید خبر خوشی به شما می‌رسد که به دنبال آن در زندگی تان تغییرات زیادی پیدا خواهد آمد که از عجله در اجرای کارها صرف نظر کنید محتاط باشید که اگر عیسی به سراغ تان آمد چنانچه و بخت بزرگ را به شما می‌آورد.



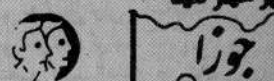
عمل

احساسات خویش را در کنترل خود داشته باشید. بهیچانی دوست شما موجب می‌گردد تا شما حقایق تلخ زندگی را خجسته‌تر کنید از صحت تان مواظبت کنید. نامه بی به شما می‌رسد که خیلی خوشحال تان می‌سازد.



جستجوی

جستجوی شما نتیجه می‌دهد و شما به زودی به یک آرزوی بزرگ خود نایل می‌شوید. آرامش فکری خود را تا بین کنید و از صمیمیت و ناراحتی که موجب ناتوانی شما می‌گردد بهر هیچ کنید.



جوزا

وسوسه‌های دل انگیزی شما را مشغول می‌سازد. تصمیم بگیرید که آیا می‌توانید او را داشته باشید یا نه. به خاطر آنچه از دست رفته هیچ کس نتواند توجه نماید خود دار باشید.



سرطان

کسانی که شمارا تشویق می‌نمایند ممکن است نیت نیک داشته باشند اما ضرورت نیست شما توانایی تشخیص خود را بر اساس آرزوهای بی دیگران محاسبه کنید. به صحت تان توجه داشته باشید. حادثه مهمی برایتان اتفاق می‌افتد که شایان اهمیت است.



اسد

او را از خود برانند سعی کنید با همبازی در قلب‌ها جا باز کنید. می‌کنند هر کس به اندازه امیدش زنده است شما قادر هستید بر مشکلات غلبه کنید حسود نباشید.



سنبله

خوشبختی چیزی نیست که آنرا از بازار خریداری کنید بلکه خوشبختی همیشه با شماست فقط آنرا بشناسید و از آن استفاده کنید در رخ کردن پول و معیاری داشته باشید در غیر آن مشکلات اقتصادی شما را اندوهگین خواهد ساخت.



و آنها این کمک را با کمال میل به‌بند برند. (۴) شما وقتی خوشحال می‌شوید که بتوانید اشخاص را با یکدیگر آشنا سازید و بانسی یعنی اساس گذار دوستی‌های تازه گردید. شما دوست ندارید که اطرافیان تان احساس کسالت و ناراحتی بکنند. ضنا خوب می‌دهد. نهد که چگونه جمعی را با صحبت‌های جا لب و متوج خود سرگرم سازید. شما آدمی‌های انعطاف پذیر را بر آدم‌های کله‌فندق و تک‌رو ترجیح می‌دهید. البته از هر کس انتظار دارید که برای خود شخصیت جداگانه داشته باشد ولی از تمصب بهجا و پکندگی رضایت کامل می‌کنید که اطرافیان تان با یکدیگر دارای روابط حسنه باشند. و در تفاهم کامل بسر برند.

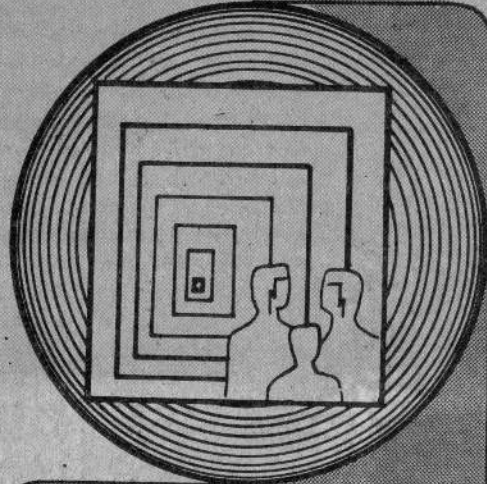
(۵) شما آدمی پر تحرک و شاد هستید و همیشه برای پذیرفتن عقاید خوب و نظریات مثبت دیگران آماده‌اید. شما خیلی خوب می‌توانید اطرافیان تان را درک کنید و به قدرت از کسی دلگیر و یا احیاناً غشگین می‌شوید شما دلتان میخواهد در آن چه در اطراف تان میگذرد سهم بگیرید. اگر کسی بخواد در جلب محبوبیت دوستان تان از شما پیشگی بگیرد شما با خوشرویی و بزرگواری هر چه تمام تر راه را برای او می‌گشایید زیرا میدانید که خودتان هم در مواردی مشابه به گذشته دیگران نیاز پیدا خواهید کرد. با وجود این هرگز مایل نیستید با آدم‌های بی‌مصلحت و کسل سروکار داشته باشید زیرا خودتان آدمی پر حرارت و ماجرا جو هستید.

بهمه در صفحه (۷۱)



باز کنند جا می‌خورید به اصطلاح میدان را ترک می‌کنید با وجود این هرگز مایل نیستید برای همیشه در پست صحنه بمانید. شما آدمی متکی به نفس هستید ولی قاطعیتی را که لازمه درخشیدن است ندارید. سعی می‌کنید دوستان تان را حتی المقدور از میان کسانی انتخاب کنید که با شما هم فکر و هم عقیده باشند. چه شما فقط در صورتی عقاید و خواسته‌های خود را بیان می‌کنید که مطمئن باشید اطرافیان تان شمارا درک می‌کنند. شما فقط یک توجیه سطحی از خود ستان خود نمی‌خواهید بلکه به هیفتگری و همدردی احتیاج دارید. به همین جهت ترجیح می‌دهید تنها باشید ولی با اشخاص کم توجه و متظاهر معاشرت نکنید. (۳) شما آدمی راستگو و منطقی هستید و خیلی زود با اشخاص دیگر رابطه برقرار می‌کنید شما خودتان به خوبی میدانید که در صحنه‌ری از موارد نمی‌توانید خود دار باشید و پیش از حد در کار دیگران دخالت می‌کنید. گاه اتفاق می‌افتد که یک دوست مورد اعتماد با وجود تمام کارهایی که برایش کرده‌اید و زحماتی که متحمل شده‌اید باین توافقی شمارا ترک می‌کند. این تنها چیز است که شمارا سخت آزرده و غمگین می‌سازد. شما آدمی خیر خواه هستید و مدام دلتان میخواهد همه گره از مشکلات اطرافیان تان بکشاید و این تمایل بقدری است که اکثر فراموش می‌کنید از درجه چشم اطرافیان تان به کارهای خود بنگرید. شما مایلید در میان اشخاصی باشید که بتوانند به آنها کمک کنید.

روانشناسی



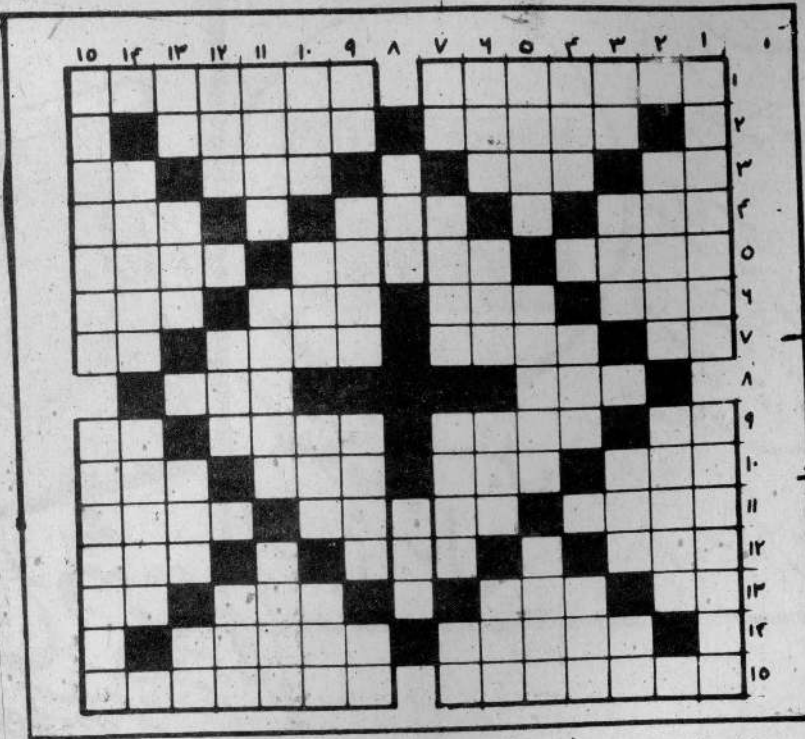
تصویر مورد علاقه خویش را انتخاب کنید و بخوانید که چگونه هستید

شما در این جا تصویر هفت زن مشهور را مشاهده می‌کنید که توسط "پاپلیکا سو" مشهورترین نقاش قرن بیستم کشیده شده است. چند لحظه با دقت به این تصاویر نگاه کنید و بعد بگویید که اگر امکان داشت دلتان میخواست با کدام یک از این زنان آشنا شوید؟ اکنون شماره تصویر مورد نظر را به خاطر بسپارید و پاسخ خود را تحت همان شماره مطالعه کنید. (۱) شما آدمی صبور هستید و می‌توانید ساعت‌ها با توجه کامل به درد دل اطرافیان گوش کنید. برای شما بهر چیزی از زبان سبک‌تر از این است که خودتان مجبور شوید وظیفه رهبری را به عهده بگیرید و همیشه منتظر می‌شوید تا دیگران کاری را شروع کنند. شما اشخاص متکی به نفس و قاطع و جسور را تحسین می‌کنید و گاه به آنها حسد می‌ورزید اگر بکنفر مورد علاقه شما باشد و مقابلها به شما توجه داشته باشد. هرگز خطاهای او را به رخ نمی‌کشید. به طور کلی شما خیلی خوب می‌توانید خودتان را با دیگران تطبیق دهید و هرگز از کسی انتظار ندارید که تحت نفوذ شما در آید و بر طبق عقاید و خواسته‌های شما رفتار کند. به همین علت دوستان بسیاری دارید و در میان اطرافیان تان از محبوبیت زیادی برخوردار هستید. (۲) شما خیلی زود در برابر کسانی که سعی دارند با سرو صداهای برای خود



حل کننده گان

منوه بمسعود محصل پوهنځي حقوقي، سيمين لمر از اخير پوهنتون، علي محمد احمد يار محصل پوليټيخنيك كابل، ك ه ه فارغ لېسه عاليه د راتې، سهېلا محصل پوهنځي فارمسي، جنېب الله سعادت يار فارغ لېسه، هنگا به مجروح افسون، تور پيكي اسدي اولهه برېم، آگنسي هېره محصل لېسه نـ روان خير خانه، محمد طاهر مزدي از شوراي شهر كابل حزب وطن، آذرخش مستور محصل طب معالجي كابل، زبد صالح، كاره سلجوقي اولهه استقلال، محمد فهم مېهنار و فريخه مېهنار از د ه بوري كابل، محمود از كارته پروان، حوا احمد زې اولهه زرخونه، منوه ثنا محصل لېسه نسوان خير خانه، دېسا اثر محصل پوهنځي زراعت، ح اصل حيدري از ولايت بدخشان، سېدا احمد شاه جعفري محصل پوهنځي زراعت، محمد فهم مېهنار از بزار شريف، آذرخش از پوهنځي طب عاليه اكبري كارمند وزارت عدليه، مرگان سېاهي اولهه برېم، شگوه رحيم اولهه ايوا لقاسم فردوسي، سوزنل محمد طاهر عز يزي، فرزانه فايقي اولهه ملاي، زوسه ناصري از پخوان، عبدالصوور، نايجه افندي اولهه بوري، سان، وحيد ه اكبري، زېلا نوري فارغ لېسه برېم، سعد به احمد شاه جعفري، هارون پوپل زلفيه پوپل و زرفشان پوپل از شاه شهيد (ع)، تور پيكي اسدي، محمد فهم مېهنار و زېلا نوري به اساس فرقه مستشرق چاپزه شناخته شدند، خواهر شندېم به دفتر مجلتي شريف محمد فهم مېهنار و زېلا نوري به اساس فرقه مستشرق چاپزه شناخته شدند، خواهر شندېم به دفتر مجلتي شريف آورد ه چاپزه شانرا تسليم شويده.



۱۵- ناز برورده - کسی که ترور می کند

- لطفاً برای ما بنویسید که:
- (۱) محاصره تاریخی شهر (تروا) چند سال طول کشید؟
- (۲) اهرام مصر چند سال پیش ساخته شده است؟
- (۳) چمرانوک کاردهای قد افسوری کسر داشت؟
- (۴) "کاره آهنگر" که بود؟

لطفاً این قول را تکمیل نموده و بگو.
 کجک که شاعر آن کوست؟
 شکستن
 چشم را خیره کند پرتو زیبایی تو
 من و از دور تماشای تماشای تو

برای حل کننده گان جایزه های ذیل در نظر است
 دو کتابچه پسرانند از دافغانستان بانگ
 دو کتابچه پسرانند از بانگ ملی افغان
 یک پوستر شاهپوی فاطمی تحفه فرهنگستان بزرگ افغان

بیلیون دالر بالغ گردد و از طرفی این سرمایه عظیم وظایف این کشور را به مراتب خطیر تر از سابق نموده و خواه ناخواه آنان به رهبری اقتصادی آینده دنیا انتخاب خواهند شد. مایل حداقل اینکه قسمت معظم مسایل اقتصادی دنیادار آینده بر دوش جاپانی ها خواهد بود. از طرفی همچنانکه قدرت اقتصادی جاپان روبه پیشرفت می رود، دولت و مردم این کشور با اوقیاتی تازه روبرو می گردند و حالا زمان آن فرا رسیده که جاپانی ها به تحلیل و ارزیابی دیگر ملل دنیا بپردازند و در نهایت به مسوولیت های جدید خود بیشتر واقف شوند. این بدان مناسبت که دیگر گوشه گیری مردم آن کشور به پایان رسیده و آنها می بایستی تلفیقی نوین از مسایل اقتصادی را در کنار (اورا) به همراه داشته باشند.

بوده است. اما مردم این کشور هرگز دست از تلاش و پشتکار بی وقفه خود برنداشته و با برنامه ریزی دقیق خود همراه با کار طاقت فرسا تبدیل به ملتی خوشبخت شده اند. بدون تردید کالا های جاپانی در دنیا از بهترین ها محسوب می شود و این کشور با داشتن ۲۶٪ از کل جمعیت دنیایه تنها ۱۱٪ از محصولات کره خاکی را تولید می کند و امروزه تولیدات کارخانه های جاپان برای دیگر مردم کشور ها راحتی و رفاه بالنسبه کاملی را به ارمغان آورده است. هم اکنون ۲۰ بانک از ۵۰ بانک معروف دنیا در تملک جاپانی هاست. این تعداد ۴ بانک درجه اول نیز از آن مردم و کشور جاپان می باشد و منظور تخمین می شود که تا سال ۱۹۹۵ سرمایه های جاپان به ۵۰۰

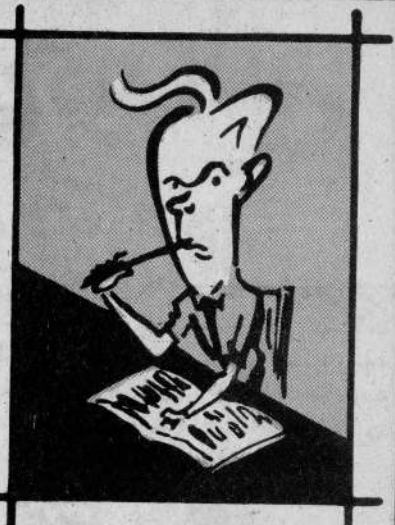
بوجود آورده باشند اما اینکه این قضیه و طراحی آن به کجا انجامید بحث دیگری می طلبد، به هر حال جاپانی ها هرگز میناتور امریکایی نگشتند و با تکیه بر اعتماد به نفس تبدیل به معلمی ورزیده شدند!
 شوکت های جاپانی: محدود افرادی قادر بودند تا این تصور را داشته باشند که جاپان در هم شکسته سال ۱۹۴۵ بار دیگر بتواند تبدیل به یک قدرت اقتصادی شود. ملتی که بعد از آن بیابان اتمی معروف و از دست دادن نیرو های نظامی کار آمد می رفت تا امید به سازنده گی را کاملاً از خاطر بسپرد و لسی تا می مضلالت به همین اندک خلاصه نمی شد. یکی از مضلالت حاکم بر آن کشور کمبود مواد معدنی است این مشکل همواره با آنان همراه

- یست - در چشم قرار دارد.
- ۱۵- مرضی است - بایباری عمومی:
 - ۱- فرزند قربانی بیضمر- بیسان مشترک المنافع.
 - ۲- از قهرمانان شاهنامه - کسی را چیزی آموختن.
 - ۳- حرف فاصله - آتش دارایی و ملکیت - صتم.
 - ۴- از تراوش پوست بدن پدید آید - از حروف الفباء - از مجالس بزرگان.
 - ۵- به اصطلاح عوام کینه و بی مصرف - نوشتابه گنبد - جمعیت.
 - ۶- واحدی در برق - راهنما ست وهم شهر را گویند - از مالک عربی - نصف آواز بشک.
 - ۷- خرس - موزلف را گویند - از درختان بی بر - بلی به انگلیسی.
 - ۸- کوتاه به بشتو - آرزو.
 - ۹- تمجب - خوراکی که روزانه به مقدار معین بکسی دهند - نیکو و خوبرو - من و شما.
 - ۱۰- شیر به عربی - از رنگهاست - در شطرنج دهند - بجای شاه نشه استفاده می کند.
 - ۱۱- نوعی رقص اما واژگون - جمع مدد - خوروش.
 - ۱۲- اسب و شیر دارند - حرف تصدیق - تاب و توان.
 - ۱۳- زیاد نیست - وسیله برای اعدام - شخص فوت شده - از حروف انگلیسی.
 - ۱۴- چشم یار راه به آن تشبیه کرده اند - برخوردارند.

هنکام جاپانی هادر صحنه سیاسی سال ۱۹۰۰ نمایانگر ضعف تجربی آنان بود حس سلطه طلبی آنها نیز به هیچ وجه مورد پذیرش قدرتهای غربی واقع نشد زیرا عربی ها از این برتری احساس خطر کردند. با گذشت سالها جاپان به قدرتی امپریالیستی بدل شد جاپان حوزه نفوذ خود را در تایوان، منچوری و حتی تا چین گسترش داد تا جایی که این قدرت آسیایی خود را روی روی غربی ها می دید. بعد از جنگ جهانی دوم، ایالات متحده عمیقاً در این فکر بود که تاخیراتی در این کشور از خود بجای گذارد. یعنی ساختاری دموکراتیک باسیستم نوین که فورمولش را آنها طراحی کرده باشند و از این طریق بود که امریکایی ها به فکر پرورش اقتصاد جاپان افتادند تا سنی نفوذ

- مغزی:
- ۱- آماده گی - توانایی داشتن کاری - از شهر های مذهبی در اروپا.
 - ۲- یکی از سینما ها - یکی از ادیان.
 - ۳- از فلزات - سوگند از حروف است و در ضمن از خوردنی ها - حیوان ریشدار.
 - ۴- فلزی که در صنعت مصرف زیاد دارد. خزانه سیم و زر - عدل و انصاف.
 - ۵- چندی قبل آتش جنگ در آنجا شعله ور بود - صحرا در بشتو - نوعی موز.
 - ۶- رفیق و همدم - لباس ماهی - سود است و نفع پول - قسمتی از با.
 - ۷- جایگاه بوسه - سحر و افسون - بریم - ماه کوچک.
 - ۸- کیش و مذهب - نلک و بند.
 - ۹- به بشتو - استوار و با برجا - وقت و هنگام - نشان و پوشیده - اصطلاحی.
 - ۱۰- گروه بسیار فرا گیرنده تر - کله ایست به معنی ولی - حافظه و ذهن - نوعی خزانه گزنده.
 - ۱۱- کشتی باز - اصیل و پاک بزراد بودن - فابریکه نان بزی است و معنی گدام.
 - ۱۲- دویایی است در مصر - دریای سرحدی کشور ما ولی سرچینه - کوروتاریک.
 - ۱۳- بوم (در بشتو) - جور و ظلم - بر بشت حیوان گذارند - از آلات موسیقی.
 - ۱۴- دستگاه ساختمانی مشهور

مردم آن کشور در کنار حفظ فرهنگ خود مجبور بودند تا واقیعیات اساسی در اقتصاد و صنعت را بپذیرا باشند در این دوره جاپانی ها با تغییر و تحول در مسایل اقتصادی، آموزشی و سیاسی غرب، خود را با آن وفق دادند اما کمتر از چار دهه بعد جاپانی ها خود را در گیر با قوای روسی دیدند و بعد از آن بود که این کشور عملاً تبدیل به یکی از قطبهای قدرت دنیا گردید. ولی جاپانی ها با تمامی واقیعیات موجود قدرتی مشابه دیگر قدرتها نبوده و حتی بعد از جنگ جهانی اول آنان از پذیرش عهدنامه ورسای امتناع ورزیدند بهلاوه جاپانی ها به واسطه علم سازش با فرهنگ غربی، و حفظ آداب و رسوم سنتی خود و در نهایت با ادامه این راه تبدیل به ملتی با خصوصیات ویژه شدند که باسیستم های امروزی صداد های بسیاری دارد. تاخت و تاز نا سا



سازگاری

پرسش ها

بخه از صفحه (۱۶)

جاپان سرزمین

دیگر دوره کم محلی به غربی ها الزامی بایستی به پای برسد و

دو سه موسم سال گلبار
 تان بهمنه عمر بهت کرده
 مرتلا نید
 گلدرت عودس خنچه دکور نوآ
 هر مطابرت ذوق خوشما
 آدرس: چادر اهر طرغ بدخان



گلفروشی سنبل
 گلفروشی سال



عینک فروشی روشن

اگر میخواهید عینک با بهترین کیفیت و قیمت بخرید عینک فروشی روشن
 ۲۵ ساله دارد مرا جویا سید عینک فروشی روشن
 شایسته ترین عینک ها طبر را از مشهورترین کشورها جهان
 وارد و با بهترین نیاز منبت در عرضه کرده
 آدرس: متصل عمارت ۱۴ منزلک سینما پامیر

دستاورانت محبت



بومر عودس رشیدی خرم غیره می فروخته اول در دست محبت برکنار
 نماید دستور است محبت محبت و هر شرط بجهت میور عدا خوب
 رفیق دستور در همایا خولیس بر اول در تهران
 پنجشنبه دستور است محبت بر روز سه شنبه دستور است
 با اول در دستور است محبت در دستور است
 آدرس: حد اول حدار میور عدا بر دستور است
 آدرس: حد اول حدار میور عدا بر دستور است

آدرس: حد اول حدار میور عدا بر دستور است ۲۵۷۶۶

رستوران ذنب طلایی

فضای آرام با موسیقی شاد و بهترین موقعیت رستوران ذنب طلایی همیشه در خانه
 باقی خواهد ماند. غذاهای لذیذ از گوشت گوسفند و مرغ را در سالون زیبایی
 این رستوران که از ساعت ۸ صبح تا ۸ شب آماده خدمت است صرف نمایند. رستوران ذنب طلایی
 مجال عروسی شیرخوری و دعوتها هموطنان مسلمان اهل هنود را با شرایط سهل و اقتصادی پذیرد
 بکوشید وقت را قبلاً ریزوف نماید.

آدرس :- رستوران ذنب طلایی عقب اکادمی علوم مرکز وزیر اکبر خان روبرو در سفله المانج

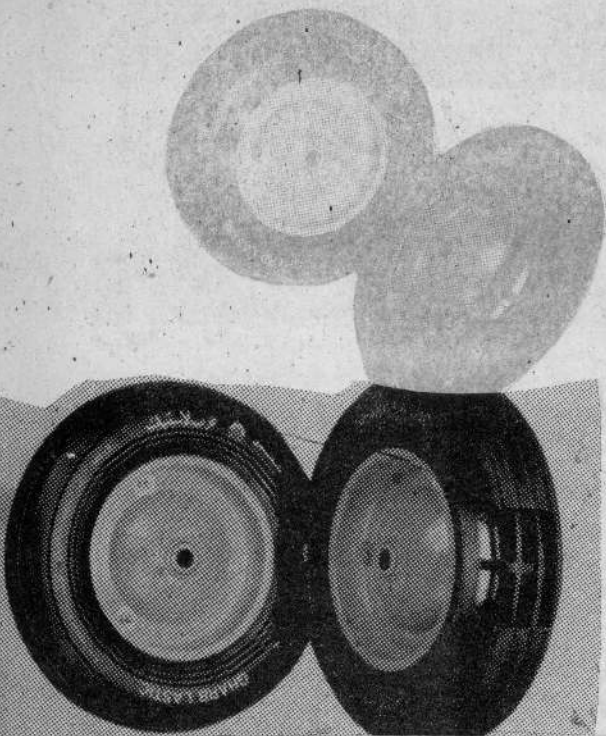
فروشگاه جواد

اگر میخواهید بچه‌ها را خوشحال و خانواده‌تان را از لباس‌های شیک استقاوه نماید فروشگاه جواد را یادداشت کنید
 این فروشگاه بهترین پلوشها، کادو، بار مردانه، دیشتر، پرفلانه، جیپر کادو، بار مردانه، جاکت، دامنه زنانه، تهم
 پوست زنانه، دستگیر مردانه و بلوز کادو، بار زنانه را تازه دارد و قیمت نازل عرضه میدارد.
 آدرس: فاریاب مارکیت زرغونه میدان



آدرس: فاریاب مارکیت زرغونه میدان

تایر موتر با اطمینان بیشتر



شاکر خاطر تایر ای جدید انظار کی شنیده و مطمئن ترین تایر را جستجوی نمودید حالاً می آید
مطمئن شوید این تایر را که شش ماهه ترین گشتی تازه دارد گردیده در خدمت شما قرار دارد.
این تایر ای توپس ضد پنچری و بیخ گسسته فشار و ضرب میباشند. تایر ای تازه وارد از سایر تایر با اطمینان
بوده و به اقتصاد شما کمک میکند. این تایر از چندین برابر تایر ایادی عمر دارد مطابق سستند و بین العالی
ساخته شده. این تایر را برای کراچی ای خاکر و به کراچی ای حمل نقل امسال و تا شین ای بسیار استفاده میشود.

این تایر ها برای شهر ها و قسبات کشور یک محصول مطمئن است.

این تایر استفاده نماید و بار بیش از پنجه شدن و بهرگز برای راحت بشیبه.

دو کسری توپس - کلل محموله جاده نادر بهشتون - محله ماریکت دوکان غلام رشا.
سالنگ و اف چهار راهی کراچی مرکز سرلی طوی محله عطا دوکان محله رضاهایا
تلفون ۳۴۹۸۱

مسافر

بازارک پنجشنبه

اگر قصد سفر دارید
در بسه های خیس آرام
و سرتیج ۳۰۳ سفر
کنید.

بازارک پنجشنبه ریس شمارا
از کابل پنجگری استنگان
و مراد شریف مع الخیر میرساند
آدرس
کابل - ساحه واقفانان و پلستی

تلفون ۲۱۷۸۴



فبیج موزیک گیت ۵۰۰ جدید محکم سلاتان ثبت و گیت ۳۶ هزار
 فیف کابری، گیت ۲۰۰۰۰ نوری، گیت ۴۰۰۰۰ نصیرم آنگ سلا آماره
 فردر ساخته و فلیم محکم و غیره، اطور کرایه بدستبر علی نمون گیت
 ولد محکم خوشتر شترمان باجره نمودل بدید 1000 م فیبر واری نماید
 آدرس: ده افغانان ایستگاه بس سهای قلعه فتح الله تلیفون ۴۴۲۸۷
 نمایندگی ذبیج موزیک در مید و پس میدان مقابل بانک پیل

ذبیج
 موزیک



قرطاسی فروشی صد

قرطاسی فروشی صد (اقدام کتاب و کتابچی
 انواع قلمها خودکار و دستگیره و دستگیره
 مورد نیاز طلاب معارف، مجوس و سون
 اخبار بقیه، جولان لرروز و سایر نشریه باره
 به قیمت نازل عرضه میدارد

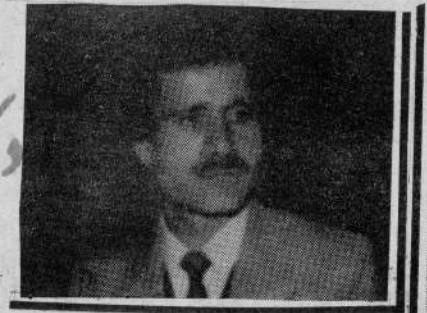
آدرس
 زلفغانس، ایستگاه متری کولایی
 پارک

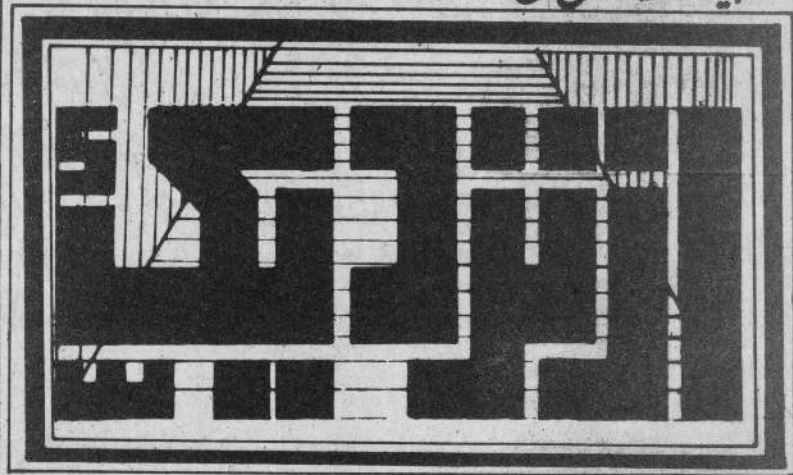
رهنمای در خرید
 و فروش خانه
 زمین آپارتمان و موتور

رهنمای مساطات

روح الله تقیری

شهر نو چار راهی حاجی یعقوب
 متصل مسجد جامع شیرپور
 تلیفون ۳۲۰۵۲۹





بر سا زیم.
 همکار گرامی و حیدالله
 سلیمان زاده محصل بسو -
 لیتخنیك كابل!
 نزد يك بین مطلب (زن از
 نظر پیشه وران، را همین
 اکنون میجا بد.
 (زن از نظر ساعت فروشی)
 زن همچون ساعتی است که
 مانند نا نیه گرد شو هر رادر
 يك ساعت سی دقیقه
 میفادند و اگر شو هر مانده
 شودو ایستاده گردد. با کپ
 های تاق بالایی را دو باره
 کوب میدهند.
 (زن از نظر گلکار) زن همچون
 گل ما له ایست که شو هر را
 مانند گل بر سر خشت میکوب
 بد.

* همکار خوب سلما زارا
 فارغ لیسه آریا تا!
 در مورد گله های تان باید
 گفت که می بوط نزدیک بیسن
 بیست زیرا نزدیک بین بوسته
 رسان نیست. ودر مورد سر-
 کردنی (جسجو کردن بقیه
 های مطالب) باید گفت، چسی
 فرمیکنند همانطور که روزانه
 از عقب سرویس های که دور
 تر از ایستگاه منت توقف را
 بالای منظر بین خویش میگذرند.
 سر کر دان میشو بد.
 یگان و قمت جسجو کردن
 بقیه مطالب هم عاری از دلچسپی
 نه خواهد بود. از شوخی که
 بکنیم، میکوشیم تا این
 کاستی مجله را هر چه بیشتر

* همکار خوب فرو زانفروغ
 حسن زاده فارغ التحصیل
 لیسه مریم.
 نزدیک بین یا ماینه اش
 هر قدر این بفل و آن بفل
 مطلب (علامت خار جی و خصلت
 از نظر حکما) رادیده، نه تواب
 نست بداند که این مطلب
 چقدر صحت دارد، امید بدم
 از این جای اقتباس مطالب
 تا نرا هم شما هم دریگر
 دوستان و همکاران مجله
 تذکر دهند. صحتش باشد!!
 گرامی خورج میرا و فاد
 وردک!
 نزدیک بین وای وای و لیکه-
 ولیکه تر خو وسوی لیکوا!
 ستا سو نه یو گجکول منته!

کار مندوزارت آب و برق!
 نوشته اید:
 عشق بزرگتر از آسما زبور
 شکوه تر از ابدیت است.
 و نزدیک بین مفر ما بد:
 عشق اگر بیروز شود (خشو)
 در قبال دارد.
 * همکار خوب مریم عبیدی
 ومیجا ((منجاقی)) شان
 چهرا عبیدی فزده فانا!
 نزدیک بین نامه های
 منجاقی تا نرا خوانده و در
 سوال تان، این جواب را
 منجاقی کرد!
 مطالب مجله را جمع به هر
 هنرمند خارجی کاملاً ترو -
 تازه میبا شد و ما آنرا از طریق
 مختلف بدست مییاوریم.

ستا سی یو متره لیسک
 راورد سیداو هفته دوه متره متره
 بی دمجلی در کار کونکو ستا
 یسی شوی و هم وور سید،
 دایر نیکنلی وو. خو انفسوس
 چسی دخیر یلو وو نهوه، شکه
 چسی دخیرو یلو به صورت کی
 هر چیا فکر کاره چسی وو تر
 خبله ستاینه کری ده. ستا
 سی استعداد دقتی وو دی.
 ستا سی نه یوه قسیدمنته!
 همکار خوب ناچه اسراف
 محصل یو هنخی اقتصاد!
 شعر تان رسید، دعا کنید
 که یک روز بلند آفتاب بی، در
 صفحات بیکران مجله صفحه
 شعر جوانان دو باره رایج
 شود. تشکر، شا عرابا شید!
 * محترم فریده شیرزی

* محترم و هاب را سخ
 محصل پوهنخی اد بیات!
 نزدیک بین در مقابل سوال
 تان میجا بد: بل می شود!!!
 * همکار عزیز شیماء عزیز
 محصل انستیتوت پولیتخنیك
 کابل.
 از اینکه کلام حرفی به جز
 یک طرح ادبی ندا شتیه
 ما هم بدون کلام گویی، آنرا
 میجا بییم.
 اگر صد سال بعد از مرگم
 بیایی و گویم را بشکافی،
 و اگر قلبم خاک نشده باشد
 خواهی دید که زوی آن نوبه
 شته شده هنوز دو مستخارم.
 * گرامی وورد محمد شاه
 آشنا دکرنی وزارت مامورا

* همکار عزیز پان سبیه آریا
 لطیفی از لیسه لامه شید!
 دو کلمه انتقاد در چار انگشت
 نامه تان برای ما رسیده، انتقاد
 تان بالای چشم ما! اما از
 گفته های نزدیک بین است که
 ((زنده که نمود دمم به زور
 دم)) نامه ما زیاد است و
 امکان نشر جواب همه، کم
 تشکر آشتی با شید!
 * دوست عزیز صاحب الله
 دو مستخار محصل پوهنخی طب
 نظامی!
 سلام های شیر گرم تان را
 میید یریم، ولی انفسوس
 که دو پنجا نیز بر چای برقی
 منتظاً وجود دارد. لذا از
 جوش کردن آن معذرت نزدیک
 بین را پذیرا شو بد. و اما
 مطلب طنزی تا نرا به انجیر
 (دستگاه خنده) تسلیم کردیم
 امید بدم از چک آنرا در دستگاه
 نصب نماید.
 * همکار عزیز فرید احمد
 از مکتب تخنیک حرفی سیر
 چارده!
 پیشنهاد تا نرا به ((پیشنهاد
 خوان)) مجله سیر دیدیم.
 تشکر!

از او سال فکاهی کل تکراری
 تان تشکر میکنیم.
 * محترم بزرگ صاحب فارغ
 لیسه خیر خانه!
 نزدیک بین بر سنبهای تان
 را همین لحظه میجا بد.
 س: آیا تنها بی برای
 جوا نان قیامت است؟
 چ: برای جوا تان چی که
 برای بیرون هم قیامت است.
 س: در زمانه های گذشته
 زنها، مرد هارا سر تاج خود
 میبا بستند - اما حالا چرا
 محتاج خود میداندند -
 چ: فرموده شما به جاست
 ولی در نظر داشته باشید که
 (تاج) همان تاج است. چیدر
 آغاز آن (صح) بیاید و چسی
 (سر)

ایتکه بر سیده اید، نزدیک
 بین وراز دار باشی کیبا
 هستند یا بد بگویم که رازدار
 باشی پادشاه به خیر سابق
 همکار نزدیک بین بود که
 فعلاً دو شش از یار نامها
 سبک شده و در جسر کیش
 محترم دور بین نشسته نامه
 های همکاران دو دور از مرکز
 را میجو بد و نزدیک بین هم
 عبارت از خودش میبا شد.
 به امید آن که قناعت کرده
 باشید.
 * محترم غلام نبی سرور ذی
 از لیسه انصاری!
 باو حید صاحب بری در همین
 او اثر مصاحبه بی انجام داده
 ایم. اگر تشکر میکنید ما هم

تکرار همراهی کسی مصاحبه
 نمیکنیم، شما هم فکاهیات
 تکراری نه فرستید. خلاص
 دنیا گل و گلزار است. از شما
 همکاران گل، یکچمن تشکر.
 دوست و همکار فاطمی مجله
 عشق الهامی زاده از بلقیس
 نزدیک بین در مورد مطلب
 تان ((علامت عشق)) میفر-
 ما بد: ای برادر، درین زمانه
 سر چیه بدون آنکه ما علامت
 عشق را بشناسیم، هر طفل
 و هر آدم حسن میبا ند که عل-
 شق شده است.
 * همکار خوب مجله موشن
 کولری.
 نامه مفضل و صبا جانیه
 تا نرا محترم نزدیک بین خواند

* دوستدار مجله معبد یل
 آسین هموش محصل پوهنخی
 ادبیات.
 نزدیک بین با خاوشی
 نامه تا نرا که در پیشانی
 نوشته بودید ((به لحاظ ندا
 چاپ کرد یکه)) خوا نند خوا-
 ست به خاطر همین لوحه
 نامه تان هر نوع مطلبی که
 نوشته اید، بجا بد. ولی
 انفسوس که برای چاپ چیزی
 نیافت. منتظر نامه های چیز
 دار تان هستیم.
 * همکاران صمیمی فاطمه
 حنیفی و ملیلا حنیفی از خیر
 خانه.
 نزدیک بین در قسمت
 پیشنهاد تان میفر ما بد: مابه

* محترم غلام نبی سرور ذی
 از لیسه حبیبیه!
 نزدیک بین میفر ما بد:
 پس خلاص، مساله حل است
 وقتی از دوستان نزدیک همنه
 منته مورد نظر تان هستیم،
 از خود ایشان بوسیده کماز
 کلام ملیت تشکر یافت دارند.
 تشکر!

حکماکان همیشه گی نازبلا ذوق ششل ذوق و تیمور - شاه ذوق!

نزدیک بین میگوید. در مورد پوشیده که شما معلومات خواسته اید. اینس چنانچه صرف همین قدرمیدانم که وی فعلاً در کشور شریف نماند. و در مورد مصاحبه با طاق مورد نظر نان باید بگویم به اسبی که ذکر کرده اید در راد یو و بلو پر یون. وجود ندارد. درین بابشید.

محترم فریبا اما زنده مصلحتی به معلم سید جمال الدین

در این باب مشکوک بودیم. محله در محله درج میباشد. میباید از روی آن بفرستید که چند اعمالی نان را با زار سیاه و الا فایده و برای آن که عم بان ازین ناحیه غلط شود. مطلب روانه نان را بخواهید.

برای آخرین بار صلیب برایش حدیه کرده ام. گفت: این چیست؟ من ترا دوست ندارم گفت: صلیب چیز نیست که آن را بالای گرد کسی آورند. این را بگیر و بالای قلب خود آویزان کن. زیرا آن صلیب گور عشق من است.

همچنان نامه زرد رنگ را گرفتیم از دوست ما که نام و آدرس فرا موش شان شده بود مطلبی داشتند طولی و غیر قابل خواندن نزد یک بین صرف توانست بخواند ((اصل اول - اصل دوم))

از تمام حکماکان خوب - صمیمانه مطلبی تا مطالب شما ترا یا حوصله مندی و با نام و آدرس بفرستند.

حکماکان فریبا فروغ از ده دانا.

نزدیک بین میگوید: اگر طرح ادبی از نوک پستل خود نان میبود آن را میجا بیدیم دانا باشید.

محترم منجوب به آرزو گو - هستای فرغ لیس فریم.

در دست است - مرد یک بین شما را (مکدر دایمی) قبول میکند به شرط آن که مطالب قابل نشر بفرستید - آرزو مند باشید. منتظر مطالب بلاستیک - بیچ نان هستیم!

حکما محترم فر زانه فایق از لیس ملالی:

حواکوی نامه ها - از اظهار نظر نان در مورد جواب به نامه ها تشکر مینمایم. و حال چنانچه شده مطالب نان را بخوانید: از خرد ها لختیدن - از بزرگ ها خندیدن. دل تصاب که نشد - استخوانی تیر میکند.

دوسته افران مجله ملای حنیفی خلیفه حنیفی و علیغلام لله نجانها

با خبرمند مورد نظر مصاحبه چنانچه مصاحبه ها صورت گرفته و طرح ادبی نان کمی زیاد طولی بود. وفای نان را با مجله حواها نینم.

حکما با سلیقه محمدعباس

سعادت از لیس شیر شام سوری

از دیدن نامه ها کلوبرک نان دل نزد یک بین باغ باغ شد. از نظریات سازنده نان چنانچه بسیار سپاسگزاریم. میگویند همه آنرا در نظر گیریم منتظر نامه های بعدی با گل و برگ نان هستیم.

احمد جویید شیبی از لیسه عینا لیسورد شیبی

بیشهاد مصاحبه با یکی از هنرمندان را به مصاحبه چنان مجله سپردیم - هر چه با داد باد.

اما از نشر اشعار انتخابی و تحسیر انتخابی - نزد یک بین با بیچارگی تمام معذرت میخواهم. لایسقی باشید.

دوست عزیز خالده نااهل مماش نزد یک بین و دور

بین آن قدر چرب نیست که هر روز بتواند با آن کباب و حللی بخورد آن را بالای نامه های شما به روی میز بگذارند و نوش جان کنند.

و اما در مورد شعر انتخابی نان با یاد گفت که امکان نشر شعر و معر فلان بیشتر نیست هر وقت که میسر شد شما را در جریان خواهم گفت.

شما با امید باشید! صغیه امیری ششریقه - شمیری و انیسه جان.

شما هم ضمن گله - شعری فرستاده اید و خواهان نشر آن شده اید که نزدیک بیسن هم ضمن گله میگوید: افسوس افسوس.

همکار شوخ طبع خالده جان ناهمید

نزدیک بین از دیدن نامه نان خوش شده خندید - ولی همینکه چشمش به (مهرنگ) (نوا) افتاد - قهقهه را سرداد به هر صورت از مزاح ادبی نان تشکر! امید و ارباشید.

شاه پیروی مسکین کار مند لیسه خوشحال خان!

طرح ادبی نان زیبا بود ولی طولی - دست زیر الا شد. منتظر مطالب بعدی نان هستیم.

فروزان جا هد محصل بود لشخیک کابل و مدیره از لیسه ملالی

ما منتظر نامه پر محتوای بعدی نان هستیم.

حکما و دایمی لیلجان - سعادت محصل سال سوم - هنکی تاریخ و ادبیات پوهنتون پلخ

این که از دور بین قدر دانی به عمل آوردید. از خداوند مطلبیم. همه گان قدر شما را هم بمانند مادرها لیکه از شما نامه های مفصل تصاداریم. اینک طرح ادبی خود نان را به نام خود نان میجا بیدیم: نگاهت کرده - همه انتباه من بود.

دستهای گرم - حرفهای جربت

هما افسوس که نگاهت... حکما خوب عاشق الله -

حسین خیل فارغ لیس میخانگی پلضری

برای آنکه خشکین نشوید مطلب ((امکان خشم)) را میجا بیدیم - خشم از کار آدمی حکما حد خشم دوستان را کم و

دشمنان را زیاد میکند خشم بیش از آنکه به دیگران صدقه بزند - تن خشم گیرنده را از سلامتی و نشان دور میدارد.

محترم دایمی لیلجان - ... ماجلی معلم دو حوربی - شوخی نغلی پلخ

از اینکه دور بین به کک نزد یک بین نام مبارک نان را خوانده نتوانست - معذرت شانرا بپذیرید. و در مورد عرض میداریم: ۱- دور بین گنگ شود - اگر گفته باشد که هر گاه نامه های حکما نان ما قابل نشر نبود - ما آنرا دو باره بست کرده به آدرس مبارک شان ارسال میکنیم. ۲- نی که در شهر شما دوست عزیز هم طوری ارزان است وهم برق بیست و چارسان - عت فعال است که گفته اید

نشرات راد یو با یاد اضافه تراز ۱۲ ساعت شود. ۳- کمالاژ امکان دوراست که ما آدرس تمام راد یو های غرب را برای شما معرفی نما نیم باز هم از نامه نان تشکر و تشکر منتظر مطالب پر محتوای و پیشنهادات سالم تسان مستقیم.

حکما عزیز نا صیده از لیس سلطان رضیه شهر مزاشرف دور بین سوالات تا سرا مفصل می جوابد -

جواب سوال اول: نی از دواج نکرده است - اما خارج رفته است. دوم - بلای از دواج کرده است. سوم - از امکان یک هنر دوراست. زیرا یکبار مصاحبه شان در همین مجله چاپ شده است. باز هم تصادف را گفته نمیتوانیم.

دوسته افران مجله زوینده امیدها پشه امید از لیس حرفه جلالی ولایت پروان -

طرح ادبی ((مادر)) دو ماه به روز مادر برای مارسیه از شما تشکر امید آینه امید نان بر آورده شود. محترم شیر احمد امیری.

از توجه نان به بخش جواب به نامه ها - سه جهان سیاسی - دور بین و نزدیک بین پیشنهاد نان را در مورد زیاد شدن صفحات جواب به نامه ها با مسوولین بند زنده مجله در میان میگذازند و پیشنهاد دومی نان را هم در نظر میگیریم. بزم تشکر.

علاقه مند جواب به نامه هر قیه مرادی

این لطف شما ست در برابر نزدیک بین و دور بین - جوانی میتوانید حکما دایمی میجا بیدیم. و اینهم مطلب نان: زبول رشوه من سرمایه دارم به تیر رفتار خود دایم سوارم خوراکم هر شبی گوشه برنج است

خوران گرچه خفته در جوارم حکما با جرات ... البته به گفته خود شان. امید - حسن و حفت. مطلب نان با روحیه مجله چنانچه بازو خیه آدرس مجله هم برآورد اینک یکی از حکماکان خوب چشم به راه مطالب خوب و عمر و حیه نان هستیم. روحیه نان عالی باد!



نامه های از ولایات

به سوس اطمینان داشته باشید

از صابون شستنی و موله مایع ظرفشویی استفاده کنید. همیشه شتر آتش خلابید به
شما با خرید دو کارتن موله مایع ظرفشویی در تانک تحلیف جداگانه نیز به دست آید.
رنگ موله مایع لکه برسان به جوهر از بین می‌رود.



کد پستی: کوچه باکریت، جادیدست، تیفون: ۲۰۵۰۹
نمایندگی: دکان پخش، کوچه دست، تیفون: ۲۳۶۲۹، طبریز، چهارمهر، دکان شهر دویلی



باغذاهای لذیذ از
مهمانان پذیرایی
مینمایند

پایه رستوران

محل عرضه و شیخ خورش تا ۱۳ در رستوران پایه که در بهترین
موقعیت شهر قرار دارد و کد آن ۲۰۵۰۹ است.
پایه رستوران، باغذاهای متنوع و شراب‌های گوناگون عرضه
نماید. مهمانان عزیز خواهشمندیم در صورت امکان
به پیش از پایه رستوران به سه روز قبل از ساعت ۲۰-۱۱
بسی ظرف ظرف کبابان در خدمت همیشه با احترام
کد رستوران: ۲۰۵۰۹

یکبار دیگر جایزه های بزرگ فقط با خرید یک یا چند جوره بوت ساخت وطن از فروشگاه بزرگ افغان

بوت های ساخت وطن و بوت های خارجی

اگر میخواهید جایزه بدست آورید بل بوت را با خود

نگه دارید و منتظر بخت آزمایی باشید.

جایزه بارابخا طرداشتر باشد :

جایزه یکصد هزار افغانی یک جایزه

جایزه پنجاه هزار افغانی دو جایزه

جایزه بیست هزار افغانی پنج جایزه

جایزه ده هزار افغانی بیست جایزه

روز قرعه کشی بعداً اعلان می شود. بوت های داخلی و خارجی مورد

ضرورت خود دوستان را از فروشگاه بزرگ افغان خریداری نمایند.



فلسفه داری معانل خوشی و عروسی
شماره با کیفیت عالی انجام میدهد
آدرس: شعبه الکتریک
جاده نادر پشتون
تلفون ۲۳۵۴۷

آریان
ویدیو

ACKU
 مدل
 DS
 350
 22س
 ۰۴۱۰۲



یک جشن بزرگ در فروشگاه بزرگ فروشگاه بزرگ افغان

بشمع نور تا سحر با خاطره های صمیمانه و رنگارنگ از مناسبت های روزانه و
 بهترین قیمت ها در وقت های مشخصه

با خرید از فروشگاه بزرگ افغان بهترین
 قیمت آفریده

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**